

غبار رومی از حقایق شوروی و روسیه امروز

جعلیات و حقایق در باره گذشته شوروی
و روسیه سرمایه داری امروز

ایگور لیگاجف
برگردان: ا.م. شیزلی



پیش‌گفتار نویسنده

حاکمیت اولیگارشی- نیمه تئوکراتها، بوروکراتهای دولتی دست به اقداماتی می‌زنند، تا سیمای گذشته شوروی را بدنام و بی اعتبار جلوه دهند- دوران سازندگی و پیشرفتهای فوق العاده عظیم، گذشته روشن و بهبود مداوم زندگی را از حافظه توده‌ها پاک سازند.

طبیعی‌تاً، بخودی خود این سؤال مطرح می‌شود که، هدف از همه این اقدامات چیست؟ این کار برای آنها بدان جهت لازم است که، بر کرده زحمتکشان بنشینند، به استثمار و چپاول آنها ادامه دهند، مایملک غصب شده مردم را در دستان عده‌ای اولیگارشی، نیمه تئوکراتها و مقامات دولتی حراست کنند و دستاوردهای سوسیالیسم را مدفون سازند.

امروز، مثل همیشه، صدای رسای نویسنده بزرگ شوروی، گئورگی ماکسیم اوویچ ماکاروف، از زبان قهرمان او، ماتویا استروگ اوف - بلشویک، قهرمان رمانش «استروگ اوفها»، که، در جریان جنگ داخلی می‌گفت: «تا کی بی لیاقتها- ارذل و اوباش مردم ما را لگدمال خواهند کرد، روح شریف آن را به تمسخر خواهند گرفت، انگیزه نجیب آن را از بین برده و چشمه الهام بخش اش را کور خواهند کرد»، همچنان طنین انداز است. چقدر دموکراتهای دروغین و اوباشان سیاسی- وازده‌ها و ریاکاران- مردم ما را به استهزاء می‌گیرند. اینها، افسانه‌های دروغین در مورد خلقهای شوروی، حاکمیت شوراها و حزب کمونیست اتحاد شوروی ساختند ولی، به مصداق این مثل معروف «دروغ روی پا می‌ایستد ولی، راه نمی‌رود». و به بویژه دروغهائی در باره:

- بی اهمیت نشان دادن و پائین آوردن نقش انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، در گیر کردن بلشویکها در جنگ داخلی و «ترور سرخ»»

- «جنایت کمونیسم» و پاک کردن رد پای خونین سرمایه داری،

- اینکه گویا رهبری شوروی، کار دفاع از شوروی در مقابل تجاوزگران فاشیسم را تدارک ندید،

- رسوائی «دوران رکود»»

- ناتوانی پانزدهمین برنامه پنج ساله تامین مسکن شوروی (سالهای ۱۹۸۶-۲۰۰۰)؛

- رفتار «بربر منشانه» بلشویکها و حاکمیت شوروی در برخورد با دین؛

- اینکه، رهبری شوروی واقعیتهای پیرامون سانحه انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل را مخفی کرد و نیز تدابیر کافی برای از میان برداشتن پیامدهای ناشی از آن اتخاذ نمود؛

- «زیان بار بودن» مبارزه با مشروبخواری در زمان شوروی؛

- کالخورها و ساوخوزها، در مورد «صادرات غله» و «خودکفائی مواد غذائی» روسیه کنونی.

کتاب با بخشی تحت عنوان تاکتیکهای حزب حاکم سرمایه و استراتژی حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه پایان می‌یابد.

هدف از رواج بد خواهی و یا دروغگوئی در مورد تاریخ دوره شوروی این بود که اعتماد به نیرو و توان خود برای بازگشت به سوسیالیسم را از ذهن مردم پاک کنند.

مهم این است که اذهان مردم را از افتراهای ضدشوروی پاک کرد. بدون تغییر در آگاهی اجتماعی، نمی‌توان مردم کشور را از فقر و بدبختی عمومی نجات داد و در شرایط بی حقوقی او، حاکمیت شوراها را برقرار ساخت

باید توجه داشت که، «آفت - بوستان را، زنگ زدگی - آهن را، و دروغ - روح را تخریب می‌کند» (آ. پ. چخوف) زیرا، کم اتفاق نیافتاده است که دروغ را به شکل نیمه واقعیتهائی در آورده اند و افشای آن، کار چندان هم ساده‌ای نبوده و نیست.

باز پس گرفتن همه آنچه که از مردم غصب کرده اند، قبل از هر چیز، مایملک عظیم اجتماعی و حاکمیت شوراها (تمام بهترینها) - یک هدف ملی، بزرگترین عامل اتحاد و یگانگی در جامعه است.

این کتاب به همین امر مهم اختصاص یافته است. بخش مربوط به «پانزدهمین برنامه مسکن اتحاد شوروی» را، آ. گ. ملنیکف، از کادرهای سرشناس حزبی، مسئول پیشین شعبه تامین مسکن کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و دبیر کنونی احزاب کمونیست متحد شوروی نوشته است.

ی. ک. لیگاکف

واقعتهای تاریخی و دلایلهای سیاسی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و اغتشاشات دوره های آغازین قرن هفدهم

انقلاب شوروی در حرکت به پیش کل جامعه بشری نقش بزرگی داشت، چراغ روشنی است که نمی توان آن را خاموش کرد. آن، تمدن تازه ای را بنیاد نهاد که جهان بر مبنای آن به پیش خواهد رفت. (ج. نهر، سیاستمدار و دولتمرد هند).

برای اولین بار در سال ۲۰۰۵، سالروز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برای مردم کشور ما روز کار بود. این روز را بدان جهت روز کار اعلام کردند که، مانع بزرگداشت این رویداد بزرگ که اهمیت جهانی دارد، بشوند و آن را حافظه توده ها پاک کنند. بر اساس قانون مصوب دومای دولتی و شورای فدراسیون روسیه روز چهارم نوامبر را روز اتحاد ملی، جشن رسمی تازه اعلام گردید و رئیس جمهور نیز آن را تأیید کرد.

حزب حاکم کنونی، « حزب روسیه واحد»، از آن روی به تغییر و تحریف تاریخ روی آورده است که، با وارد ساختن تهمت و افترا، گذشته پر افتخار، بویژه دوره شوروی را از خاطره توده های میلیونی بزداید. یکی دیگر از رباکاریها و حيله گریهای حاکمان کنونی این بود که در سالروز پیروزی بزرگ خلق شوروی بر آلمان هیتلری و میلیتاریسیم ژاپن، نه تنها هیچ اشاره ای به اهمیت و ارزش آن پیروزی بزرگ نکردند، حتی، از حزب کمونیست اتحاد شوروی و یوسف استالین، یادی هم نکردند که گوئی، مردم شوروی بدون رهبری به پیروزی دست یافته است.

اینک یک رویداد تاریخ روسیه را در مقابل حادثه تاریخی دیگری قرار داده و با تجاهل پرنسیپهای تاریخ زیر پا می گذارند. یعنی، شرایطی را که منجر به آن حوادث و پیامدهای آنها شد در نظر نمی گیرند. بخش فوقانی روحانیت را نیز در این امر دخالت داده اند. در اینجا بر خورد به دو حادثه، یعنی، انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و بیرون راندن اشغالگران از مسکو در سال ۱۶۱۲، پایان اغتشاشات در روسیه، مطرح است بطوریکه، اعلام روز چهارم نوامبر به نام روز اتحاد ملی به ابتکار کلیسا بوده و نمایندگان دومای دولتی از حزب « روسیه واحد» نیز، صورت قانونی به آن داده اند.

اکثریت محققین تاریخ دولت روسیه، آغاز پادشاهی بوریس گودانف و تا به پادشاهی رسیدن میخائیل رومانوف، بنیانگذار سلسله پادشاهی جدید، از آخر قرن شانزدهم تا سال ۱۶۱۳ را، دوره اغتشاشات چهارده ساله ارزیابی می کنند.

سرشت و خصوصیات دوره اغتشاشات، علل و عواقب آن کدامند؟

به نظر بسیاری از مورخان شوروی و روسیه (ب. د. گ. گ. سنکرتن نیکف، و. و. زمین، و. او. کلیوچفسکی و دیگران)، اغتشاش ها، اولین جنگ داخلی و جنگ دهقانی و قیام قزاقها و دهقانان وابسته به زمین، به رهبری بالانتیکف، نقطه اوج آن بود. آن خود، زاده علل اجتماعی-اقتصادی « ناهنجاری اجتماعی» بود. هیرارشی کلیسا و « اعضای روسیه واحد» در این باره سکوت می کنند و کلمه ای هم بر زبان نمی آورند. تحت انقیاد درآوردن و بی حقوقی دهقانان باعث بروز اغتشاشها بود. شورش پشت شورش روی می داد. دهقانان وابسته به زمین برای رهایی از مظالم ملاکان و، دهقانان برای نجات از بی حقوقی نابخردانه و وابستگی خود به صاحبان زمین، بپا خواستند.

در عین حال، دورویی و حيله گری خادمان دربار، اشغالگران لهستانی- لیتوانی و سوندی نیز یکی دیگر از عوامل بروز شورشها بودند. فریبکاران، (لژدیمتری اول و دوم) برای پادشاهی لهستان و گروههای مختلف اشراف که سلطنت بوریس گودانف و واسیلی شویک در مسکو را، جدا از سلسله پادشاهی برسمیت نمی شناختند، لازم بودند. شیدان، « فعال در مسکو، دست پخت لهستان بودند» (کلیوچفسکی). تاریخ روسیه، جلد

۳، بخش ۳).

شورشها، دولت مسکو را در آستانه سقوط قرار داد و آن، به خوراک ارزانی برای دشمنان خارجی تبدیل شده بود. لهستانیها، سمولنسک و سوندیها، نوگوراد را به تصرف درآوردند. مقاومت افشار پائینی جامعه بر علیه اشغالگران خارجی بشدت بالا گرفت. سازماندهی نیروی دوم مردمی، با وسعت هر چه بیشتر بلحاظ ترکیب اجتماعی،

با فراخوان تاجری بنام **کوزما مینین**، رهبر زئمسکها، در نیژنی - نوگوراد در سال ۱۶۱۲، بسرعت آغاز شد. این میهن پرست روس خطاب به هموطنانش گفت: «**کار بزرگی در پیش داریم. زندگی خود را فدا می کنیم، خانه هایمان را می فروشیم، زن و بچه هایمان را گرو می گذاریم و به دولت مسکو کمک می کنیم ...**» (کاستمار، «تاریخ روسیه»).

در ماه اوت سال ۱۶۱۲ دسته های ارتش خلق به نزدیکی مسکو رسیدند، لشکر بزرگ لهستان را که برای پشتیبانی اشغالگران کرملین آمده بود، تار و مار کردند. ۲۲ ماه اکتبر کیتای - گراد، ۲۶ همان ماه (طبق تاریخ جدید، ۸ نوامبر، نه ۴ نوامبر) چند صد نفر نیروی لهستانی که تا مرز آدم خواری رسیده بودند، در کرملین تسلیم شدند. پاکسازی سرزمین روسها از اشغالگران لهستانی - لیتوانیائی و سوندی تا مدتها بعد ادامه داشت. در سال ۱۶۱۳ کلیسای جامع زئمسک، میخائل رومانوف، سرسلسله پادشاهی جدید روسیه را شاه اعلام کرد.

نتیجه گیریها

۱- مردم میهن تحت رهبری رهبران خود، **مینین و پاژارسکی**، خطری را که دولت مستقل مسکو را تهدید می کرد، دفع کردند.

۲- وضعیت روستائیان که شامل اکثریت جمعیت کشور بود، نه اینکه پس از بیرون راندن اشغالگران بهتر نشد، حتی بدتر شد و چپاول دهقانان شدت یافت. حاکمیت مطلقه قوت گرفت. «**اوضاع خلق بعد از طوفان قیامها، با آنچه که پیش از آن همچون سلاحی مطیع و حرف شنو در دست حاکمیت بود، فاصله ای نگرفت ... قرن هیجدهم، نوره شورشهای مردمی در میهن ما بود.**» (منتخب تاریخ روسیه، جلد سوم، بخش ۳، صفحه ۸۹). این، نتیجه گیری و. او. کلیوچوسکی، دانشمند تاریخ شناس بورژوازی نیمه دوم قرن نوزده و آغاز قرن بیستم بود.

۳- ملاکین و اشراف به عنوان طبقه حاکم، از جنگ داخلی درسی نیاموختند و نیاموختند که تغییراتی در سیاست داخلی بدهند. در رابطه با سیاست خارجی، در آغاز پادشاهی سلسله تازه رومانوفها از گسترش و توسعه زمینهای روسیه به بخش اروپائی، همانطور که در سده پانزده، شانزدهم، نیمه دوم قرن هیفدهم و هیجدهم معمول بود، خودداری کردند. سمولنسک و ایالات شمالی به لهستان واگذار شد. مسکو، از سواحل خلیج فنلاند که در راه آن خون جنگاوران روس ریخته شده بود، دور شد.

واضح است که شورشهای آن دوره، نه بلحاظ مقیاس و ماهیت آن و نه از نظر نتایج و پیامدهائی که نصیب روسیه و همه بشریت کرد، با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر قابل مقایسه نیست.

انقلاب کبیر اکتبر و خلقهای آزاد شده به رهبری حزب کمونیست تحت رهبری و. ای. لنین و ی. و. استالین، روسیه را پس از هزاران سال اعتلا بخشید، تمدن تازه سوسیالیستی را پی ریزی کردند به استنثار زحمتکشان، فقر میلیونها انسان و بی سوادی عمومی مردم پایان دادند، اتحاد شوروی با علم و فرهنگ پیشرو را تشکیل دادند. بشریت را از طاعون فاشیسم نجات دادند. نقشه جهان را تغییر ریشه ای دادند، سیستم استعمار و امپراطوری آن را نابود ساختند، میلیاردها انسان به سوی عدالت اجتماعی و سازندگی سوسیالیستی روی آوردند.

نباید فراموش کرد که رهبری کلیسا و پیش از همه، کلیسای پروتستان، بدون مشورت با معتقدان، پیشنهاد کرد؛ بجای هفتم نوامبر، روز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، روز چهارم نوامبر، بمناسبت بیرون راندن اشغالگران لهستانی از مسکو و پایان شورشها، روز جشن ملی اعلام شود. و دومای دولتی روسیه نیز به آن قانونیت بخشید.

موضع قاطع حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه و سازمانهای ملی - مردمی، دومای دولتی و رئیس جمهور را مجبور ساخت تا روز هفتم نوامبر، سالروز انقلاب کبیر اکتبر را همچنان جشن ملی، روز کاری اعلام

کنند.

لغو و تعدیل جشن سالروز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به چه معناست؟ این یعنی خیانت به میلیونها انسان معتقد و یا غیر معتقد که، زندگی خود را فدای برقراری حاکمیت شوراهای، حراست تمامیت ارضی روسیه و دفاع از کشور شوراهای در مقابل تجاوزگران فاشیسم آلمان، کردند. علاوه بر آن، باید قبول کرد که، خلق ما، امید به آینده خود را با انقلاب اکتبر پیوند داده است.

می بینید که، حزب «روسیه واحد» و هیرارشی کلیسا با پاک کردن روزهای سرخ در تقویم، به چه کاری دست می زنند. همه اینها، یادآوری بوروکراسی شندرینی است که، همانطور که می دانید ختم عملیات آمریکا را با این تفاوت که، او با شهادت اعتراف کرد: «بنظرم این، از اختیار من خارج است»، تأیید کرد.

ما کمونیستها می دانیم که، مذهب ارتدکس نقش مهمی در تشکیل و حراست دولت روسیه ایفا نموده است. اما، مسائل دیگری هم هست که، خادمان دین آنها را مسکوت می گذارند.

با آنکه، دهها میلیون معتقد، در همه جنگهای داخلی، دهقانی و در سه انقلاب روسیه (انقلاب اول، سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر)، شرکت کردند، اما اکثریت قریب به اتفاق روحانیت، نه در کنار معتقدان، بلکه، در جبهه مقابل، در کنار استبداد جای گرفتند.

هیرارشی کلیسا مسئول سازماندهی تعقیب و آزار و اذیت لئو نیکولایوچ تولستوی، این نابغه روس است. در سال ۱۹۰۱، شورای کلیسا با رضایت نیکولای دوم، حکم «اخراج ل. ن. تولستوی از کلیسا» را صادر کرد.

امروز، قشر فوقانی روحانیت، مخالف بازپس دادن دارائیهای هنگفت ملی به صاحبان اصلی آن، یعنی؛ حاکمیت و توده های زحمتکش است که، بوسیله عده قلیلی غصب شده است. اسقف اعظم کلیسای ارتدکس روسیه، «خط و مشی اجتماعی» کلیسا را مشخص نموده و در آن با «تقسیم مجدد دارائیهای»، مخالفت کرده است، موضوعی که رئیس جمهور نیز، اغلب آن را تکرار می کند. این، در حالی است که، ۸۰ درصد مردم کشور خواستار بازنگری به امور خصوصی سازی و بازگرداندن دارائیهای غارت شده ملی می باشد.

کلیسا، با استفاده از منابع مالی دولتی و کمکهای پولی هنگفت ثروتمندان، برای شستن گناهان خود دعا می کند. در واقعیت امر، منبع اصلی همه این پولها، ثروتهای غارت شده مردم است که، از طریق خصوصی سازی جنایتکارانه بدست آورده اند.

عمل مقابله محافل رهبری کلیسا را، اساسا باید، در اعتقاداتشان جستجو کرد. کلیسا، زمانی که مردم را به دفع تجاوزگران فاشیست فرا می خواند، در سازندگی ملی فعالانه شرکت می نمود، در جنبش صلح، خواست اکثریت معتقدین را نمایندگی می کرد، با پشتیبانی حاکمیت اتحاد شوروی مواجه شد. آنچه را که، کلیسا در دوره حاکمیت پطر اول از دست داده بود، اعاده شد، دارائیهایش برگردانده شدند و مورد پشتیبانی مالی و فنی قرار گرفت.

چگونه هیرارشی کلیساهای امروزی، سخنان رهبران کلیسای ارتدکس در دوره حکومت شوروی، در باره ی. و. استالین را فراموش کرده اند. پس از مرگ ی. م. استالین، آکسی اول، اسقف اعظم مسکو و کل روسیه، وی را انسان نابغه ای نامید و نوشت: «او، برای سازندگی پر تلاش خود، از نیروی عظیم اجتماعی و از آگاهی مردم ما به قدرت خویش، الهام گرفت...». کریستوفر، اسقف کلیسای الکساندری، نوشت: «استالین یکی از انسانهای بزرگ دوران ماست که، به کلیسا اعتماد می کرد و نظر مساعدی نیز به آن داشت».

در باره جشن ملی تازه- روز وحدت ملی- پرسیدنی است، در شرایطی که، وحدت ملی جامعه روسیه در سایه حاکمیت بورژوازی، در وضعیت از هم گسیختگی کامل قرار دارد، در حالیکه، اقلیتی نا چیز، که با دزدیدن و غارت دارائیهای مردم به ثروتهای افسانه ای دست یافته است، در یک سو و در سوی دیگر، ملتی رانده شده به دامن فقر، ایستاده است، از کدام وحدت ملی می توان صحبت کرد. مگر، تنها ابرام اویچ بود که، باعطش سیری ناپذیری ثروتهای ملی را دزدید و بلعید؟

در باره جشن مذهبی ارتدکس- فقط، روز مادر خدای کازان، مصادف با روز وحدت ملی بوده و در واقع عید ملی اعلام می شود. در این صورت، جواب شاخه های دیگر مذهب را چگونه می توان داد؟ این خلاف قانون اساسی است. زیرا، کلیسا از دولت جاست.

جواب ما به ویرانگران میهن، نیروهای ضد خلقی که در فکر حذف جشن زحمتکشان، از جمله، از بین بردن یادمان تاریخی دینداران، مصالحه با بازسازی کامل سرمایه داری و پایمال کردن حقوق مردم و فقر میلیونها انسان هستند، این است که، باید، شرکت وسیع دینداران و دگراندیشان در جشن سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را بپذیرند. ما، باید با برگزاری جلسات، تظاهرات و میتینگها، راهپیمائیا و نشان دادن اتحاد و عزم راسخ توده ها در مبارزه برای زندگی بهتر، از دستاوردهای انقلاب اکتبر، زندگی مردم اتحاد شوروی، صحبت کنیم. این وظیفه و مسئولیت ماست.

سخن از دستاوردهای انقلاب اکتبر یک وظیفه انقلابی است

تبلیغات دروغین ضد کمونیستی

در مقابل واقعیات

سرمایه داری.

نور حقیقت تا ابد پشت ابر، پنهان نمی ماند.

(ف. م. داستایوسکی).

در اروپا موج تازه ضد کمونیستی راه افتاده است، در مقیاس بین المللی، تلاشهایی برای محکوم کردن «جنایت کمونیسم» صورت می گیرد، ممنوع کردن فعالیت احزاب کمونیست و محاکمه رهبران آنها را پیشنهاد می کنند. طبیعتا این سؤال پیش می آید که: آیا کمونیستها و طرفداران آنها می توانند حملات جدید نیروهای امپریالیستی بر علیه کمونیسم را دفع کنند؟

قبل از جواب دادن به این سؤال، می خواهم این موضوع را مورد تاکید قرار دهم که، علت اصلی فشار فزاینده نیروهای دشمن به نیروهای جنبش جهانی کمونیستی این است که، احزاب کمونیستی پس از شکست موقتی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بازسازی می شوند و تاثیر آنها در جهان افزایش می یابد.

ما می توانیم دستاوردهای عظیم اتحاد شوروی را در ساختن تمدن و فرهنگ جدید سوسیالیستی، جامعه عاری از استثمار و ستم را که، در آن، دموکراسی واقعی مردمی، دموکراسی سوسیالیستی تکامل می یافت و سطح زندگی زحمتکشان را ارتقاء می داد، در مقابل سیل دروغ و افتراهای ضد کمونیستی قرار دهیم.

قهر انقلابی برای بدست آوردن آزادی و استقلال، با جنایت علیه زحمتکشان، تفاوتی بسیار جدی وجود دارد و توجه به این تفاوتها ضروری است. «بورژوازی، همانطور که در مانیفیست حزب کمونیست گفته می شود، نقش انقلابی فوق العاده مهمی در تاریخ بازی کرده است، بورژوازی در مدت کمتر از یک صد سال سلطه طبقاتی خود، نیروهای مولده بی شمار و عظیمی را در مقایسه با مجموع همه نسلهای پیش از خود، بوجود آورده است.» اما، از مدتها پیش، توان پیشرفت خود را از دست داده و به مانع بزرگی در مقابل ترقی اجتماعی تبدیل شده است. ما باید، «جنگهای صلیبی» متعدد نیروهای امپریالیستی بر علیه کمونیسم و واقعیات انکار ناپذیر تاریخ خونین سرمایه داری، از آن جمله جنایات خونبار نظام سرمایه داری در دوران معاصر را در جامعه جهانی محکوم کنیم. مبارزه با امپریالیسم و محکومیت بین المللی جنایات آن، هدف طرح پیشنهادی گنادی زیوگانوف، صدر حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه نیز می باشد.

سرمایه داری استعمارگر در جریان استعمار و ستم شدید و جنگها، رنج و عذاب غیرقابل وصفی برای بشریت به ارمغان آورد، سیلها از خون و اشک توده ها جاری ساخت، صدها میلیون انسان را کشت. سرمایه داری مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه داری، در تمام مراحل برقراری و رشد خود، بویژه، در دوره های آغازین انباشت سرمایه، تولید مانوفاکتوری و کارخانه ای سرمایه داری، سرمایه مالی، انحصاری، برای تصاحب ارزش اضافه حاصل از کار مزدوری، همیشه میلیونها انسان را استعمار کرده و می کند.

سرمایه داری با اشغال، تصرف، آتش افروزی و بزور شمشیر، امپراطوری استعماری را برقرار ساخت، که تشکیل آن، اسارت و نابودی کامل ملل و خلقهای بسیاری را در پی داشت.

برای نشان دادن مقیاس برده داری استعماری، به ارقام مراجعه می کنیم. تعداد جمعیت مستعمرات تا جنگ جهانی دوم، ۶۶۰ میلیون نفر و جمعیت کشورهای متروپل، ۴۶۰ میلیون نفر بود. مساحت ممالک مستعمره، بالغ بر ۵۱ میلیون کیلومتر مربع و کشورهای استعمارگر، ۱۲ میلیون کیلومتر مربع می شد. جمعیت و مساحت مستعمرات، مثلاً انگلیس، به ترتیب بیش از ۸ و ۶۰ برابر کشور متروپل را شامل می شد.

به گفته مارکس، دوران سرمایه داری با ریشه کن ساختن، اسارت و نابودی ساکنان بومی معادن آمریکا، گامهای اول برای تصرف و ویرانی هندوستان و تبدیل آفریقا به شکارگاه سیاه پوستان، طلوع کرد. دهها هزار نفر از میلیونها سیاه پوستی که، از آفریقا به آمریکا آورده شدند، در زندانهای انباشته شده کشتیها، از گرسنگی مردند. از مردم بومی

آمریکا، تنها نمونه ها و جمعه ها باقی ماند.

صاحبان سرمایه، با استفاده از نیروی کار ارزان، منابع طبیعی مستعمرات را غارت کرده و ثروتهای افسانه ای بدست آوردند، برای تحکیم حاکمیت خود، با گشاده دستی بزرگ منشانه ای سفره مردم کشورهای متروپل را رنگین ساختند. سرمایه داران، صدها سال جلو رشد مستعمرات را گرفتند و مانع ترقی صنایع، به استثنای معدن کاری در این کشورها شده، باعث عقب ماندگی شدید، فقر و بیسوادی مردم مستعمرات شدند.

امپریالیسم استعمارگر، در طول سه قرن موجودیت خویش، خیزشهای مردم مستعمرات تحت استبداد رژیم برده داری و کار سنگین شاق را سرکوب نمود. سرمایه داران قیامها را به شدت سرکوب نموده و قربانیان بیشماری به بشریت تحمیل کردند.

در اوایل سده بیستم، جهان تقسیم شده بود، جنگها، موجب تقسیم مجدد شد. در جنگهای اول و دوم جهانی، بیش از ۷۰ میلیون انسان کشته و ۲۰ میلیون نفر زخمی و معلول شد.

بزرگترین جنایت سرمایه داری، زایش و پرورش فاشیسم هیتلری، خشن ترین دشمن بشریت، بواسطه بورژوازی بزرگ بود. میلیونها انسان در اردوگاههای هیتلری سوزانده شدند، کشته شدند. فاشیسم، همچون پاد زهری در دست دولتهای پیشرفته، برای مبارزه بر علیه جنبشهای کارگری، آزادیبخش ملی و اتحاد شوروی لازم بود.

برخلاف میل سرمایه داران و علیرغم مقاومت مأیوسانه آنها، تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و نقش تعیین کننده اتحاد شوروی در تارومار کردن فاشیسم و زیر فشار جنبشهای رهائی بخش ملی، خلقهای مستعمرات از یوغ استعمار برده داری آزاد شدند.

سرمایه داری معاصر، درکشتار صدها هزار مردم وینتام، یوگسلاوی و عراق مقصر است. دولتهای امپریالیستی با استفاده از همه ابزارها، از جمله، جنگ، توطئه، خرید مزدوران، مبادله نا برابر کالاها، تخریب اخلاقیات، فشارهای سیاسی و اقتصادی، و هر شیوه ممکن دیگر، تلاش می کردند تا، مستعمرات سابق را در چهارچوب سیستم سرمایه داری نگه دارند و جلوی راه رشد و ترقی آنها را مسدود نمایند. در نتیجه سیاستهای امپریالیستس غرب، بیش از یک میلیارد انسان در شرایط فقر زندگی می کنند.

امپریالیستهای آمریکا و غرب، ضمن جلوگیری از راه اندازی موسسات تولیدی مدرن در اکثریت مستعمرات سابق، میلیونها انسان آنها را برای اشتغال به کارهای سنگین و غیر تخصصی دعوت می کنند. در اروپا،

مهاجرین به خاطر شرایط غیر قابل تحمل زندگی و دست مزد ناچیز کار، به خشن ترین شیوه های اعتراضی متوسل می شوند.

اغلب می پرسند: چنین چیزی در روسیه سرمایه داری ممکن است؟ البته که ممکن است. برای جلوگیری از این، بدون اینکه از موضوع اصلی صحبتی به میان آورند، شقوق مختلفی را پیشنهاد می کنند. تراژدی تجزیه اتحاد شوروی و احیای سرمایه داری، علت اصلی انفجار اجتماعی مهاجرین می باشد. یعنی بازسازی حاکمیت شوروی، دولت متحد خلقهای برادر، ضامن ممانعت از وقوع چنین درگیری هائی است.

امپریالیسم، با پایمال کردن حقوق ملتها و تحمیل فقر به آنها، موجب پیدایش «تروریسم بین المللی»، بعنوان جواب متقابل، گریدید. مبارزه آمریکا بر علیه «تروریسم بین المللی»، پوششی برای استثمار ملتها و تسلط بر جهان است. آنها، کشورهائی در هزاران کیلومتر دور تر از کشور خود، از جمله، جمهوریهای عضو اتحاد شوروی سابق، اوکراین، گرجستان، حوزه دریای خزر را، منطقه منافع خویش اعلام می کنند و همچون شخصیتهای خودخواه افسانه ها می گویند: «از اینجا، تا آنسوی جنگل، از آن من، و از آنجا بیعد هرچه که باشد، آن هم از آن من».

سرمایه داری، با استثمار وحشیانه منابع طبیعی جهان، بویژه مستعمرات پیشین و آلوده کردن محیط زیست انسان، بشریت را به سوی فاجعه هولناکی سوق می دهد. وانگهی، ضمن کاهش منابع طبیعی، باز تولید ثروت های طبیعی نیز، کمتر از میزان مصرف آنهاست و همگام با این، سالانه، صدها میلیون تن مواد مضر به جو زمین رها می سازند.

کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها، امپریالیسم آمریکا، به نسبت جمعیت، دهها برابر بیشتر از دیگر کشورها از منابع طبیعی استفاده می کنند. تکنولوژی صنایع «آلوده» را، به مستعمرات سابق منتقل می سازند. قراردادهای جهانی و توافق نامه های بین المللی حراست و بهره برداری از منابع طبیعی را، بسیاری از کشورهای سرمایه داری، به خاطر مجازات نشدن، رعایت نمی کنند. آیا این، جنایت علیه نسل امروزی و آینده بشری نیست؟

ما، امروز شاهد جنایات متعدد سرمایه داری در روسیه هستیم که، با بازگشت از سوسیالیسم به آغوش سرمایه داری، موجب کاهش سالانه ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور می شود. به بهای احیای سرمایه داری، جمعیت کشور

را منهدم می نماید.

در مورد دموکراسی باید گفت که، حقوق و تضمین های اجتماعی در روسیه سرمایه داری برخلاف سوسیالیسم این است که، تحصیل و استفاده از کمکهای پزشکی فقط در اختیار ثروتمندان است، توده های عظیم مردم بی کارند و در شرایط فقر به سر می برند. نمایندگان کارگران، زحمتکشان و روشنفکران در پارلمانهای بورژوازی، از جمله، روسیه، حضور ندارند. حاکمیت در دست کسانی است که، از راه های دزدی، اختلاس و استثمار به ثروت های کلان دست یافته اند.

سوسیالیسم مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و شیوه مدیریت برنامه ریزی شده، به عنوان مرحله اول کمونیسم، در اتحاد شوروی خلقهای روسیه را از زیر ستم تزاریسیم آزاد ساخت، از ملتها و خلقها حفاظت کرد، دولت، کتابت، تحصیل هر یک از آنها را تشکیل داد، قدرت اقتصادی بزرگی تبدیل شد، فرهنگ، تمدن و بالاتر از همه، ضروریات زندگی همه زحمتکشان را تأمین نمود.

از آنچه که در بالا گفته شد، می توان فهمید که، چرا در غرب «دموکراتها»، نمی خواهند با محکوم کردن جرایم واقعی سرمایه داری، بشریت را از خطر امپریالیسم نجات دهند.

و. ای. لنین، حزب بلشویک

در باره جنگ داخلی و ترور

رد پای خونین سرمایه داری.

یکی از افسانه‌های جعلی در باره حاکمیت شوروی این است که، گویا، ولادیمیر ایلیچ لنین و حزب بلشویک، با براه انداختن جنگ داخلی، «ترور سرخ»، تمامیت ارضی کشور را مورد تهدید قرار دادند. مقامات حزب «روسیه واحد»، حزب لیبرال دموکرات روسیه (ژیرنوفسکی‌ها) و اتحاد نیروهای راستگرا، توده ای از اراجیف رویهم انباشتند.

برای درک دقیق و درست مسئله، باید اصولیت تاریخ را فهمید. یعنی، با درک شرایط تاریخی وقوع این و یا آن حادثه است که، می‌توان به ماهیت آن پی برد. و. ای. لنین، با شناخت ترور، بعنوان یکی از اشکال عملیات جنگی در شرایط مشخص، هنوز در اوایل قرن بیستم، در آستانه تشکیل حزب انقلابی بلشویک، استفاده از ابزار ترور بر علیه حکومت استبدادی تزاری را مردود شمرد. او معتقد بود که، ترور، انقلابیون راستین را از مبارزه اصلی آنها، یعنی از مبارزه بر علیه استثمارگران، منحرف می‌سازد و «بر خلاف آنکه باعث ایجاد تفرقه، مهمترین هدف کل جنبش، در میان نیروهای دولتی شود، موجب پراکندگی در صفوف نیروهای انقلابی می‌شود» (منتخب آثار، جلد سوم، ص. ۳). شناسائی ترور به عنوان ابزار مبارزه انقلابی، مفهوم دیگری غیر از دنبال روی از جنبش خود بخودی کارگران، نا باوری به قدرت زحمتکشان و سازمان انقلابی آن ندارد.

علیرغم آن، حزب بلشویک تحت شرایط مشخصی، ترور در جواب اقدامات تروریستی دشمن طبقاتی- بورژوازی- را مجاز می‌شمرد. و. ای. لنین، در نامه سال ۱۹۱۸ خود به کارگران آمریکا، با تأکید بر اینکه، بورژوازی و دنباله روان آنها، بلشویکها را به ترور متهم می‌سازند، می‌نویسد: «زمانی که بورژوازی انگلیس، در سال ۱۶۴۹ و بورژوازی فرانسه، در سال ۱۷۹۳، به عملیات تروریستی بر علیه فئودالها دست می‌زد، چگونه فراموش کرده است که، آن را عادلانه و قانونی می‌دانست! اما، وقتی که، راهی جز ترور در پیش پای طبقه کارگر و دهقانان تهیدست بر علیه بورژوازی نمی‌گذارند، آن را جنایت و هیولا می‌نامند» (منتخب آثار، جلد ۸، صفحه ۲۳۰).

دو رونی سیاسی بورژوازی و همدستان آن.

بورژوازی جهانی دوران ما، از جمله بورژوازی روسیه، دوستان و شرکایش (احزایی) همچون روسیه واحد و پیروان ژیرنوفسکی، در تلاشند با افسانه پردازیهای دروغین، همسانی و همپیوندی کمونیسم و تروریسم را به جامعه جهانی نشان دهند.

نیروهای مرتجع، قطعنامه ضد کمونیستی را به پارلمان شورای اروپا گشاندند. جعلیات پیرامون اینکه، ایدئولوژی کمونیستی همیشه موجب ترورهای جمعی شده است، بهانه اصلی این اقدام تحریک آمیز بود.

در طول بیش از چهارصد سال حیات سرمایه داری، تروریسم مسلح منبعث از مالکیت خصوصی بورژوازی، میلیونها انسان را قربانی کرده است.

هنوز در دوره های آغازین پیدایش سرمایه داری، در زمان انقلابات بورژوائی هلند(قرن شانزده)، انگلیس(قرن هفده)، انقلاب بورژوا-دموکراتیک فرانسه(قرن نوزده)، جنبشهای مردمی به شدت سرکوب شد و بسیاری از دهقانان و همفکران آنها کشته شدند. پادشاه انگلیس و فرانسه اعدام گردیدند. بورژوازی بزرگ، از بهره انقلاب سودمند شد.

تاریخ مبارزه توده های خلق برای کسب آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، سرشار از قهرمانیهاست و بهترین پسران و دختران آنها، بدست جلاخان بورژوازی کشته شده است.

کمون پاریس را بخاطر آوردید. سرکوبی اولین انقلاب پرولتری، با تروریسم بورژوازی ضد انقلاب همراه شد.

کمون را در خون غرق کرد، کشتار به راه انداختند، ۳۰ هزار پارسی کشته شد، در حدود ۴۵ هزار نفر دستگیر شدند، بسیاری از آنها را تیرباران کردند، هزاران نفر به زندان با اعمال شاقه محکوم شدند.

تزاریس و بورژوازی روسیه همیشه بر علیه آنهایی که، بر علیه استثمار، بی حقوقی و خودکامگیهای حاکمیت، در راه آزادی و حاکمیت خلق مبارزه می کردند، به ترور متوسل می شدند. ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵، در زمان انقلاب اول روسیه، تظاهرات آرام مردم را به گلوله بستند و بدنبال آن، دستور صادر شد: «دستگیر کردن لازم نیست!»، «به گلوله قناعت نکنید!».

در پی تارو مار کردن قیام مسکو، سواستوپل، دونیاس و دیگر شهرهای کشور، سالهای سیاه استالینین مرتجع آغاز شد. پ. ن. میلیوکوف، رهبر کادتها، دشمن سرسخت حاکمیت شوروی، در خاطرات خود می نویسد: طبق دستور استالینین، رئیس دولت تزاری، «جوخه های خون آشام قصاص برای نوشیدن خون تیرباران شدگان بدون دادگاه و هر آنکه سر راهشان قرار گیرد، تشکیل گردید» (صفحه ۲۷۲). از چنگالهای استالینین، نورچشمی دموکراتهای دروغین، خون هزاران نفر که، بدون بازجویی و دادگاه اعدام شده اند، می چکید.

اتهام جعلی شروع جنگ داخلی و ترور سرخ بوسیله بلشویکها.

بر همگان روشن است که، انقلاب اکتبر، به رهبری حزب بلشویک، و. ای. لنین، برخلاف تمام انقلابهایی که در جهان روی داده است، با کمترین تلفات انسانی (مجموعاً چند نفر کشته شد)، به پیروزی رسید. جنگهای داخلی (سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰) هم، تروری بود که نیروهای ضد انقلاب و سلطه طلبان خارجی برای برقراری سلطه مجدد خود به کارگران و دهقانان، براه انداختند. همانطور که در کتاب خلاصه تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویکها) نوشته شده است، «مالکان و سرمایه داران همراه ژنرالهای گارد سفید با حمایت دولتهای آنتانت (انگلیس، فرانسه، آمریکا)، برای درهم کوبیدن انقلاب اکتبر و سازماندهی حمله مشترک به کشور شوراهای و سرنگون کردن حاکمیت شورائی آن، جنگ داخلی براه انداختند» (صفحه ۲۳۵-۲۳۶).

آ. ای. دنیکن، دست نشانده آنتانت و یکی از سردسته های ضد انقلاب، در همه بیانیه های خود، خواستار «اعاده حقوق قانونی صاحبان موسسات تولیدی و کارخانه ها... خلع ید دهقانان از زمینهای مالکان و از پرداخت غرامت» بود (آ. ای. دنیکن، حمله به مسکو، صفحات ۵۶-۵۸). روشن است که، بلشویکها، زمینها را، رایگان و بدون مدت به دهقانان واگذار کردند.

روسیه، به سمت فاجعه کشانده می شد. سلطه جویان، تمامیت دولت روسیه را نشانه گرفته بودند. هدف آنها، تجزیه روسیه و به تابعیت خود درآوردن آن بود. وحشیگری می کردند. امپریالیستهای سلطه جو، روسیه را گرفتار مصیبت ساخته و بین خود تقسیم کرده بودند: ژاپن و آمریکا، شرق دور را، انگلیسها، شمال روسیه مرکزی را، فرانسویها، اوده سا را، چکها، ولگای میانه و سیبری را، آلمانیها و لهستانیها، اوکراین و بلیوروس را، انگلیسها و ترکها، ماورای قفقاز را به تصرف درآورده بودند. در بسیاری از مناطق، قیامهای ضد انقلابی بر علیه حاکمیت شوروی برپا کردند (مسکو، یارسلول، قفقاز شمالی، ولگا، سیبری). کارخانه ها کار نمی کردند. حمل و نقل را محتل

ساخته بودند. و. ای. لنین و بلشویکها، بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر، به مسئله خروج کشور از جنگ جهانی غارتگرانه امپریالیستی، بازسازی ویرانیه و ساماندهی اقتصاد پرداختند. اما، سال ۱۹۱۸، فراسید. سرمایه جهانی، روسیه را به محاصره خود درآورد، تهاجمات خارجی، خرابکاری های عمدی و آگاهانه ماموران، توطئه ها و شورشهای گارد سفید، کشور را با خطر گرسنگی مواجه ساخت.

توزیع مجدد ذخیره های مواد خوراکی، خرید مازاد نان دهقانان، بویژه خرده مالکان، تنها راه نجات میلیونها انسان از خطر گرسنگی کشنده بود. بدین منظور، دسته های کارگری به روستاها اعزام گردید و در آنجا، کمیته های فقیران تشکیل داده شد. همراه با این، آنها، زمینهای مالکان و امکانات اقتصادی موجود را در اختیار دهقانان فقیر (بی زمین و کم زمین) گذاشتند. یعنی، مجدداً توزیع کردند.

برای درک ابعاد فاجعه گرسنگی تحمیلی برکشور، در اینجا، تلگرام و. ای. لنین به نماینده تام اختیار دولت شوروی در جنوب روسیه را یادآوری می کنم: «بخاطر خدا، تمام توان انقلابی خود را برای ارسال نان بکار گیرید. و گرنه، پطر (منظور، لنینگراد است) از پا در می آید. قطارها و دسته های ویژه. جمع آوری و ارسال. قطارها تحت نظر. هر هفته اطلاع دهید. بخاطر خدا!».

همانطور که، کرئولف داستان پرداز روس می نویسد، گرگ را بخاطر رنگ خاکستریش نمی زنند، آن را بخاطر خوردن گوسفند می زنند. تصمیمات شدید بر علیه کولاکها، بخاطر کولاک بودنشان نبود، بلکه، بخاطر نان مازادی بود که، آنها، احتکار و مخفی کرده بودند. میلیونها انسان با سهمیه اندکی زندگی می کردند و به هر نفر از جمعیت مسکو و پتروگراد به اندازه کف دست (۵۰ گرم) نان داده می شد.

گارد سفیدها و اشغالگران، وحشیگری کردند، کارگران و دهقانان، مردم دهات و نواحی را به صورت دست جمعی مجازات می کردند. ژنرال دنیکن دستور داد: «جبهه و پشت جبهه را پاکسازی کنید»، «به شدیدترین وجه تصفیه نمائید»، «مطبوعات ویرانگر را از میان بردارید» (دانستن این موضوع، برای مزخرف نویسانی که، ژنرالهای گارد سفید - جلادان خلق - را می ستایند، لازم است). «به فعالیت تعاونیها، اتحادیه های ضد دولتی و غیره با چنان تدابیر شدیدی خاتمه دهید که، توان ایستادن در مقابل دولت را نداشته باشند».

کالچاک، مایه امید استیلاجویان انگلیسی-فرانسوی - آمریکائی بود. صحنه گردانان غربی، در اتحاد با وی، برای تکه-تکه کردن روسیه، جدا کردن سیبری و تبدیل آن به نیمه مستعمره خود، دلبسته بودند. بیهوده نبود که، در سال ۱۹۱۸، کالچاک، به آمریکا و انگلیس دعوت شد و پس از آن، همراه هوکس، ژنرال انگلیسی به اومسک بازگشت. در پایان سال ۱۹۱۸، کالچاک، به کمک نظامیان استیلاگر، حملات خود را تشدید نمود، «رهبری عالی دولتی روسیه» را اعلام کرد. دیکتاتوری نظامی برقرار نمود، شوراها را منحل ساخت، اتحادیه ها را از هم پاشید، کارخانه و فابریکها را به سرمایه داران برگرداند، در دهات و روستاها، سیاست اربابی پیش برد، زجر و شکنجه کردن عمومی مردم بومی را سازمان داد.

مجله مهاجر «ولیا راسیا»، در مورد کالچاک نوشت: «لکه های خون و چرک پاک ناشدنی روی فرنچ سفید در یاداریش باقی است». کالچاکي ها هزاران نفر از مردم سیبری و اورال را تیرباران کردند، بسیاری را نیز در طول راه آهن سراسری سیبری، از تیرهای تلگراف به دار آویختند، دهات و قصبات مسکونی کارگران را آتش زدند، دارائی های مردم را تاراج کردند. آنها با شعار «ویران کردن یک آبادی بهتر از این است که، یک کمونیست در آنجا باشد»، دست به حمله می زدند.

در طول مدت دهها سال زندگی و کار در سیبری، با انسانهایی دیدار کردم که، از جهنم کالچاک نجات یافته بودند(حاکمیت کنونی برای کالچاک مجسمه یادبود برپا می کند). آنها درباره سفاکیهای کالچاکي ها و کشتارهای جمعی دهقانان و کارگران بدست آنها، در مورد آنکه، افسران کالچاک، پرسنل ارتش سرخها و پارتیزانها را در جنگلهای تایگا به درخت می بستند تا، زنده-زنده و خوراک حشرات شوند و یا از گرسنگی زجر کش شوند، بسیار سخنها می گفتند.

در بیانیه لئوئید جرج، نخست وزیر بریتانیا، علیرغم مشاهده پیروزیهای ارتش سرخ، گفته می شود: «بلشویسم نمی تواند» بر سلاحهای تحویلی دولتهای انگلیس و فرانسه به دنیکن و کالچاک، «پیروز شود». مداخله گران، ارتش سفید چندین صد هزار نفری مرکب از سربازان و افسران را با اونیفورم(لباس متحد الشکل) تجهیز کردند.

ژنرالهای سفید، طلای کشور را در ازای تجهیزات نظامی دریافتی خود، پرداختند، به سرمایه داران خارجی امتیازات بزرگی اعطاء کردند، دوازده میلیارد روبل بدهی خارجی تقبل نمودند(آن زمان، این مبلغ، پول هنگفتی بود).

بدین ترتیب، فعالین کارگری و دهقانی شوروی به رهبری حزب بلشویکها، در جواب جنگ و ترور سفید بورژوازی روسیه و خارجی که بمنظور سرنگون کردن حاکمیت شوروی، قطعه-قطعه کردن روسیه راه انداخته بودند و در جواب وحشیگری گارد سفید و سلطه جویان خارجی، شورشهای ضد انقلابی، زجر و شکنجه عمومی، کشتارها، به جنگ و ترور سرخ متوسل شدند. و. ای. لنین می گوید: «میلیاردرهای آنتانت بر علیه ما دست به ترور زدند»، ما مجبور بودیم جواب بدهیم، این جواب، فقط از روی ضرورت بود». راه دیگری هم وجود نداشت.

کمیته فوق العاده مبارزه با ضد انقلاب، طبق رهنمود حزب بلشویک و شخص و. ای. لنین، تشکیل گردید.

جواب ما، بدون اشتباهات فاجعه آمیز نبود، انسانهای بیگناه هم کشته شدند، بعضی اوقات، دهقان، نان حلالش را از دست می داد. دموکراتهای دروغین، «روسیه واحد»، با بیانیه های جعلی و با سکوت در مورد خشونت و

وحشی گری طبقات سرنگون شده ملاکان و بورژوازی، این واقعات را مورد معامله قرار داده اند. علاوه بر آن، همان طور که، و. ای. لنین می گوید؛ آنها، «ماموران سابق، مالکان، بورژوازی و دیگر فرصت طلبان چسبیده به انقلاب را، که به خشونت و تجاوز بر علیه کارگران و دهقانان دست زده بودند»، آلت دست خود ساخته بودند.

در نهایت امر، جمهوری شوروی و ارتش سرخ تشکیل یافته در مبارزات، کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب بلشویک، مداخله گران خارجی و گاردسفید را در هم کوبیدند، اولین حمله نظامی سرمایه بین المللی به کشور ما را دفع کردند. و این موفقیت در شرایطی بدست آمد که، گارد سفید و متجاوزین، کادرهای نظامی مجرب، سلاحهای درجه یک و ارتش آماده در اختیار داشتند.

در دوره کمیته فوق العاده در فاصله سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲، ۱۲۷۳۳ نفر از جمله ۵۱۰۶ نفر به جرم شرکت در شورشهای ضد انقلابی، و مابقی، به جرم تبه کاری، فرار از ارتش و جاسوسی اعدام گردیدند.

صدها هزار نفر از اسیران مرکب از افراد ارتش سرخ و مردم غیر نظامی شهرها و روستاها، از جمله، ۸۰ هزار سرباز که در لهستان اسیر شده بودند، در شکنجه گاههای ضد اطلاعات دشمن، بدست گروههای قصاص، به قتل رسیدند.

بورژوازی امپریالیستی به ترور سفید متوسل شد.

امپریالیستها، بخاطر حراست و تحکیم حاکمیت خود، به ترور سفید بر علیه مبارزان انقلاب پرولتری، حتی در کشورهای دیگر هم دست زدند.

بورژوازی فنلاند با خشونت تمام انقلاب پرولتری (سال ۱۹۱۸) را سرکوب کرد. بیش از ۹۰ هزار نفر به اردوگاهها و زندانها افکنده شدند، بیشتر از ۸ هزار نفر اعدام شدند و بسیاری نیز از گرسنگی مردند.

در سال ۱۹۱۹، در آلمان، ضد انقلابیون با اجازه و حمایت دولت، کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ، رهبران طبقه کارگر کشتند. (توضیح مترجم: نیروهای انگلیسی بسیاری از مقامات و رهبران طبقه کارگر، از جمله، ۲۶ کمیسر باکو را نیز کشتند. ...). بورژوازی آلمان با همدستی سوسیال-دموکراتها و ژنرالها، ۱۵ هزار کمونیست آلمانی را قتل عام کردند.

انگلیس، فرانسه، آمریکا، آلمان و دیگر کشورهای امپریالیستی با شمشیر و آتش امپراطوری استعماری را بوجود آوردند. جمعیت مستعمرات ۱/۵ برابر و وسعت اراضی آنها ۴ برابر بیشتر از کشورهای متروپل بود. بورژوازی با ثروتهای هنگفت به چنگ آورده از غارت نیروی کار و مواد خام ارزان مستعمرات، مردم متروپل را خوراند، ثبات اجتماعی برقرار ساخت.

در مدت دو قرن تسلط استعماری انگلیسی ها بر کشور هند، سرکوبی بربرمنشانه اعتصابات و قیامهای توده ای، کشور را تکان داد. و. و. ورشاکین، نقاش روس، در تابلوی خود صحنه بستن شورشیان هندی به لوله توپ و شلیک آن را ترسیم نموده است.

امپریالیستها، چین را با برقراری حق خارج المملکتی (حق تملک بخشی از اراضی بدون تقسیم) و حق امتیاز، به کشوری نیمه مستعمره تبدیل کردند. در همه چین، تلاطمات، قیامها و اعتصابات، بلاوقه ادامه داشت. از میان آنها، قیام تایپه، شورش برنج، اعتراضات ضد دولتی در شانگهای، سیچوان و دیگر مناطق را می توان نام برد.

در چین بعد از شکل گیری جمهوری خلق، در سال ۱۹۵۷، من به چشم خود، ردپای تازه استعمار برده داری را دیدم: فقر و ریکش را، (RIKSH - کالسکه ای که بجای اسب، توسط انسان کشیده می شود)، دستگاههایی را که با دست و پا کار می کنند، کودکانی را که در میان آشغالها می میرند، مشاهده کردم. انسانهایی را دیدم که در قایق

بدنیا می آیند، در آن زندگی می کنند و در همانجا هم می میرند. اما اخیراً، پس از گذشت ۴۵ سال، دوباره به

چین

سفر کردم. اینجا چین دیگری بود. کشور قدرتمند سوسیالیستی چین را دیدم که، راه شکوفائی و ترقی را می پیماید.

با کمک بی شائبه اتحاد شوروی، خلقها جهان زنجیرهای استعماری را از هم گسیختند و به راه رشد آزاد و مستقل گام گذاشتند.

علیرغم شکست موضعی سوسیالیسم

دوران ما، دوران گذار به سوسیالیسم است

امپریالیستها با تحمیل دو جنگ جهانی به بشریت در قرن بیستم، باعث کشتار ۷۰ میلیون نفر انسان، زخمی و علیل شدن تعدادی به مراتب بیشتر از آن شدند.

تبه کاریهای فاشیسم آلمان.

فاشیسم، یکی از سنگین ترین جرایم امپریالیسم است.

سرمایه داری امپریالیستی آلمان، انگلیس، فرانسه و آمریکا با هدف در هم شکستن اتحاد شوروی و به اسارت در آوردن دیگر خلقها، هیتلر را پرورش داد. در سالهای جنگ جهانی دوم، ۱۸ میلیون انسان در اردوگاههای فاشیسم افتادند. ۱۱ میلیون نفر از آنها سوزانده شدند، نابود گردیدند. اتحاد شوروی و احزاب کمونیست نقش تعیین کننده ای در انهدام فاشیسم آلمان و نجات خلقهای اروپا از قید و بند اسارت ایفا کردند. شاهکاری بود شایسته تحسین ابدی!

در تاریخ معاصر، امپریالیسم سعی می کند دموکراسی آمریکائی را با توسل به نیروی نظامی توسعه دهند. در ویتنام چنین کردند. پس از فرار آمریکائیان از ویتنام من به چشم خود دیدم که آنها چه ویرانیهایی از خود بجای گذاشتند، چه بلایا و مصیبتی را به مردم ویتنام تحمیل نمودند. اینک، آنها عراق را اشغال کرده اند، کوبا، ایران، کره شمالی و ... را تهدید می کنند.

امروز، بورژوازی روسیه سیاست انهدام مردم کشور خویش را در پیش گرفته است. در مدت ۱۲ سال پس از تخریب اتحاد شوروی، در نتیجه تشکیل جامعه سرمایه داری بورژوائی، سالانه ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور کاهش یافته است. صدها هزار نفر در جریان درگیریهای ناشی از تکه-تکه کردن اتحاد شوروی، (از آن جمله در چچن) کشته شده اند. حیرت آور است!

بعد از این همه، دموکراتهای هرزه برای قربانیان سالهای ۳۰ اشک تمساح می ریزند. آنها براین موضوع توافق کرده اند که در سالهای ۳۰، در اتحاد شوروی ۸۰ - ۱۰۰ میلیون نفر از بین رفته است. پرسیدنی است: در حالی که جمعیت کشور در سال ۱۹۴۰ مجموعاً ۱۹۴ میلیون نفر، در سال ۱۹۳۰، ۱۵۰ میلیون نفر و آهنگ رشد جمعیت (بالاترین حد رشد جمعیت) ۳ درصد بود، نابودی این تعداد انسان، چگونه ممکن است؟ دروغ حد و مرز نمی شناسد. گذشته از این، پیش از دموکراتهای دروغین، این خود حزب کمونیست بود که، موارد تخلف از قوانین سوسیالیستی را باز کرد و از میان برداشت.

حزب کمونیست اتحاد شوروی و اتحاد احزاب کمونیست پیگیرانه و با تمام نیرو در جهت دفع تحریکات ضد کمونیستی تازه کار می کنند.

طبیعتاً این سؤال پیش می آید که، چرا بورژوازی و دنباله روان آنها برای باز کردن افسانه ساختگی «ترور

جمعی در رژیم‌های کمونیستی»، این چنین مجدانه تلاش می‌کنند ولی، در باره وحشیگریهای غیر قابل تصور سرمایه داری، کلمه ای بر زبان نمی‌آورند؟

امپریالیستها، تبلیغات زهرآگین ضدکمونیستی خود را برای انحراف اذهان عمومی از ماهیت تروریستی سرمایه داری و بخاطر ادامه موجودیت آن که ناگزیر، با وجود تمام موانع و زیگزراگ زدن‌ها، جای خود را به سوسیالیسم خواهد داد، تشدید بخشیده اند. می‌خواهم این موضوع را مورد تاکید قرار دهم که، صرفنظر از شکست موضعی سوسیالیسم در روسیه، دوران ما، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است.

بورژوازی روسیه و بوروکراسی دولتی و حزب روسیه واحد، سیمای اتحاد شوروی را لجن مال می‌کنند تا، تاراج اموال عمومی و فقر میلیون‌ها انسان - بزرگترین جنایت قرن را پرده پوشی نمایند. تاکنون، در تاریخ روسیه شیدان و کلاه بردارانی به این قدرت و به این تعداد که، با چپاول دارائی‌های مردم ثروتهای افسانه‌ای به چنگ آورده اند، وجود نداشته است. اینک، روسیه دارای یک صد نفر میلیارد دلار است که، مجموعاً، ۲۵۰ میلیارد پول در اختیار دارند. در چنین وضعیتی، رئیس جمهور معتقد است که همه چیز باید آنچنان که هست، باقی بماند. حیرت آور است!

و دو - سه پیشنهاد.

گرامی داشت روزهای تاریخی: کمون پاریس، ۹ ژانویه، آغاز جهنگهای جهانی اول و دوم، آزادسازی دهات، شهرها و استانها از اشغال گارد سفید، مداخله گران و فاشیسم آلمان، پشتیبانی از ابتکار توده‌ای اعاده نام خیابانها، شهرها و مجسمه‌های **و. ای. لنین و ی. و. استالین**، مبارزان راه حاکمیت شوراها.

تنظیم برنامه‌ای واحد برای جلوگیری از کاهش جمعیت در همه روسیه و ارائه آن به همه جامعه. بررسی و تعیین روز مبارزه بر علیه قتل عام مردم روسیه، کارزار برای نگه داری و افزایش آن.

افشاء و توضیح جنایات سرمایه داری، بالا بردن سطح آگاهی مردم، متحد کردن و سازماندهی آنها برای مبارزه در راه رشد سوسیالیستی، بر علیه رژیمهای بورژوائی که میلیون‌ها قربانی گرفته اند، دین مقدس کمونیستهای میهن پرست می‌باشد.

در باره آمادگی اتحاد شوروی برای دفع تهاجم نظامی خارجی.

اکاذیب و حقایق.

همه کینه ورزان به اتحاد شوروی، ضد کمونیستهای سرسخت و دموکرات نماهای لجن پراکن اراجیفی را سرهم بندی می‌کنند که گویا، رهبری اتحاد شوروی، کشور را برای شرایط جنگی و دفع تهاجم فاشیسم اشغالگر آلمان آماده نکرده بود. این هم یکی از آن خیال پردازیهاست.

آغاز یک طرفه جنگ جهانی امپریالیستی تازه برای تقسیم جهان، بحرانهای عمیق اقتصادی در کشورهای پیشرو سرمایه داری از یک طرف و از دیگر سوی، آغاز ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی، رشد عظیم اقتصادی و افزایش قدرت دفاعی کشور، بهبود شرایط زندگی خلقهای شوروی، تاثیر پرتوان شوروی در مبارزه جهانی برای جلوگیری بروز جنگ تازه، مشخصه بارز اوضاع جهانی سالهای دهه سی قرن گذشته می‌باشد. آتش جنگ اراضی چین، اروپای غربی و بخشی از آفریقا با جمعیتی بیش از ۷۵۰ میلیون نفر را در بر گرفت. با وارد شدن اتحاد شوروی به جنگ در سال ۱۹۴۱، برای دفع حمله غیر منتظره آلمان هیتلری، جنگ جهانی دوم به جنگ علیه فاشیسم و جنگ آزادیبخش تبدیل شد.

پیروزی اتحاد شوروی در جنگ کبیر میهنی بر علیه فاشیسم آلمان و متفقین آن، یکی از فاکتورهای اثبات درستی ساختار اجتماعی و دولتی شوروی، تحکیم پایه های وحدت جامعه، دوستی ملت‌ها، میهن پرستی سوسیالیستی و نقش رهبری حزب کمونیست بود. پیروزی ما، در نتیجه کاربست ایده های و. ای. لنین و حزب، سازماندهی عمومی

خلفهای شوروی برای شرایط جنگی، یعنی تعمیق و تحکیم اقتصادی، سیاسی- سازمانی، اجتماعی و ایدئولوژیکی نیروهای مسلح حاصل شد. نگارنده، انطباق کامل این مسائل با اصول تاریخی را، با توجه به شرایط آن دوره، مورد بررسی قرار داده است.

آماده سازی اقتصادی و مالی کشور برای شرایط تجاوز نظامی.

ی. و. استالین، طی سخنرانی خود بعد از پایان پیروزمندانه جنگ کبیر میهنی در حضور انتخاب کنندگان این موضوع را مورد تاکید قرار داد: «حزب می دانست که، ماشین جنگی به حرکت درخواهد آمد و کشور، بدون صنایع سنگین توان از خویش را نخواهد داشت، این، امری تاخیر ناپذیری است- یعنی، باید پیروز شد... بدون آن، تاریخ شوروی می میرد».

صنعتی کردن و تشکیل تعاونیها، ایجاد صنایع سنگین و هسته مرکزی آن - ماشین سازی و تعاونیهای عظیم تولید محصولات روستائی موجب تحکیم بنیانهای اقتصادی قدرت دفاعی گردید و پایه های مادی جنگی کشور را قوام بخشید. این موفقیتها بدون اتکا به سرمایه های بدست آمد. رهبران روسیه بورژوائی کنونی، در فکر جلوگیری از سقوط آن، بدون جلب سرمایه و نیروی کار خارجی، نیستند.

بلشویکها، کشوری را از تزاربسم تحویل گرفتند که، در نتیجه چهار سال جنگ جهانی اول و سه سال جنگ داخلی تحمیلی توسط ملاکان، سرمایه داران، ژنرالهای گارد سفید و مداخله گران خارجی، به مملکتی نیمه فقیر و نیمه ویرانه ای تبدیل شده بود.

در سالهای دهه سی، ساختار اجتماعی- اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی پیروز گردید. تغییرات بنیادی در کشور، نشانه های عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی را پاک کرد.

نوشته های مطبوعات بورژوائی خارجی آن دوره در باره اتحاد شوروی بسیار جالب توجه است. مجله انگلیسی «راوند تیبل» می نویسد: «دستاوردهای برنامه پنج ساله، تأسیس کارخانه های تراکتور سازی در خارکف و استالینگراد، کارخانه های اتومبیل سازی در مسکو و نژرننی نوگوراد، نیروگاه آبی دنیپروپتروسک، کارخانه های عظیم تولید فولاد در ماگنیتاگورسک و کوزنتسک، زنجیره کامل کارخانه های ماشین سازی و شیمیائی در اورال... شگفت انگیز است». هییسون، سرمایه دار انگلیسی و رئیس بانک، پس از دیدار خود از اتحاد شوروی می نویسد: «احتمال می رفت که، برنامه پنج ساله شکست خواهد خورد. اما، موفقیت این برنامه بیش از حد پیش بینی شده می باشد. بر پایه برنامه مورد نظر، در تمام شهرهایی که من سفر کردم، مناطق مسکونی تازه، دارای میادین و خیابانهای عریض درخت کاری شده، آپارتمانهای مدرن، مدارس، بیمارستانها، باشگاههای کارگری، مهد کودکها و کودکستانها برای مراقبت از اطفال مادران شاغل، ساخته شده است... آقایان، اشتباه نکنید! بی جهت امیدوار نباشید! اتحاد شوروی فرو نخواهد پاشید! اکنون روسیه، کشور ایده آلهای و امیدهاست».

«روسیه» ماشین متفکر» می سازد. روسیه با سرعت از عهد چوب به عهد فولاد، بتون و موتورها می

رود». (مجله آمریکائی «نئیشن»).

در عرض ۱۳ سال، (سالهای ۱۹۲۸-۱۹۴۰)، ۹ هزار مؤسسه تولیدی راه اندازی شد، بخش اعظم آنها در اورال و سیبری واقع بود، که در سالهای جنگ در پشت جبهه قرار گرفت، مناطق شرقی کشور، با سرعت به منطقه صنعتی قدرتمندی تبدیل گردید، ۱۵۰۰ مؤسسه منتقل شده از جمله آنها بود. در آن دوره، بخشهای تازه ای در صنعت ایجاد شد. از میان آنها ساخت دستگاههای صنعتی، الکترو تکنیکی، اتومبیل، تراکتور و کمباین سازی و صنایع شیمیائی را

می توان نام برد. مراکز ذوب آهن کشور در شرق (مجتمع اورال- کوزنتسک)، صنایع پر قدرت جدید نفت در منطقه اورال- ولگا تأسیس و مورد بهره برداری قرار گرفت.

پس از تجزیه اتحاد شوروی بسیاری از بخشهای تولیدات صنعتی، از جمله، آلت و ابزار سازی، ساخت دستگاههای تولیدی، ماشینهای کشاورزی و بخش مهمی از مجتمع صنایع نظامی از بین رفته است.

در دوره حاکمیت شوروی، اساسا در سالهای سی، حجم تولیدات اتحاد شوروی به نسبت سال ۱۹۱۳، ۹ برابر افزایش یافت. حجم تولیدات کشور به جایگاه اول در اروپا و دوم در جهان ارتقاء یافت و آهنگ تولید و بازدهی تولیدی کار، مقام اول را در جهان احراز نمود.

هم اکنون، میزان تولید محصولات نا خالص ملی روسیه (نمودار نشاندهنده میزان رشد اقتصادی)، ۱۰ برابر کمتر از محصولات نا خالص ملی آمریکا (با در نظر گرفتن قدرت خرید) می باشد. از نظر میزان متوسط سرانه محصولات نا خالص ملی، کشور ما، در جای چهل و آمریکا، در جای دوم قرار دارد. پس، در چنین وضعیتی، روسیه امروزی، چگونه به کسب عنوان «دولت مقتدر بزرگ» نایل شد؟

تولید فولاد، زغال سنگ، نفت، گندم و پنبه

(به میلیون تن)

سال	فولاد	زغال سنگ	نفت	گندم	پنبه
۱۹۱۳	۴۳	۲۹	۹	۲۱/۶	۰/۷
۱۹۴۰	۱۸۳	۱۶۶	۳۱	۳۸	۲/۷

بدین ترتیب، تولید فولاد، زغال سنگ، نفت، ۳/۵- ۵/۵ برابر و گندم و پنبه، ۴ برابر افزایش یافت.

ماشین سازی در مجموع سریعتر از سایر بخشهای صنایع رشد یافت. اگر میزان رشد صنایع در طول سه سال (سالهای ۱۹۳۸-۱۹۴۰)، مجموعا ۴۴ درصد بود، اما، رشد صنایع ماشین سازی به ۷۶ درصد رسید که، برای رشد اقتصادی کشور و تحکیم قدرت دفاعی آن، بسیار مهم بود.

در سال ۱۹۹۱، در زمان حاکمیت شوروی ۲۶ هزار دستگاه مجهز به سیستم کنترل الکترونیکی ساخته شد، در صورتی که در حال حاضر تولید این نوع دستگاهها، به زحمت به چند صد واحد می رسد. بدون تولید دستگاه و ابزار آلات، بدون صنایع الکترونیکی و ماشین سازی داخلی، روسیه دولت قدرتمندی نیست و نمی تواند هم باشد. این، فقط زائده مواد خام اقتصاد جهانی است، نه چیزی بیشتر. (توضیح مترجم: بعد از تجزیه اتحاد شوروی، بخشی از دستگاههای فوق الذکر که در کارخانه های تولیدی جمهوریهای آسیای میانه و ماورای قفقاز نصب شده بود، به همراه دیگر دستگاههای کارخانجات، به نام آهن قراضه به خارج از کشور فروخته شد. در نتیجه تمامی کارخانه ها و مؤسسات تولیدی بزرگ و کوچک، منهای آن تعداد از تولیدیهای وابسته به نفت در جمهوریهای نفت خیز، بطور کلی تعطیل گردید و از بین برده شد).

در ارتباط با افزایش خطر حمله نظامی از خارج به اتحاد شوروی، میهن ما، بخش عظیمی از منابع مادی و اقتصادی خود را صرف بالا بردن بنیه دفاعی خود ساخت. اگر، بودجه دفاعی کشور در سال ۱۹۲۹ شامل ۱۰ درصد کل هزینه ها می شد، در سال ۱۹۴۰، یک سال قبل از جنگ، به ۳۳ درصد افزایش یافت. صنایع

نظامی کشور، با سرعتی بیش از سه برابر آهنگ رشد سایر بخشهای صنعتی رشد کرد.

همان موقع در اتحاد شوروی همراه با توسعه مؤسسات علمی - تحقیقاتی و طراحی موجود، مجموعه کامل مؤسسات علمی برای مطالعه و بررسی تکنولوژی جدید نظامی تأسیس گردید. مراکز آموزش عالی برای تربیت مهندسين تکنولوژی و طراحی در بخشهای مختلف صنایع دفاعی تشکیل شد. من خود، در یکی از این مراکز آموزشی عالی، در دانشکده هوانوردی اورژونیکنز □ مسکو، در رشته مهندسی هواپیما، تحصیلاتم را به پایان رساندم. در سالهای جنگ، در یکی از بزرگترین کارخانه های هواپیماسازی در نواسیبیرسک کار کردم. در آنجا به دریافت اولین مدال شوروی مفتخر شدم.

تنها در زمینه انواع تولیدات صنعتی بسیار مهم نبود که، اتحاد شوروی بر کشورهای سرمایه داری اروپا پیشی گرفت. حزب، در کنگره ۱۸ حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک)، در سال ۱۹۳۹، مسائل بسیار ضروری و با شکوهی را مورد تاکید قرار داد: پیشی گرفتن بر اقتصاد کشورهای سرمایه داری، به عبارت دیگر، بالا بردن حجم تولید انواع مهم محصولات صنعتی به نسبت جمعیت، یکی از مسائل مورد نظر بود. بی شک، در پروسه دستیابی به این امر تاریخی، امکانات جدیدی برای ارتقاء سطح رفاه زندگی مردم و توان دفاعی کشور پدیدار شد.

اعمال تدابیر سیاسی و تشکیلاتی بمنظور آماده سازی کشور برای دفع حمله نظامی از خارج.

در دهه ۳۰، حزب کمونیست به رهبری ی. و. استالین در کنگره های ۱۷ و ۱۸ حزبی و همچنین، در هیجدهمین کنفرانس عمومی حزبی حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک)، با در نظر گرفتن شروع جنگ و بودن در محاصره خصمانه سرمایه داری و با توجه به روی کار آمدن فاشیسم در آلمان، سمت اصلی سیاست خارجی و داخلی کشور را تعیین کرد، برنامه پنج ساله رشد اقتصاد مردمی و پیامدهای اجرائی آن را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

تدابیر شدید، اما ضروری برای تحکیم نظم و انضباط کاری و دولتی اتخاذ شد. شوروی عالی فرمان «هشت ساعت کار در روز و هفت روز در هفته را صادر نمود و خروج بدون اجازه کارگران و کارکنان از محل های کار را ممنوع اعلام کرد»، همچنین، فرمانی را تصویب کرد که بموجب آن، تولید کننده مسئول محصولات بی کیفیت و ناقص شناخته می شد.

از سری تدابیر مهم، تصمیم مبنی بر تقویت اقتصادی و بنیه دفاعی کشور از طریق تأسیس سیستم آموزشگاهها و مدارس حرفه ای برای تربیت سالانه بین ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفر نیروی احتیاطی دولتی کارگری متخصص از میان کادرهای کارگری جوان با سواد، درالویت قرار گرفت. مشکل بتوان از اهمیت این تصمیم سرنوشت ساز برای تکامل طبقه کارگر، ساختمان سوسیالیسم و دفاع از حاکمیت اتحاد شوروی کاست.

یکی دیگر از تصمیمات، بکارگیری اقدامات ضروری برای بهسازی رهبری حزبی در صنایع و حمل و نقل در همه جا و تحکیم شروع همزمان در مؤسسات بود. به کارگران حق نظارت بر کار مدیریت داده شد و در ارگانهای حزبی، پست دبیر مسئول صنایع و حمل و نقل تشکیل گردید. تشدید انتقادات، نظارت بر اجرای تصمیمات حزبی و تقاضا از رهبری افزایش یافت. فقط آشنائی با اسناد و مدارک کنگره ها و کنفرانسهای حزبی، کافی است تا،

مطمئن شد که، حزب، هیچ میانه ای با خودستائی و لاف زنی نداشت.

از میان برداشتن کمبود در زمینه تجهیز فنی مؤسسات، زمانی که شعار «صنعت، مشکلات را حل می کند» مطرح بود، حزب شعار «کادرها، مشکلات را حل می کنند» را پیش کشید، توجه ویژه ای به جلب مبتکران متخصص، جوان به پستهای رهبری، نه تنها از میان اعضای حزب، حتی افراد غیرحزبی معطوف گردید.

در سال ۱۹۳۶، پس از ۵ ماه بحث و بررسی پیش نویس قانون اساسی، کنگره شوراها، قانون اساسی جدید را تصویب کرد که، از اهمیت خاصی برخوردار بود. چرا که، نشاندهنده دستیابی و نیل به هدفی بسیار مهم، غیر از آنچه که در برنامه انعکاس یافته است، می باشد.

بر اساس موازین قانونی، مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید، لغو استثمار و طبقات استثمارگر، حق کار برای همه، تحصیل و طب رایگان، حق انتخابات عمومی برابر، مستقیم با رای مخفی و غیره به رسمیت شناخته شد. نصف

تا یک سوم کارگران و دهقانان، عضو شورای عالی اتحاد شوروی و شوراها کارگری و دهقانی بودند. در حالیکه، امروز، در روز روشن، چراغ بدست، یک نفر کارگرو یا دهقان در ارگانهای دولتی کنونی نمی توان یافت. و این افسانه «دموکراسی»، چیزی جز همان دموکراسی عادی و ضد مردمی بورژوازی نیست. کاملاً واضح است که، مردم هر کشور، هر قدر از حقوق واقعی شهروندی برخوردار باشند و بسته به اینکه، در چه سطحی زندگی می کنند، به همان میزان هم از میهن خویش دفاع می کنند.

ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم، بعنوان جزء لاینفک ساختمان سوسیالیسم و آماده سازی کشور برای دفع تجاوزات خارجی.

سطح زندگی مردم اتحاد با سرعت ارتقاء یافت. ساختن منازل رایگان آغاز شد، حقوق ها و تولید نیازمندیهای عمومی افزایش یافت، بیکاری کاملاً ملغی گردید، بیسوادی ریشه کن شد و قانون تحصیل رایگان اجباری برای جوانان، خدمات پزشکی و تحصیل رایگان برای همه، به اجراء در آمد. تعداد مراکز آموزشی عالی، از ۱۰۴ واحد در دوره تزاری در سال ۱۹۱۴، به ۶۰۰ واحد در سال ۱۹۳۳ افزایش یافت. شبکه گسترده مدارس، بیمارستانها، تئاترها، کلوبها و سالنهای سینما تأسیس و روزنامه های پرتیراژ چاپ گردید. همه مردم، یا بصورت رایگان و در یا ازای پول ناچیزی، از این امکانات استفاده می کردند. دهها هزار مدرسه، مؤسسه درمانی، مهد کودک، کانون فرهنگی، کتابخانه، خانه جوانان، بعد از تخریب اتحاد شوروی بسته شده است.

حزب در پایان دهه سی، برای بالابردن بیشتر سطح رفاه و فرهنگ همه آحاد جامعه، گامهای بازم جدی تری برداشت.

همه اینها در شرایط بازسازی اقتصاد مردمی، با صرف هزینه های هنگفت عملی شد. صرفه جویی در همه زمینه ها ضرورت یافت: هم در مدارس و هم در کالاهای مصرفی. ی. و. استالین در سخنرانی خود در آکادمی ارتش سرخ در سال ۱۹۳۵، به تأکید گفت: ما می توانستیم ۳میلیارد روبل ارز بدست آمده از طریق صرفه جویی در اقتصاد را که، برای صنعتی کردن هزینه کردیم، در جهت تولید کالاهای پر مصرف عمومی بکار گیریم. اما، در آن صورت، ما از صنایع نوب آهن، ماشین سازی، از نیروی هوایی و تانک محروم می شدیم، ما بی سلاح در مقابل خصم خارجی قرار می گرفتیم.

آماده سازی ایدئولوژیکی کشور

حزب نیروی قابل توجهی را، دقیقاً، در جهت آمادگی کامسامول لنینی، اتحادیه ها، مدارس ابتدائی و متوسطه، مجامع کارگری، مطبوعاتی و رادیوئی، هنرمندان روشنفکر صرف نمود.

حزب و دولت، با توصیف □ ی. و. استالین، س. م. کیروف، آ. ژدانوف، دستورالعملی در مورد تهیه کتابهای درسی خلاصه تاریخ اتحاد شوروی و تاریخ نوین، برای تدریس تاریخ ملی در مدارس، صادر کردند. بی شک، این امر، تأثیر بسیار مثبتی در مبانی تحصیل تاریخ و تکامل شعور میهن پرستی نسل جوان داشت.

در سال ۱۹۳۸، «تاریخ کوتاه حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک)» چاپ شد. این کتاب نقش مهمی در آمادگی تئوریک فعالین حزبی و غیر حزبی، شناخت تاریخ مبارزاتی حزب و خلق در راه سوسیالیسم و در جهت کاربست مارکسیسم-لنینیسم برای حل درست مسائل اجتماعی ایفاء کرد.

پاکسازی صفوف حزب از عناصر تروتسکیستی و پاکسازی جامعه از عناصر بورژوا-ملاکان، اهمیت بسزائی در امر دستیابی به اتحاد در جامعه و پیروزی در جنگ میهنی داشت. همراه با آن، در این پاکسازیها، خطاها و اشتباهات فاجعه آمیزی روی داد. پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۸، قرار اصلاح اشتباهات ارگانهای حزبی را که، هنگام اخراج کمونیستها از حزب روی داده بود، تصویب کرد. گاهی وقتها، کمونیستها را بطور دسته جمعی از حزب اخراج و بدنبال آن، از کار و منزل محروم ساخته و دستگیر می

کردند، در موارد زیادی هم، بدون کمترین دلیلی، به دشمنی با خلق متهم می ساختند. پدر من، ژنرال گاردهای سرخ در جنگهای داخلی، که به همراه همسرش، از حزب اخراج و تیر باران گردیده بود، کاملاً تیره شد و بدنبال آن، همسر، دو دختر و پسر وی به عضویت حزب کمونیست اتحاد شوروی درآمدند. آنها فهمیدند که، این کار، ربطی به حاکمیت شوروی و حزب کمونیست نداشته، بلکه، ناشی از اشتباه رهبران محلی حزب و کار جاه طلبان سیاسی، دشمنان واقعی خلق بوده است که، به درون ارگانهای سرکوب نفوذ کرده بودند.

کمیته مرکزی حزب، مقررات اکیدی را برای بررسی مجزا و تفکیکی پرونده شخصی اعضای حزب وضع نمود. بسیاری از کمونیستهای اخراجی از حزب، به صفوف حزب و به سر کارهای خود، بازگردانده شدند. همه اینها، تأثیر مثبتی در تقویت وحدت جامعه و اوضاع سیاسی کشور داشت.

کنگره ۱۸ حزب، مسائل مربوط به دولت و سوسیالیسم علمی را بر مبنای نظریه ی. و. استالین مورد تحلیل و بررسی قرار داد. آنوقتها، قضاوت در باره کاستی های دولت بی جا نبود. زیرا برخی ها به نظریه مشخص مارکسیستی مبنی بر این که، دولت با هدایت جامعه به سوی کمونیسم، مسیر زوال خویش را می پیماید، استناد می کردند. در این جا، شرایط تاریخی و یا دقیقتر بگوئیم، موقعیت کشوری فقیر در محاصره کشورهای سرمایه داری و خطر تجاوزات نظامی خارجی در نظر گرفته نمی شد. کنگره وجود دولت مقتدر برای تقویت و تحکیم سوسیالیسم و بنیه دفاعی کشور در مقابل تجاوز خارجی را مورد تأکید قرار داد.

آنچه که، به سوسیالیسم علمی مربوط می شود، این است، که کنگره حزب ضرورت برخورد دوستانه، توجه و همکاری با آن را مورد تأکید قرار داد. جای شکی نیست که، این امر تأثیر مثبتی بر روحیه روشنفکران و مواضع شدیداً میهن پرستانه آنها در دوره جنگ کبیر میهنی گذاشت.

سرتاسر کشور را سازندگی، شور و شوق بی سابقه، مسابقات وسیع تولیداتی و جنبش استاخانوف برای ارتقاء کیفیت کار، فراگرفته بود. من فراموش نمی کنم که آن وقتها، روحیه همیاری، صداقت، فروتنی، دوستی، رفاقت و گرایش توده ای به سوی شرکت در امور اجتماعی جامعه را فراگرفته بود. مارشال ژوکوف بیهوده نگفت: «خوب، ما، زندگی را بسیار خوب آغاز کردیم!».

تقویت نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

ارتش سرخ در آستانه جنگ، نوع جدید تانکها و هواپیماهای تیز پرواز تحویل گرفت. با این همه، زمان امکان باز تسلیح ارتش تا آغاز جنگ را ممکن نساخت. در حالیکه، دهها هزار دستگاه از این تانکها و هواپیماها مورد نیاز بود، در حدود پنج هزار دستگاه تولید شده بود. همراه با آن، آغاز تولید انبوه تجهیزات نظامی جدید، تبدیل

صنایع به تکنولوژی نظامی را در سالهای جنگ تسهیل نمود. طی سه سال آخر جنگ، سالانه، ۳۰ هزار تانک، ۴۰ هزار هواپیما، ۱۲۰ هزار اسلحه، بیش از آلمان و کشورهای تحت اشغال آن، در کشور تولید می شد.

سراسر مرزهای غربی کشور تجهیز و تقویت شد. در ارتباط با تغییر مرزها (پیوستن مجدد اوکراین غربی، بلو روس غربی و بوسسارایی) ساخت سریع استحکامات جدید ضرورت یافت، اما، تجهیز آنها تا آغاز جنگ، پایان نیذیرفت.

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک) در سال ۱۹۴۰، به بررسی و مذاکره نتایج و درسهای جنگ با فنلاند پرداخت. نحو □ آمادگی ارتش و اجرای عملیات نظامی شدیداً مورد انتقاد قرار داد. ارتش بر مبنای اصل «همانطور که در میدان جنگ عمل می کنند»، آماده شد.

تعداد نفرات ارتش در آستانه جنگ، بیش از ۵ میلیون نفر بود. در سایه اجرای مواد قانون اساسی جدید در باره انجام خدمت سربازی اتباع اتحاد شوروی، نیروهای احتیاطی ارتش سرخ بسیار افزایش یافت. شبکه وسیع آموزشگاههای نظامی به تربیت کادرهای فرماندهی و سیاسی پرداخت. یک هشتم نظامیان، کمونیست و یک سوم آنها، کامسامول بودند. میلیونها جوان در مدارس متوسطه، حرفه ای و عالی، در مجامع کارگری با شرکت فعال کامسامول، انجمن حمایت از نیروی هوایی و تولیدگران مواد شیمیایی، مراحل مقدماتی آمادگی نظامی را طی کرده و تخصصهای نظامی کسب کردند. ارتش سرخ از نفوذ و اعتبار بسیار بالایی در جامعه برخوردار بود، احترام و اعتماد به آن حد و مرزی نداشت. ارتش سرخ به دانشگاهی برای تربیت نسلهای جوان تبدیل شده بود. چیزی که در روسیه سرمایه داری کنونی نمی توان دید.

تنظیم سیاست خارجی.

رهبری اتحاد شوروی، همه خلقهای کشور، همه مشغولان سازندگی و ارتقاء کیفیت زندگی مردم، نیازمند صلح بودند و آنها، فعالانه در راه صلح جهانی مبارزه می کردند. دروغگویان سیاسی تا آنجا پیش می روند که، گویا، « رهبری شوروی، برای خلاصی از شر عناصر نامطلوب به جنگ احتیاج داشت و مردم تاوان آنرا پرداختند» (روزنامه «پو ایسک= جستجو»، ژوئن ۲۰۰۶).

فاشیسم آلمان، دست پرورده سردمداران سرمایه داری، قبل از هر چیزی، با هدف نابودی خلقهای اتحاد شوروی، به کشورما حمله آورد. گفتگوهای اتحاد شوروی با انگلیس و فرانسه بمنظور مهار کردن سیاستهای خصمانه آلمان با شکست مواجه شد. علاوه بر آن، دولتهای انگلیس و فرانسه با دادن امتیازهای پیاپی، با چشم پوشی به درهم کوبیدن چکسلواکی، اسپانیا، لهستان و کشورهای دیگر، هیتلر را به جنگ با اتحاد شوروی تشجیع کردند. اتحاد شوروی به محاصره درآمد. انعقاد قرارداد عدم تجاوز بین اتحاد شوروی و آلمان در سال ۱۹۳۹، در واقع، از یک سو، برای بدست آوردن دو سال زمان برای آماده شدن در برابر حمله ارتش آلمان و از سوی دیگر، برای در هم شکستن تلاشهای انگلیس و فرانسه در جهت تشکیل ائتلاف نظامی با آلمان بر علیه اتحاد شوروی، ضروری بود.

پیروزی بزرگ دیپلوماسی شوروی انعقاد قرارداد عدم تجاوز با آلمان بود که، باعث پیروزی خلقهای شوروی در جنگ کبیر میهنی، رهائی ملل اروپا، از جمله آزادی لهستان و کشورهای حوزه دریای بالتیک از اسارت فاشیسم گردید. صحبت از سازش استالین با هیتلر بر سر این کشورها، ساخته و پرداخته ذهن دروغگویان بورژوازی است.

خوب بیاد دارم که، حزب در تبلیغات شفاهی قرارداد را به مفهوم بدست آوردن زمان، نه گریز از تجاوز فاشیسم آلمان ارزیابی می کرد. و پس از انعقاد آن هم، از تلاشهای رهبری اتحاد شوروی برای تقویت و تحکیم بنیه دفاعی نه تنها کاسته نشد، حتی، افزایش یافت.

پیوستن مجدد استانهای غربی بلوروس، اوکراین و بوسسارایی، ورود داوطلبانه دولتهای حوزه دریای بالتیک به ترکیب اتحاد شوروی و عقد عهدنامه صلح با فنلاند، موجب بهبودی وضعیت استراتژیک اتحاد شوروی گردید، مرزهای کشور ما را در حدود ۲۰۰-۳۰۰ کیلومتر، از جمله، دهها کیلومتر درلنینگراد تغییر داد. عقد قرارداد حراست بیطرفی با ژاپن، از درگیر شدن در دو جبهه جنگ، جلوگیری کرد.

بدین ترتیب، مبارزه اتحاد شوروی و مجامع مترقی جهان برای صلح و امنیت، موقعیت بین المللی اتحاد

شوروی را تقویت کرد و زمینه مساعدی برای سازندگی سوسیالیستی و دفع تهاجم دشمن فراهم ساخت.

رهبری اتحاد شوروی و مردم ما، بدین نحو، کشور را برای دفع تهاجم نظامی فاشیسم آلمان آماده کردند. سؤال می شود، چرا ارتش سرخ در مراحل اولیه جنگ شکست خورد؟ قبل از هر چیزی عوامل زیر باعث آن بود:

- تهاجم غیرمنتظره ارتش چندین میلیونی آلمان.
- ارتش آلمان دارای تجربه کافی در جنگهای معاصر بود.
- اقتصاد آلمان و متحدان آن بر روی ریل جنگی سازماندهی شده بود.
- نوسازی تسلیحات ارتش سرخ در آستانه جنگ آغاز شده بود.

اتحاد شوروی در جنگ شدید و طولانی ماشین نظامی آلمان را در هم کوبید. جنگ پرده از روی اظهارات جعلی همچون؛ «خانه مقوائی»، «غولی با پاهای گلین» در باره اتحاد شوروی برداشت. جنگ اظهارات ی. و. استالین در کنگره ۱۸ حزب را که گفت: «ما از چنان ثبات و استحکام داخلی و حکومت توانا در کشور برخوردار بودیم که، موجب حسادت هر دولتی در جهان می شد»، به اثبات رساند.

دستیابی به پیروزی و غلبه در چنین جنگ ویرانگری، بدون نیروی سازمانگر غیرممکن بود. پیروزی بخودی خود بدست نمی آید. حزب کمونیست اتحاد شوروی به رهبری ی. و. استالین، سازمانده پیروزی خلقهای اتحاد شوروی بر اشغالگران فاشیسم آلمان بود. حزب راه تحول سوسیالیستی را برگزید و تحقق بخشید، جبهه و پشت جبهه را متحد ساخت، امکانات مادی و معنوی پیروزی در جنگ سرنوشت ساز را تأمین کرد.

کلیسا و روحانیت ، حاکمیت و حزب کمونیست.

توضیح ماتریالیستی باورها و ادیان توده ها... گریز از هر گونه توهین به ادیان ضروری است. (و. ای. لنین).

اکثریت معتقدان به ادیان، در همه جنبشهای رهانی بخش ملی، در سه انقلاب روسیه شرکت کرده اند، اما، روحانیت در جبهه مقابل- در اردوی استبداد- موضع گرفته است.

در کنگره دهم حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه (ژوئن سال ۲۰۰۴)، مسئله رابطه حزب و مجامع دینی مطرح شد. چرا؟ علت در این بود که، بخش معینی از معتقدان، به حزب کمونیست روی آورده اند، به صفوف آن می پیوندند و در انتخابات به آن رأی می دهند. حزب کمونیست، از منافع مردم، صرف نظر از تعلقات دینی آنها، دفاع می کند. کلیسا هم در راه مسائل اخلاقی و زندگی بهتر مردم مبارزه می کند. بنابر این، زمینه همکاری وجود دارد.

همانطور که، در گزارش گنادی زیوگانوف به کنگره دهم آمده است، «بخش معینی از تشکیلات کلیسا و هیرارشی، در مقابل دعوت ما مبنی بر تقویت مبارزه در راه میهن، سنن ملی و روحیه تفاهم در روسیه، سکوت اختیار کرده است». حوادث سالهای اخیر نشاندهنده آن است که، شخصیتهای بالای روحانیت در صدر کلیسا و قبل از همه کلیسای ارتدکس، نه تنها در مقابل دعوت ما سکوت اختیار کرده اند، حتی، حزب کمونیست و تاریخ آن را به زیر ضرب گرفته اند.

مرتجعین ابتدا، حاکمیت شوروی را به غصب زمینهای متعلق به کلیساها و صومعه ها متهم ساختند. حداقل آنها می دانند که، دهقانان، اکثریت جمعیت آن وقت روسیه، با حسن نیت از تقسیم زمینهای اربابان، کلیساها و صومعه ها استقبال کردند. علاوه بر آن، همان وقت ملاکان و بورژوازی ساقط شده، تصمیم گرفتند، با دست بردن به اسلحه، زمینها، فابریکها و کارخانه ها را پس بگیرند، اما کارگران، دهقانان و اکثریت معتقدان نیز در جواب، سلاح بدست، تحت رهبری حزب لنینی بلشویکها، در مقابل گارد سفیدیها و سلطه طلبان خارجی مقاومت کردند. صرفنظر از هر چیزی، با قاطعیت می توان گفت که، کلیسا در کنار سلطنت و طبقات استثمارگر- مالکان و سرمایه داران بزرگ- جای گرفته بود.

هیرارشی کنونی کلیسا، خواستار احیای زمینداری کلیسایی است. رئیس جمهور و «حزب روسیه واحد» در مجلس، با دادن رایگان زمینهای کلیساها و ابنیه وابسته به آنها، گام اول را برداشتند. گام دوم نیز با دادن زمینهای سافخوزها (تعاونی های دولتی)، برداشته شد. بدین ترتیب، کلیساها بار دیگر، به استثمارگران و مالکان بزرگ تبدیل گردیدند.

لازم به گفتن است که، در دوره های معینی از تاریخ، تدابیر مشخصی برای محدود کردن بزرگ زمینداری کلیسا و اعمال کنترل دولتی بر فعالیتهای کلیسا به کار بسته شده است. قشر بالایی هیرارشی کلیسای ارتدوکس هم گاهی تلاش کرده است ایده «مقدسان ارجح تر از پادشاهند» را به دولت القاء کنند. زیرا، پشت آنها به توده های عظیم معتقدان، مواضع محکم اقتصادی وابسته به املاک و زمینهای صومعه ها و کلیساها بند بود. تزارهایی چون؛ ایوان گروزنی، آکسئی رومانوف، پتر اول، یکاترینای دوم، اینگونه تلاشها را خنثی کردند.

پتر اول، سلسله مراتب پدرسالاری کلیسا را منحل و بجای آن مجلس عالی روحانی به عنوان ارگان دولتی برای اداره امور کلیسا را تشکیل داد. این بدین معنی بود که، هیرارشی را «در امور دولت دخالتی نداد». پتر اول، کلیسا را تحت تابعیت کامل دولت در آورد و این سیستم دویست سال ادامه داشت تا این که، با یکی از اولین فرامین حاکمیت شوروی، مجلس عالی روحانی بعنوان ارگان دولتی منحل شد و سلسله مراتب پدرسالاری، مجددا در کلیسا احیاء گردید. مجلس عالی به یک ارگان کاملا کلیسایی تبدیل شد.

لازم به یادآوری است که، پتر اول، کلیسا را به ساختن کشتی با پول خود، در آوردن زنگها کلیساها و استفاده از آنها در اسلحه سازی و ادار کرد. ملکه یکاترینای دوم فرمان سکولاریسم کامل را صادر کرد، یعنی در دولت لائیک، کلیسا و صومعه را قائم به دارائی خود نمود.

بازگرداندن زمینهای کلیسا، یعنی «املاک مصادره ای توسط بلشویکها» (شامل؛ کاخها، املاک و دارائیهای غیر منقول اربابان و سرمایه داران) موضوع رساله آ. ب. زوبوف، پرفسور دانشگاه ارتدکس، منتشره در روزنامه «نی زا وی سیمایا گازتا»، ۷ دسامبر سال ۲۰۰۴، منعکس کننده موضع بخش مشخصی از هیرارشی کلیسا بود. در این نوشته آمده است: «حاکمیت شوروی زمینهای دهقانان را ملی کرد» و خلق با چاپلوسی در مقابل وعده های انقلابی... زمین خود را از دست دادند... دچار فقر و بی حقوقی شدند». پرفسور الهیات خدا شناس، اینگونه افسانه می نویسد!

مقایسه زندگی دهقانان در دوره حاکمیت شوروی و تزاری - مقایسه نور و تاریکی است. واقعا هم جامعه دهقانی در روسیه تزاری، فقیر، بی چیز و بی حقوق بودند. در دوره حاکمیت شوروی کشاورزی شکوفا شد، همه دهقانان از رفاه، سواد و حقوق کافی برخوردار گردیدند. روابط کاری، دهقانی و اقتصادی بطور ریشه ای تغییر یافت (اقتصاد خرد - قطعه زمین خصوصی، تعاونیهای دولتی و غیر دولتی، مجتمعهای بزرگ دامپروری - موسسات بزرگ اقتصادی حاکمیت شوروی، زندگی آنها را متحول ساخت). دهقانان در همه سطوح ارگانهای قانونگزاری و دولتی نمایندگان خود را داشتند. اما اکنون، در روز روشن، چراغ بدست یک نفر از آنها را در ارگانهای دولتی نمی توان یافت. پرفسور محترم، این است واقعیت!

در مورد «وعده های انقلابی» گذشته، نباید فراموش کرد که، ۲۲۰ میلیون هکتار زمین بلاعوض و رایگان، برای استفاده در اختیار دهقانان گذاشته شد. این، همان «وعده انقلابی» بود! به فرمان دنیکین، کسی که سعی می کرد با اصلاحات در کشاورزی، دهقانان را به جبهه ضدانقلاب جلب کند، (اصلاحات) وی «فاقد ایدئولوژی و اهرم اجرائی بود». («جنگهای مسکو، شرح شورشهای روس» صفحه ۶۴). باز پرداخت بهای بخشی از زمینهای مالکان - طبقات سرنگون شده بورژوازی و فئودالها - مهمترین کار گارسفید بود. با این وصف، چگونه می توان از بی زمین ماندن دهقانان صحبت کرد و قانون مربوط به زمین را «غارت بلشویکها» نامید. در اینجا، آوردن جمله ای از ای. آ. کرنلوف، تمثیل نویس روس بجاست که گفت: «چقدر گفته اند که، دروغ عمل زشتی است که سر پا می ایستد ولی، راه نمی رود».

شورای روابط ادیان روسیه و رهبران کلیسا، بدون مشورت و نظر خواهی از جامعه ارتدکس، مسلمان، یهودی و بودائی، لغو جشن ملی سالروز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر (هفتم نوامبر) و بجای آن اعلام روز چهارم نوامبر به نام روز اتحاد ملی را به دولت پیشنهاد کردند. روزی که، فدائیان مینین و پازارسکی بیرون راندن اشغالگران لهستانی - لیتوانیائی از مسکو را در سال ۱۶۱۲ آغاز کردند. نتیجه این گونه تصمیمات، چه خواهد بود؟

لغو جشن ملی سالروز انقلاب کبیر سوسیالیسی اکتبر، بر خلاف نظر رهبری کلیسا، نه تنها باعث وحدت

جامعه نخواهد شد، بلکه، در ادامه موجب انشقاق در آن خواهد گردید. لغو جشن انقلاب اکتبر - بمنزله خیانت به فدائیکاریهای میلیونها معتقد و دگراندیش که، زندگی خود را فدای برقراری حاکمیت شوروی و دفاع از آن در مقابل تهاجم آلمان فاشیستی کردند، شمرده می شود. آنها دیگر نمی توانند از خود دفاع کنند. این، وظیفه ما ست، ما زنده ها!

هیرارشی کلیسا، چنین پیشنهاد ضد مردمی را بیهوده طرح نمی کند. اقدامات میهن پرستانه کلیسا، با صفحات سیاه زیادی در تاریخ توأم است، چیزی که، از اعتراف آن هراس دارند. همراه با آن، همانطور که، الکساندر نوسکی می گوید: «حقیقت از خدا قویتر است».

واقعیت این است که، بعد از انشعاب کلیسا ارتدکس (قرن ۱۷) دهها هزار معتقد بنیادگرا به طرق سوزاندن، خفه کردن و منجمد کردن قلع و قمع شدند. حکومت تزار، با پشتیبانی و حمایت کلیسا، شورشهای دهقانی دکابریستها را باخسونت تمام سرکوب کرد.

کلیسا، ل. ن. تولستوی را تکفیر نمود و طرد کرد. هیرارشی کلیسا سعی بر آن داشت تا نایغه بشری را در نظر خلق و دوستدارانش که، صاحب نفوذ و احترام عمیقی بود، خوار نماید و بدین طریق، به سازش با کلیسا و ادار کند. ل. ن. تولستوی انبوه نامه های همدردی و حمایت از مومنان دریافت می کرد. کارگران و کارکنان کارخانه شیشه سازی «مالتسوف» نوشتند: «**یگنار تاریک اندیشان، هر طور می خواهند، شما را تکفیر کنند. شما باعث افتخار خلق روس هستید، و این خلق شما را متعلق به خود، بزرگ و عزیز می شمارد و دوست دارد.**»

مگر ممکن است که، نقش و عملکرد قشر فوقانی روحانیت، در راه نشان دادن به گارد سفید و مهاجمان خارجی - جلادان خلق را از تاریخ کلیسا پاک کرد.

خادمان دین با با رهنمود دادن و راهنمایی کردن گارد سفیدیها و مداخله گران خارجی، عملاً همگام با ژنرالهای سفید و اربابان آنها - دولتهای نگلیس، فرانسه و آمریکا، برای بازگرداندن مالکان و سرمایه داران به حاکمیت، تخریب تمامیت تاریخی دولت، روسیه وارد کارزار شدند. به همین جهت هم حاکمیت شوروی رفتار روحانیت را زیر نظر گرفت. بی جا نیست وقتی که، می گویند آنکس که، به مسیح خیانت کرد، به زحمتکشانش هم خیانت می کند. البته در میان روحانیون کسان دیگری هم بودند. فقط بلشویکهای لنینی به پشتوانه زحمتکشانش، تمامیت کشور روسیه را که، مداخله گران خارجی تکه - تکه کرده بودند، نجات دادند. باید این را عمیقاً درک نمود.

اما، زمانی که، کلیسا به حمایت از حاکمیت شوروی، مردم را به مقابله با اشغالگران آلمان فاشیستی، به شرکت فعال در کار و امور اجتماعی و به مبارزه برای صلح فراخواند، حاکمیت شوروی نیز از کلیسا روسیه برای تقویت و تحکیم تشکیلاتی خود، پشتیبانی کرد. خلیفه گری منحل شده در دوره تزار، بازسازی گردید، در جنب خلیفه گری، مجلس عالی روحانی تشکیل شد، اجازه تشکیل سمینارها و آکادمی الهیات داده شد، مجله دینی مسکو منتشر و کارخانه های تولید شمع، تأسیس گردید و بسیاری از روحانیت تیره شدند. مکان مناسبی با امکانات لازم، برای استقرار پاتریارشی و وسایل نقلیه برای تسهیل رفت و آمد، در اختیار کلیسا گذاشته شد.

طبیعی بود که، کلیسا خود را با شرایط تازه وفق داد. کلیسا بجای نگاه دگماتیسم به کار، همچون «مجازات خدا»، کار را «عمل نیک» اعلام کرد. در دوره حاکمیت شوروی کلیساهای محلی حکم تکفیر بنیاد گرائی عقیدتی را لغو کرد. در میان کلیسائیها، («نواندیشانی») بودند که، در سال ۱۹۲۲، به حمایت از خرید نان از خارج، به حساب اشیای قیمتی کلیسا، برای کمک به گرسنگان حوزه ولگا برخاستند.

هیرارشی کنونی کلیسا به زندگی سخت معتقدان معترف است. پس چرا؟ برای این که، بر علیه فخر و خسونت مبارزه می کنند؟ به هیچوجه نه. آنها مردم را به تحمل و بردباری، یعنی تسلیم در برابر مظالم اجتماعی، سکوت در برابر ماهیت استثمارگرانه حاکمیت الیگارشها و بوروکراتها، دعوت می کنند.

در همین رابطه، پیام پاپ، یوهان پاول دوم، تحت عنوان «به سوی هزاره سوم» در سال ۱۹۹۴، از اهمیت خاصی برخوردار است. وی، با اشاره به گناهان کلیسا در گذشته، از جمله؛ جنگهای دینی، محاکم تفتیش عقاید، انشعاب در مسیحیت (طبق اقرار هر سه کلیسا) - تأکید کرد که، کلیسا نه فقط در گذشته مرتکب خطا شده است، حتی، هم اینک نیز با «دعوت مردم به سکوت در مقابل بی عدالتی»، مرتکب گناه می شوند.

خلیفه گری کلیسا ارتدوکس روسیه، در سال ۱۹۹۲، اعلام کرد: کلیسا، خود را به هیچ نظام دولتی وابسته نمی داند. باور کردنی نیست. در واقع، کلیسای ارتدوکس همانطور که موضع دفاع از پادشاهی در زمان تزاری گرفته بود، در رابطه با حاکمیت بورژوازی کنونی نیز موضع دفاعی گرفته است. کلیسا در امور دولتی، درمسائل

تحصیلی و نیروهای مسلح دخالت می کند.

هیرارشی کلیسا در مجمع خلیفه گری، در سال ۲۰۰۰، اعلام کرد که، از حاکمیت الیگارشی پشتیبانی می کند. در سند نهائی مجمع «نقطه نظرات اجتماعی کلیسای ارتدکس روس» آورده شده است: کلیسا «محدویت مالکیت را مورد تأیید قرار نمی دهد»، یعنی، مخالف باز گرداندن دارائی فوق العاده عظیمی ملی به صاحبان اصلی آن، دولت و زحمتکشان جامعه است که، الیگارشیها تصرف کرده است. مسئله اساسی این است. چه کسی ثروتهای کلان به چنگ آورده است، او هم اکم است.

با در نظر گرفتن اینکه، سرنوشت انقلاب به تار مویی بند بود، و ای. لنین در مقابل کلیسا به شدت موضع گیری کرد (روحانیون زیادی به مبارزه بر علیه دولت جوان و هنوز تحکیم نیافته شوروی برخاسته بودند)، اما، همیشه نسبت به مومنان و محافل صادق کلیسا توجه خاصی مبذول می داشت.

موضع ما تغییری نکرده است. به هیچوجه نباید احساسات معتقدان را جریحه دار نمود، روابط مستحکمی با آنها باید برقرار کرد، باید آنها را به امور اجتماعی جلب کرد، به علاقمندیهای مومنان توجه نمود و باید از آنها در مقابل خودسریهای حاکمیت دفاع کرد. دیدگاههای دین و کمونیسم علمی پیش از همه، در برخورد به نابرابریهای اجتماعی، تهیدستان، ثروتمندان و استثمارگران متفاوت است. زیرا کمونیستها برای حل مشکلات اجتماعی، در آسمانها بدنبال بهشت نمی گردند و امیدی هم به فرستادگان خاص ندارند، راه حل مشکلات را در مبارزه مردم زحمتکش برای بدست گرفتن حاکمیت می بینند.

اما، کلیسا و کمونیسم در رابطه با مسائل معنوی و اخلاقیات نقاط مشترک زیادی دارند. از جمله، در زمینه مسائل باز سازی دولت اتحاد ملی، مبارزه بر علیه تخریب و تجزیه نرهای معنوی اجتماعی، حاکمیت، پول، فساد و زندگی غیر عادی اشتراک نظر دارند. در میان روحانیت کم نیستند کسانی که، به مومنان نزدیکند و به زندگی معمولی، شایسته مشغولند و زیر بار نارواییهای امروزی نمی روند. این، زمینه مناسبی است برای همکاری متقابل کلیسا و حزب کمونیست و آن هم به نفع همه مردم روسیه، مومن و دگراندیش است.

آن سالهای گرامی.

جعلیات خصمانه در باره «دوران رکود».

طرح مسئله «دوران رکود»، از سری افسانه های جعلی خصمانه در باره حاکمیت شوروی و حزب کمونیست می باشد. زیرا طراحان آن، از اصل «دروغ هر قدر بیشتر تکرار شود، همانقدر واقعی تر می نماید»، بهره بر می گیرند. حتی، دوره ثبات کنونی هم با دوران «رکود» برژنفی، از زمین تا آسمان فاصله دارد. آنها را مقایسه کنیم:

در دوران مشهور به دوران «رکود»، در مدت ۱۸ سال، (سالهای ۱۹۶۴-۱۹۸۲)، روسیه شوروی به سرعت خود در راه پیشرفت سوسیالیستی افزود، گامی بزرگتر به سوی ترقی برداشت.

در این دوره، حزب کمونیست و شوراهای نمایندگان خلق، همه شرایط لازم برای تسریع آهنگ رشد و ارتقاء سطح رفاه مردم را فراهم آوردند، به اراده گرائی و ذهنی گرائی در سیاست، خاتمه دادند، به تعادل نظامی بین اتحاد شوروی و آمریکا دست یافتند، مانع بروز جنگ جهانی جدید شدند. فضای کیهانی را تسخیر نمودند.

روسیه بورژوائی کنونی، از سوسیالیسم، به سرمایه داری، به عقب، به قهقرا، برمی گردد. از حاکمیت عموم خلقی به حکومت بورژوازی، از اقتصاد برنامه ریزی به اقتصاد آزاد، به بازار خارج از کنترل، از نیروی خلق به قدرت الیگارشی و بوروکراسی دولتی، از مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، به مالکیت خصوصی سرمایه داری برمی گردد. اگر تولید ناخالص ملی کشور کمتر از ده درصد تولید ناخالص ملی آمریکا است، از کدام روسیه بزرگ می توان صحبت کرد!

در حال حاضر، اصلاحات ویرانگر، یکی بعد از دیگری اجرا می شود. این اواخر، اصطلاحاتی همچون؛ مدرنیزه کردن، پروژه ها و...، مد روز شده است ولی، نتیجه همان است- فقر عمومی عمیق تر می شود.

ابتداء، اوضاع اقتصادی را، با اقتصاد دوره سوسیالیسم که، برپایه اصل عدالت اجتماعی، عامل مشخص کننده بهبودی سطح زندگی مردم زحمتکش بود، مقایسه کنیم.

در دوره «رکود»، حجم صنایع تقریباً، بمیزان یک سوم محصولات صنایع روستائی افزایش یافت. انرژی اتمی بنیانگذاری شد، بخشهای تازه صنایع، از قبیل ماشین سازی اتمی، تکنولوژی الکترونیکی و کیهانی، صنایع میکروبیولوژیکی، اصلاح زمینهای کشاورزی و شالی کاری راه اندازی و مورد بهره برداری قرار گرفت.

در سال ۱۹۶۵، ۷ میلیارد روبل و در سال ۱۹۸۰، ۲۲ میلیارد روبل، به نرخ امروزی- برابر یک تریلیون روبل، صرف پروژه های علمی گردید. در همان دوره، مجتمع های عظیم علمی با اعتبار جهانی در سیبری، با نام شهرهای علم، در هفت استان، منطقه و مرکز جمهوریها ساخته شد. کاری که، جهان نظیر آن را بخود ندیده است. **سیبری، به پهلوان علم و تکنولوژی تبدیل گردید.**

استخراج نفت ۴ / ۲ برابر، گاز طبیعی، ۳ / ۳ برابر، ذوب فولاد ۶ / ۱، افزایش یافت. حجم تولیدات محصولات یاد شده فوق در کشور، به ترتیب، به رقم ۵۹۵ میلیون تن، ۴۳۳ متر مکعب و ۴۸ میلیون تن رسید.

انرژی بطور دینامیکی رشد یافت. **توان الکتریکی کشور در سال ۱۹۶۵، به رقم ۱۱۵ میلیون کیلووات و در سال ۱۹۸۰ به رقم ۲۶۷ کیلووات، رسید، یعنی، ۳ / ۲ برابر افزایش یافت.** نیروگاههای آبی سایانو- شوشینسک، اوست- ایلیمسک، نیژنیکامسک و نیروگاههای اتمی لنینگراد، کورسک، بیلینین، راه اندازی گردید. کارخانه های اتومبیل سازی ولگا و کامسک ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت. چنین سالهای «رکود» را در روسیه سرمایه داری، حتی، در خواب هم نمی توان دید. (در میان مردم شوروی، این مثل رایج بود: لامپ لئینی «لامپ معمولی»، خورشید مصنوعی است. نور خورشید هم رایگان است. یعنی، برق تقریباً رایگان بود. مترجم).

بعد از شکست حاکمیت شوروی، ضد انقلاب بورژوازی، درست در مدت ۱۴ سال، حجم تولیدات صنعتی و کشاورزی را تقریباً تا نصف کاهش داده است، هیچگونه تاسیساتی، حتی، یک نیروگاه برق و یا یک کارخانه نسبتاً بزرگ تأسیس نکرده است. در این مدت، دهها هزار موسسه مدرن، مدرسه، مراکز پزشکی، کلوب و کتابخانه، استراحتگاههای دانش آموزی و مهد کودک بسته و غارت شده است. این، یعنی ثبات! جالبتر این که، حتی یک نفر هم به مسئولیت جاب نشده است. (در جمهوریهای آسیای میانه و ماورای قفقاز، تمامی کودکانها و مغازه های کتابفروشی، به استثنای موارد انگشت شمار، بکلی از بین رفته است. مترجم).

جالب توجه اینکه، در این سالها، همراه با ساختن موسسات بزرگ تولیدی، مجتمع های تولیدی نظامی - منطقه ای، بویژه در مناطقی کم بودجه و دور دست، از جمله، در سایانسک، براتسکو- اوست- ایلیمسک، یوژنی یاکوتسک و مجتمع پتروشیمی در سیبری غربی نیز سازماندهی گردید. در آن هنگام، فقط در سیبری، بیش از ۴۰ شهر ساخته شد. در شمال غربی سیبری، در استانهای تیومن و تومسک، اولین تن نفت در سالهای ۱۹۶۵- ۱۹۶۶ و ۱۵ سال بعد، در سال ۱۹۸۰، ۳۲۱ میلیون تن استخراج گردید یعنی، روزانه یک میلیون تن نفت استخراج می شد. این هم از دوره «رکود»!

کشور به میدان بزرگ سازندگی شبیه بود. مثلاً، همه جمهوریها، در احداث مجتمع پتروشیمی سیبری غربی شرکت داشتند. مراکز تولیدی، مسکونی ساخته می شد، کارگران ماهر، متخصصان و کادرهای رهبری، برای کشف معادن اعزام می شدند. یک نمونه دیگر، رهبری کار احداث صنایع نفت سیبری غربی، به و. ای. **موراوینکو، سازمانگر بزرگ، متخصص نامدار و کمونیست صادق، سپرده شد.** تا آن وقت، وی، رهبری صنایع نفت استان سامارا را به عهده داشت. لازم به یادآوری است، در حال حاضر، **پسر موراوینکو** که، از حفاری تا رهبری بزرگترین کمپانی نفتی مدارج ترقی را طی کرد، نماینده مجلس قانونگذاری روسیه و عضو فراکسیون حزب کمونیست روسیه در مجلس می باشد.

موسسه استخراج نفت و گاز را، یو. پ. باتالین، رهبر با استعداد، دارنده جایزه لنین که، هنوز هم به کار خود ادامه می دهد، رهبری می کرد. او از باشقیرستان به سیبری اعزام شده بود. چنین نمونه هائی بسیار بودند.

روسیه بورژوائی کنونی در طول ۱۴ سال، حتی یک معدن با حجم متوسط کشف نکرده است. خدمات زمین شناسی از هم پاشیده و به امید سرنوشت رها شده است. کشور حتی به یک منطقه تازه منابع طبیعی دست نیافته

است و به حساب ذخیره های دوره شوروی به حیات خود ادامه می دهد. عرصه های اقتصادی زیادی، از جمله، ابزار سازی، ساخت ماشینهای ساختمان سازی و کشاورزی، الکترونیکی و دستگاههای صنعتی، بسیاری از مجتمع های صنایع دفاعی، انستیتوهای علمی- تحقیقاتی از بین رفته است. (تا سال ۱۹۹۱، در آکادمی علوم جمهوری آذربایجان ۱۵۰۰۰ هزار نفر کار می کرد، دوسال پس از تخریب اتحاد شوروی و سوسیالیسم، شمار آنها، به رقم ۸۰۰۰ نفر کاهش یافت. مترجم). بعد از همه اینها، هر گونه صحبت از استقلال روسیه در مقابل غرب، بی مورد و بی جاست!

در سالهای «رکود»، اقتصاد دهقانی پیشرفتهای عظیمی کرد. بیش از ۳۰ درصد کل محصولات روستائی در مناطق آبیاری شده و و زه کشی شده تولید می شد. در دهات، تولید متمرکز، اختصاصی و تعاونی گسترش یافت، هزاران مجتمع بزرگ دامپروری و مرغداری، سیستمهای آبیاری، از جمله در حوزه رود ولگا و قفقاز شمالی، ساخته شد. موسسات کشاورزی، در مقایسه با امروز، ۴ برابر بیشتر، تراکتور و کمباین دریافت می کردند.

در روسیه بورژوائی، روستاها در حال از هم پاشیدن هستند. هزاران آبادی از بین رفته است، میلیونها هکتار اراضی قابل کشت بایر مانده است، شمار گاوها به حد کمتر از یک صد سال پیش رسیده است.

اتحاد شوروی دومین قدرت جهانی بود. اگر در سال ۱۹۶۰، حجم تولیدات صنعتی اتحاد شوروی، برابر با ۵۵ درصد تولیدات آمریکا بود، پس از بیست سال، در سال ۱۹۸۰، به ۸۰ درصد رسیده بود. در عین حال لازم به یادآوری است که، عقب ماندگی از آمریکا در عرصه بازدهی کار تولیدی کاهش نیافت، در صنایع کمتر از دو برابر و در عرصه تولید محصولات روستائی، در حد ۵ برابر مانده بود.

لئونید ای. برژنف و آکسی. ن. کاسیگین همیشه توجه جدی به سبیری میذول می داشتند. در دوره شوروی بطور کلی، در این برهه، بخصوص، توانائی شوروی برای نیل به پیش بینی های لومونسوف بزرگ، موجب توسعه سبیری گردید. آنها، از سخنان آ. ت. تواردوفسکی، شاعر نامی شوروی، الهام می گرفتند که، در باره سبیریائیها گفت: «سبیریائیها، مردم مختلط، اما، برگزیده ای هستند» و بیاد ندارم که، حتی، یکی از پیشنهادهای رهبران منطقه سبیری، مورد پشتیبانی آنها واقع نشده باشد (منظور پیشنهادهای مدلل و محاسبه شده می باشد). من که، سابقا، ۱۷ سال دبیر کمیته ایالتی حزب کمونیست اتحاد شوروی در استان تومسک بودم، به این امر، مطمئنم.

رهبری لئونید ای. برژنف، در عرصه احداث صنایع نفتی، تولید محصولات پترو شیمی در مقیاس جهانی، تأسیس دو مرکز علمی در سطح آکادمی بزرگ علوم و آکادمی علوم پزشکی، در تبدیل شهر نیم میلیون نفری تومسک به آرتیزان زیر زمینی تأمین آب، در تجهیز کامل مجتمع های تولید گوشت پرندگان، خوک، تخم مرغ و بسیاری دیگر، غیر قابل انکار است.

و این هم یک نمونه مشخص. در استان تومسک- ذخیره هنگفت، تقریبا، ۴۰۰ میلیون متر مکعب سرو- مرواید جنگلهای سبیری موجود است. وزارت تهیه فرآوردهای جنگلی، درخت سرو را در حد چوب ارزیابی می کرد. موضع ما متفاوت بود. بنظر ما، سرو، قبل از هر چیزی، درخت باردهی است که محصولات آن- جوز و صمغ، ارزش غذایی داشته و در صنایع داروسازی و تکنولوژی، مورد استفاده قرار می گیرد. سالانه ۷ هزار درخت سرو بریده می شد و بازپروری آن به کندی صورت می گرفت (لازم به گفتن است که، درخت سرو، در حدود ۱۲۰-۱۵۰ سالگی به بار می نشیند).

تلاشهای ما برای تنظیم بهره برداری از درخت سرو، با موفقیت همراه نشد. به لئونید ای. برژنف مراجعه کردیم. بعد از بررسی نظر ما، در یادداشتی به کمیته حزبی استان نوشت: «آبرو ریزی است. یادداشت را بررسی کرده، مقصرین را به مسئولیت جلب کنید». بدنبال آن، دولت اتحاد شوروی نیز، قرار مشابهی صادر کرد. اما، در حال حاضر، بدون هیچ محدودیتی، درختان سرو را می برند.

سیستم برنامه ریزی برای کشور، به نظر من، به عنوان رهبر یک استان، نه تنها مانعی نداشت، حتی، وسیله قدرتمندی برای تمرکز نیرو برای حل سریع مشکلات و مسائل کشوری و محلی بود. اظهاراتی مبنی بر اینکه، سیستم برنامه ریزی باعث از هم پاشیدن اتحاد شوروی گردید، دروغ بی پایه ای بیش نیست. اکنون، زمانیکه سیاست اقتصادی، علمی و فرهنگی دولت را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم، بر راحتی درمی یابیم که، آن، چیزی جز خودکشی دولت نیست. بیهوده نبود که، رئیس جمهور روسیه مجبور شد اعتراف کند که، برنامه بهره برداری از سبیری با شکست مواجه گردید.

در سالهای ۶۰-۷۰ قرن گذشته برنامه فراگیری کیهان تحقق یافت. در این عرصه، فعالیت انسانی اتحاد

شوروی نقش راه بردی داشت. پایه های علمی، مادی- تکنیکی، پرسنلی و آماده سازی آنها تدارک دیده شد. تحقیقات کیهانی در خدمت حل برنامه های اقتصاد مردمی و نظامی، از جمله آنها، در عرصه های زمین شناسی، هوا شناسی قرار گرفت. حاکمیت فعلی، «روسیه واحد»، بسیاری از بخشهای فراگیری کیهان را نابود کردند و ایستگاه فضائی بین المللی «میر» را پائین کشیده و در اقیانوس غرق نمودند.

چه کارهایی مستقیماً به ارتقاء سطح زندگی مردم شوروی در دوره «رکود» مربوط می شود؟ بطور متوسط در روسیه سالانه ۵۳ میلیون متر مربع منزل مسکونی، بطور رایگان در اختیار مردم گذاشته می شد. امروز، ۳۵ میلیون مترمربع ساخته می شود و هر مترمربع آن، ۴۵ تا ۹۰ هزار روبل قیمت گذاری شده است که، اکثریت مردم توانائی خرید آن را ندارند. طبق طرح رئیس جمهور، تا سال ۲۰۱۰، شرایط مسکن یک سوم مردم بهبود خواهد یافت. برای رسیدن به این منظور، باید سالانه، در حدود ۴-۵ برابر بیشتر نسبت به امروز، منزل ساخته شود. برای اجرای این طرح، احداث دهها کارخانه تولید مصالح ساختمانی، ماشین و مکانیزم ضروری است. هیچکام از اینها عملی نبوده، فقط یک هوس است.

درآمد واقعی مردم، ۵ / ۱ برابر افزایش یافت. در آن سالها، ۱۲ میلیون نفر به تعداد جمعیت روسیه شوروی اضافه شد. در نقطه مقابل آن، در روسیه سرمایه داری، الآن که دوره رکود نیست، در اثر فقر عمومی مردم، سالانه ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور کاسته شده است. این هم یعنی، فاجعه، یعنی، انحطاط. در حالی که، قیمتها بیش از ۵۰ - ۱۰۰ برابر بالا رفته است، حقوق بازنشستگان و کارکنان دولت، ۱۵ - ۲۰ برابر اضافه شده است.

جمعیت اتحاد شوروی با محصولات غذایی با کیفیت بالا، تولید کشور تامین می گردید. توأم با آن، در زمینه تولید فرآورده های گوشتی (گوشت گاو) و کره حیوانی، کمبود داشتیم. امروز بیش از ۴۰ درصد محصولات دامی از خارج وارد می گردد.

کرایه منازل، بطور متوسط، بیشتر از ۳ درصد درآمدها نبود. پرداختهای مردم بخاطر استفاده از منازل و سه بخش از خدمات، در مجموع، فقط یک سوم هزینه های مصرفی دولت در این زمینه را تأمین می کرد و دو سوم باقی مانده را خود دولت می پرداخت. امروز همه صد در صد هزینه ها، بر دوش زحمتکشان گذاشته شده است.

تمامی مراحل تحصیلی و همه مراقبتهای پزشکی رایگان بود. در حال حاضر، این سیستم لغو شده است و با پول زیادی مقدور است. استفاده از کودکان و مدارس ۱۶ - ۳۰ برابر کاهش یافته است (این رقم، در جمهوریهای آسیای میانه و ماورای قفقاز، تقریباً به صفر رسیده است. مترجم).

از بین رفتن جمعیت- اپیدمی مرگ زار- بزرگترین خطری است که، روسیه را تهدید می کند. امروزه، بخصوص، ملت روس تلفات سنگین را متحمل می شود. تضعیف خلق روس- خواست و آرزوی دیرین امپریالیسم غرب می باشد. ب. ساوینکوف، خصم کینه توز اتحاد شوروی، هدف غائی استیلاگران خارجی از تحمیل جنگ داخلی را، در سال ۱۹۲۴، در دادگاه چنین بیان کرد: « نفت به عنوان هدف حداقل... اما، هدف نهائی، هر قدر روسها همدیگر را بکشند، بهتر است، روسیه ضعیف می شود و ما همانقدر بهتر اداره می کنیم».

و اما، دموکراسی بر خلاف چرندگونیهای دموکراتهای دروغین (حزب «روسیه واحد»)، تعاریف متفاوتی دارد. بر اساس دموکراسی کنونی سرمایه داری- حاکمیت و مالکیت، علیرغم وجود برخی اختلاف سلیقه ها، در دست بورژوازی بزرگ، الیگاشی و بوروکراسی دولتی متمرکز می شود و این هم هیچ کمکی به تغییر اوضاع نمی کند. به عبارتی دیگر، «چه کسی کباب و چه کسی بوی کباب، می خورد»!

به موازین اخلاقی توجه کنید. تفکر و عملکرد درست مردم شوروی، گذار از جامعه بورژوازی پیشین- علامت مشخصه جامعه شوروی بود. ولادیمیر ایلیچ لنین، رشوه خواری را منفورترین دشمن حاکمیت شوروی ارزیابی می کرد. رشوه خواری در دوره حاکمیت شوروی هم وجود داشت. اما، در حدی محدود و مقدار آن نیز در مقایسه با آنچه که امروز رایج است، بسیار ناچیز بود. مهم این بود که رشوه خواری مجازاتهای سنگینی را در پی داشت. زندان، اخراج از حزب و هر مقامی که عهده دارش بود، از مجازاتهای معمول بود. پرونده شولکوف، وزیر (سال ۱۹۸۳)، مثال بارز آن است. رشوه خواری و اختلاس در روسیه سرمایه داری کنونی، به خطر بزرگی تبدیل شده است، از بالا تا پائین، تمامی جامعه را فرا گرفته است. کمیسیونهای تشکیل می شود، مقرراتی برای جلوگیری از اختلاس تنظیم می گردد ولی، اختلاس و رشوه خواری همچنان توسعه می یابد. مأموران دولتی ۵ - ۱۰ برابر بیشتر از حقوق خویش، رشوه می گیرند.

در دوره حاکمیت شوروی، همه مایحتاج ضروری زحمتکشان تأمین می شد، هیچ کس هراس از دست دادن

کار خود نداشت و نگران آینده فرزندانش نبود. مجامع کارگری با فرستادن نمایندگان خود به ارگانهای حاکمیت، در رهبری موسسات و دولت شرکت داشتند. نصف نمایندگان ارگان قانونگزاری، کارگران، دهقانان و متخصصان بودند. پس از دیدن این همه، باز هم می گویند: «حاکمیت شوروی مردم را آشغال، آشغال سازندگی حساب می کرد» (گریگوری یاولینسکی، روزنامه «ایزوستیا»، ۴ ژوئن ۲۰۰۵). دروغ عجیبی است!

بر خلاف روسیه سرمایه داری، که بخش قابل توجهی از جامعه را بی اعتنائی و بی تفاوتی احاطه کرده است، در دوره حاکمیت شوروی شور و اشتیاق همیاری در جامعه حاکم بود. و آن، حاصل کار و اشتغال عمومی بود. بحق، آن دوره، باعث افتخار ماست. با یاد آن سالهای گرامی، سر تعظیم فرود می آوریم!

این سالها، همچون همه دوره تاریخ شوروی، سالهای سازندگی، دفاع از میهن، مبارزه در راه تحکیم صلح جهانی، همزیستی دو سیستم اجتماعی- سوسیالیسم و سرمایه داری - بود. در این سالها توازن نظامی بین اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، برقرار شد. تأمین صلح جهانی، نیازمند صرف هزینه های بسیار عظیم مالی و مادی بود، که امکانات تأمین نیازمندیهای رو به تزاید مردم شوروی را محدود می ساخت.

عوامل الهام بخش سازندگی در تاریخ دوره شوروی کدامند؟

مالکیت اجتماعی، حاکمیت خلق، اتحاد کارگران، دهقانان و روشنفکران، دوستی ملتها، رهائی مردم از قید ستم و استثمار و نقش رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، سرچشمه قدرت و ثروت روسیه شوروی بود.

توأم با دستاوردها، نارسائیهای جدی، از جمله، در زمینه های عقب ماندگی از غرب در عرصه تعمیم کاوشهای علمی، بهره وری صنایع تولیدی ملی، توقف تعمیق دموکراسی سوسیالیستی و وجود اختلاف نظر بین جمهوریها با مرکز، وجود داشت. در بسیار جاها و همچنین در مرکز، مظاهر خود تسکینی، گریز رهبران برخی جمهوریها (اوکراین، قزاقستان، گرجستان) و استانها از حوزه انتقاد، عدم کنترل، تخلف از جایگزینی و تعویض کادرها چشم گیر بود.

نباید فراموش کرد که، تحریف چهره لئونید. ایلیچ. برژنف و دوران «رکود» برای دموکراتهای دروغین رهبری روسیه از آن جهت لازم است که، از مسئولیت خود در تخریب کشور، سر باز زنند، با افتراهای ناروا سیمای حزب را بیالایند، اذهان مردم را باضدیت با شوروی مسموم سازند، حاکمیت بورژوازی بزرگ را ابدی نشان دهند. هدف از افترا و تهمت زدن به گنادی زیوگانف، رهبر مجرب و مقاوم حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه که، توانست با کمک کمونیستها، حزب را حراست، بازسازی و تقویت کرده و دامنه نفوذ و اعتبار آن را در جامعه توسعه دهد، نیز همین است.

این سخن پوشکین، در مورد ل. ای. برژنف صادق است: «همیشه کارگر بود».

ل. ای. برژنف پیش از آنکه به رهبری حزب و دولت برگزیده شود، راه پر افتخاری را طی کرده بود. تجربیات ارزنده ای در زندگی و کار کسب کرده بود، بیوگرافی بسیار جالبی داشت. در دانشکده و کارخانه کار کرد، رهبر استان دنیپروپتروفسک اوکراین، جمهوریهای متحده- مولداوی و قزاقستان، دبیر کمیته مرکز حزب کمونیست اتحاد شوروی، صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی بود. در سالهای جنگ کبیر میهنی، به جبهه رفت. در جنگ درجه ژنرالی گرفت.

نهایت این که، چه تدابیر برای خروج از بن بست در راه ترقی و شکوفایی کشور اندیشیده شد؟

حاکمیت بورژوازی اقداماتی نظیر، میلیاردها سرمایه گذاری خارجی، میلیونها نیروی کار مهاجر و تمرکز مالکیت در دست آنهایی را که از طریق کلاه برداری بدان دست یافته اند، راه خروج از بن بست ارزیابی می کند. در این حالتی، حتی خود صورت مسئله مربوط به استقلال، امنیت ملی کشور و عدالت اجتماعی هیچ محتوا و مفهومی نمی تواند داشته باشد.

آقایان محترم، همه دزدیده های خود را به صاحبان واقعی آنها، به دولت و طبقه کارگر، برگردانید، دارائی های مردم زحمتکش را پس بدهید و بعد از آن، به صلح، به هم گرایی اجتماعی دعوت کنید. در غیر این صورت، عوامفریب نکنید.

حاکمیت و مالکیت، راه رشد سوسیالیستی و دولت جمهوریهای متحد، حراست از خلق و افزایش جمعیت، از مردم ربوده شده است، همه آنها، باید برگردانده شود.

فقط اتحاد شوروی قادر به رفع خطر هسته ای بود.

امداد گران- چترنوبلیها- آثار ناشی از انفجار رئاكتور برق نیروگاه اتمی چترنوبل را از میان برداشتند و اینک، قبل از هر کاری، باید لایه های دروغ را دفن کرده، واقعیات را روشن سازند و جعلیات کینه توزانه را افشاء کنند.

در کار از میان برداشتن پیامدهای انفجار، بیش از ۵۰۰ هزار نفر شرکت کردند. بیش از ۱۳۰ هزار نفر ساکن منطقه، به مکانهای امن منتقل شدند.

۵۶۰ هزار مترمربع مسکن در اختیار انتقال یافتگان گذاشته شد، شهر سلاووتیچ برای پذیرش ۲۰ هزار نفر تجهیز گردید.

دولت، لیستی مرکب از ۵۷۶ هزار نفر برای ارائه خدمات پزشکی سیستماتیک در مقابل آلودگی به تشعشعات رادیواکتیو و کنترل آن را تنظیم کرد.

۲۰۰ آزمایشگاه رادیولوژی برای کنترل تاثیر تشعشعات اتمی بر روی محصولات روستائی راه اندازی شد. محصولات ۲ میلیون و ۳۶۰ هزار هکتار اراضی کشاورزی برای بررسی قابلیت مصرف آنها، معاینه به عمل آمد. فعال کردن میلیونها متر مربع اراضی متوقف گردید.

سه بلوک نیروگاه اتمی مجددا مورد بهره برداری قرار گرفتو بلوک چهارم منفجر شده در تابوت مخصوصی بسته شد.

فاجعه ملی حادثه انفجار نیروگاه اتمی چترنوبل، زمانی روی داد که، اتحاد شوروی هنوز یک قدرت بزرگ جهانی بود، مرحله اول نوسازی تازه آغاز شده بود، کشور، هنوز سرپا بود، نوسازیها در چهار چوب سوسیالیسم، برای بهسازی، نه تخریب آن، پیش می رفت. کشور شوراهای، همه نیرو و توان خود را بکار گرفت و به تنهایی و بدون کمک خارجی، خطر مرگبار هسته ای را رفع کرد. خدای نکرده، اگر چنین حادثه ای در روسیه سرمایه داری اتفاق می افتاد، تمام کشور ویران می شد.

در اینجا، لازم است به شرح مفصل سازماندهی کارهای بازسازی گسترده، در شرایط بویژه سخت می پردازم. چنین فرصتی هیچگاه نبود. با این همه، بعدها، پس از پایان کارهای حادثه انفجار، سیاستها و ازگون گردید و با بطوری که، ب. ای. آلنیک، شاعر شوروی ترسیم می کند، روباه تزئین شده، با تخریب اتحاد شوروی، به طرز غریبی همه آنچه را که، برای نجات صدها هزار انسان شوروی از خطر حمله هسته ای انجام شده بود، دگر گونه جلوه داد.

به این ترتیب، بیست سال قبل، ۲۶ آوریل سال ۱۹۸۶، نیروگاه اتمی چترنوبل، در اثر تخلف جدی از مقررات استفاده، دقیقاً، با مسدود کردن تجهیزات حفاظتی و خاموش کردن کامل سیستم خنک کننده اضطراری، رئاكتور چهارم آن منفجر شد. مواد رادیواکتیویته در فضا پخش شد، آتش سوزی روی داد. آتش، به سرعت خاموش گردید، متأسفانه، دو نفر در اثر آتش سوزی کشته شد. (توضیح مترجم: با توجه به این که، مترجم، حوادث منجر به تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی را از همان ابتدا، تعقیب کرده است، یادآور می شود که، حادثه انفجار در رئاكتور چهارم نیروگاه اتمی چترنوبل، در جریان یک بازرسی پیش بینی نشده غیر منتظره، همانطور که نویسنده اشاره کرده است، در نتیجه « مسدود کردن تجهیزات حفاظتی و خاموش کردن کامل سیستم خنک کننده اضطراری» توسط متصدی امر، مدتی پس از فرود آمدن یک هواپیمای ورزشی آلمانی در میدان سرخ مسکو، روی داد. بنابراین، انتظار می رفت، نویسنده همین کتاب، مسئله بازرسی پیش بینی نشده در نیروگاه، ارگان سازمانده آن، ترکیب اعضای هیئت بازرسی و علل احتمالی این عمل اوپراتور و سرنوشت بعدی وی را نیز تحلیل و بررسی می کرد. بویژه اینکه، در سالهای پروستروپکای گارباچف، از زبان انسانهای زیادی در محافل خصوصی این جمله شنیده می شد: « بزودی، اتحاد شوروی را از بین می بریم». سؤال اساسی این است که، آیا فرود آمدن هواپیمای ورزشی در میدان سرخ، حادثه انفجار در نیروگاه چترنوبل و هزاران رویداد دیگر، از جمله، ظهور شیادانی نظیر کاشپروفسکی، چوماک، نشانه سوراخ - سوراخ شدن حزب کمونیست و حاکمیت شوروی بواسطه امپریالیسم جهانی و تشدید فعالیت نیروی تخریب داخلی نبود؟).

نظیر چنین حادثه ای با احتساب پیامدهای آن، در جهان روی نداده است. رهبری کشور، پیش از همه، لازم

بود، علل حادثه و مقیاس آن را بررسی و ارزیابی کرده، اقدامات فوری اولیه را بکار گیرد. این هم نیازمند زمان بود. از همه مهم تر، این بود که، تصمیم گیری عجولانه و نا محتاطانه، باعث ترس و هراس میلیونها مردم نگشته و موجب افزایش تلفات انسانی بیشتر نگردد.

یک روز بعد از حادثه انفجار، ۲۷ آوریل، گروه عملیات سریع هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیسیون دولتی تشکیل شد.

گروه عملیات سریع هیئت سیاسی، اولین جلسه خود را ۲۹ آوریل تشکیل داد، پس از آن جلسات روزانه، در طول نیمه اول ماه مه، حتی روز اول ماه مه، بر گزار می شد. در دوره های اولیه که، از میان برداشتن سریع پیامدهای حادثه ضروری بود، هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی هم، هر هفته اوضاع منطقه حادثه را مورد بررسی قرار می داد.

مقر گروه عملیات در مسکو و کمیسیون دولتی در محل حادثه واقع بود. اعضای گروه، وزیران و رهبران موسسات علمی، در صورت نیاز، به مناطق تحت تأثیر مواد رادیواکتیو، اعزام می شدند. گروه عملیات از ماه آوریل سال ۱۹۸۶ تا ماه ژانویه سال ۱۹۸۸، یعنی بیش از یک سال و نیم، به کارش ادامه داد. ۴۰ جلسه برگزار کرد، عملاً مسائل زیادی حل و فصل گردید، توده های مردم نجات داده شدند.

ن. ای. رئزکوف (عضو هیئت سیاسی، نخست وزیر اتحاد شوروی، مسئول گروه)، ای. ک. لیگاچوف، عضو هیئت سیاسی (دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، و. م. چبریکوف (رئیس کمیته امنیت ملی اتحاد شوروی)، و. ای. وارانیکوف (نخست وزیر جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه)، اعضای مشاور هیئت سیاسی: و. ای. دولگیخ (دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، س. ل. ساکالوف (وزیر دفاع اتحاد شوروی) و و. آ. ولاسوف وزیر کشور اتحاد شوروی، اعضای گروه عملیات سریع بودند.

یو. پ. باتالین، گ. ای. مارچوک، و. س. موراخوسکی، معاونان نخست وزیر اتحاد شوروی، ای. پ. یاستریوف، آ. گ. مانیکوف، مسئولان شعب کمیته مرکزی حزب کمونیست، آ. پ. الکساندروف، صدر هیئت رئیسه آکادمی علوم اتحاد شوروی، یو. آ. ایزرائیل اوف، صدر کمیته دولتی هواشناسی، ای. پ. سلوسکی، وزیر وزارت خانه ساخت ماشینهای متوسط، آ. ای. مایورتنس، وزیر انرژی، م. ای. شادوف، وزیر صنایع زغال سنگ، ن. س. کاتاروف، وزیر راه آهن، و. ای. آریستوف، وزیر بازرگانی خارجی، س. ف. آخرامی اوف، رئیس ستاد مرکزی وزارت دفاع اتحاد شوروی، ای. ی. چازوف، وزیر بهداری اتحاد شوروی و معاون اول وی، او. پ. شنیپین، آ. ای. پاتاپوف، وزیر بهداری جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه، آ. گ. کاوالیوف، معاون وزیر امور خارجی اتحاد شوروی، سه نفر از آکادمیسین ها، و. آ. لگاسوف، ای. پ. ولیخوف، آ. م. واریپوف و دیگران، همیشه در کار گروه عملیات سریع و جلسات آن، شرکت می کردند. روزنامه های «پراودا» و «سوتسکایا راسیا» و سر دبیران آنها، و. گ. آفاناسیوف و و. و. چیکین، در امر روشنگری بمنظور از میان برداشتن پیامدهای حادثه، نقش بسیار ارزنده ای داشتند.

برای از میان برداشتن پیامدهای این حادثه، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۲۱ وزارت خانه، ۴ دانشکده علمی، ارگانهای رهبری کشور، مرکزی و محلی جمهوریهای روسیه، بلیو روس، اوکراین و نیروهای مسلح اتحاد شوروی وارد عمل شدند.

معاونان نخست وزیر، ب. ای. شربین، یو. د. سیلابوف، و. ک. گوسیوف و گ. گ. ودرژنیکوف، به نوبت، کار کمیسیون دولتی را در محل حادثه، رهبری می کردند.

در سال ۱۹۸۶، وزارتخانه انرژی اتمی، مرکز علمی طب رادیواکتیو، شورای هماهنگی مقابله با حوادث، تشکیل و مستقیماً وارد عمل شدند.

همانطور که، توضیح دادیم، عالی ترین ارگانهای حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی، کار سازماندهی و رهبری از میان برداشتن پیامدهای حادثه را بر عهده گرفتند. رهبران پرتوان، سازمانگران کارآموده و دانشمندان آگاه کشور، به این کار جلب شدند. اینها، انسانهای سیستم شوروی و هر یک شخصیت بارزی بودند. هیچ یک از آنها، در انجام مسئولیتهای محوله، علیرغم احتمال خطرات سنگین، کوتاهی نکردند.

گروه عملیات سریع هیئت سیاسی، با بهره گیری از کمکهای دائمی و گسترده دانشمندان و متخصصان، تدابیر بسیار جدی برای از میان برداشتن و جلوگیری از گسترش پیامدهای ناگوار حادثه انفجار نیروگاه چرنوبل، تقویت امنیت نیروگاههای اتمی، مدرنیزه کردن و ساختن رناکتورهای اتمی نسل جدید، اندیشیده و به کار

بست و اجرای کامل تصمیمات هیئت سیاسی را زیر نظر خود گرفت. این گروه بخوبی از عهده کار هماهنگی همه تلاشهای کشور، حزب، ارگانهای علمی و اقتصادی برای تحقق اقدامات لازم، تعیین اولویت زمانی برای اجرای امور تأخیرناپذیر، برآمد.

گروه عملیات سریع در سه جلسه اول خود، ۲۹، ۳۰ آوریل و اول ماه مه، مسئله اوضاع رادیوآکتیوی نیروگاه چرنوبل و مناطق نزدیک اطراف آن، سازماندهی ارائه خدمات پزشکی به مردم، کوچاندن مردم شهر پریپیات (Pripyat)، شرکت واحدهای وزارت دفاع در عملیات رفع پیامدهای حادثه و توزیع ۱۰ هزار تن سهمیه مواد غذایی بین انتقال یافتگان را مورد بررسی قرار داد. درست همین روزها، ۲ هزار نفر پرسنل نظامی از واحدهای شیمیائی نیروهای مسلح، به محل حادثه رسیدند و کار پاکسازی محوطه نیروگاه و مناطق مسکونی همجوار از تأثیرات اتمی را آغاز کردند.

دوم ماه مه، نیکلای ریژکوف و ایگور لیگاجوف از محل حادثه و مناطق مسکونی انتقال یافتگان بازدید کردند. آنها، با حضور پ. ای. شریپین، صدر کمیسیون دولتی و رهبران اوکرائین، وضعیت منطقه را در محل بررسی کرده و در جریان تماس مستقیم با مردم مطمئن گردیدند که، کارهای ضروری سازماندهی شده است. در ضمن آن، معلوم گردید که، در سازماندهی ارائه خدمات و کمکهای پزشکی مورد نظر به مردم نواقصی وجود دارد.

همچنین، همانجا تصمیم گرفته شد، همه ساکنان منطقه ای به شعاع ۳۰ کیلومتر در اطراف نیروگاه، به مکان امن تری کوچانده شود. انتقال مردم همان روز، آغاز شد. حضور هیئت ما در منطقه و تصمیمات اتخاذ شده، در روزنامه ها، رادیو و تلویزیون وسیعاً انعکاس یافت. ۴ ماه مه، میخائیل گارباجف از تلویزیون سخنرانی کرد. در واقع، این، مراجعه به مردم اتحاد شوروی بود.

لازم به یادآوری است که، در تمام جلسات گروه عملیات سریع، صرفنظر از اهمیت مشکلات دیگر، مسئله کوچاندن ساکنان منطقه، اسکان و تأمین شغل آنها، پرداخت حقوق، تحصیل دانش آموزان در مدارس، ارائه خدمات پزشکی به مردم، تأمین «مواد غذایی سالم»، پاکسازی منطقه از تأثیرات تشعشعات اتمی و ساخت منازل جدید برای منتقل شدگان، مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. یعنی، در مرکز عاجلترین برنامه های هیئت سیاسی و گروه عملیات سریع آن، شورای وزیران و کمیسیون دولتی، ارگانهای حزبی و دولتی اتحاد شوروی، انسان و تأمین مایحتاج ضروری آن، قرار داشت و اجرای همه برنامه ها، کنترل می شد.

از جمله، در جلسه ۱۲ ماه مه، در مورد مسئله ضرورت و ترتیب انتقال کودکان، زنان باردار، مادران شیرده از شهر کیف و مناطق مسکونی همجوار تصمیم گرفته شد.

درست همان روز، او. پ. شیپین، معاون وزیر بهداری و یو. آ. ایژرائیل، رئیس کمیسیون دولتی با هواپیما به شهر کیف رفتند و ۱۳ ماه مه، با شرکت وزارت بهدای و آکادمی علوم اوکرائین جلسه مشورتی تشکیل دادند و پس از بررسی اوضاع، بدین نتیجه رسیدند که، منتقل کردن افراد نامبرده اخیر، ضرورتی ندارد. همچنین بر این موضوع تأکید شد که، « ارزیابی وزارت بهداری اوکرائین از وضعیت رادیوآکتیو اشتباه بوده، اقدامات شتابزده و توصیه ها که، باعث بروز ترس و وحشت و شایعات دروغ در میان مردم کیف شده است، بی اساس بوده است».

همراه با آن، اهالی برخی مناطق آلوده به مواد رادیوآکتیو، تا جایی که، میزان آن، برای سلامتی دهها هزار زن و کودک مضر نبود، تابستان همان سال، در تقریحگاههای دانش آموزی، استراحتگاهها و نقاهتگاهها اسکان داده شدند.

انبوه مردم، از جمله، در اوکرائین، ۴۳۱ هزار نفر مورد معاینه پزشکی قرار گرفتند. ۲۰۹ نفر، به تشعشعات اتمی آلوده شده بودند. تا پایان سال ۱۹۸۶، با احتساب آن ۲ نفر که، هنگام انفجار در نیروگاه اتمی، روز ۲۶ آوریل کشته شده بودند، ۲۸ نفر مردند.

کارهای تأخیرناپذیری که، می بایست مستقماً در خود نیروگاه و نزدیکیهای آن انجام شود، سریعاً مشخص گردید. محدود کردن کانونهای حادثه، جلوگیری از نفوذ سوخت اتمی گداخته به زمین و مواد رادیوآکتیویته، به رودخانه پریپیات (Pripyat) که، آن خود، به دریاچه کیف می ریزد، جزء کارهای تأخیرناپذیر بود. آلوده شدن آب رودخانه پریپیات به مواد رادیوآکتیو، می توانست حوزه رودخانه دننیر را که، منبع تأمین آب آشامیدنیها میلیونها مردم اوکرائین است، آلوده سازد. که خود این می توانست، به فاجعه عظیم تری تبدیل شود.

خلاصه اینکه، کارهای منحصر بفردی در شرایط بویژه سخت، برای ساختن سیستم دفع حرارت بمنظور جلوگیری از تخریب فونداسیونهای بتونی رناکتورهای اتمی با سوخت هسته ای گداخته و ممانعت از آلوده شدن آبهای زیر زمینی و مخازن آب به اجرا درآمد. همراه با آن، بمنظور جلوگیری از آلوده شدن منابع آب به مواد رادیواکتیو، تجهیزات هیدروتکنیکی وسیع، سدها، چاهها، ساخته شد و با پاشیدن ماده خفه کنند □ مواد رادیواکتیو، از ریزش سواحل رود پریپیات، جلوگیری به عمل آمد (۴ ماه مه).

در هر حال، مقدار قابل توجهی مواد رادیواکتیو، از رناکتور منفجر شده پخش شده بود که، با استفاده از ماسه، گل، سرب و اسید بوریک دفن گردید. خلبانان هلی کوپترها، ۵ هزار تن از این مواد را از هوا ریختند. در این کار، خلبانان مهارت و قهرمانیهای بزرگی از خود نشان دادند. تا تاریخ ۶ ماه مه، پخش مواد رادیواکتیو صدها برابر کاهش یافت، اما، هنوز زیاد بود.

همزمان با این کارها، کار دفن رناکتور چهارم و راه اندازی مجدد سه رناکتور نیروگاه نیر به پایان رسید.

کمیته دولتی هواشناسی با استفاده از تجهیزات هوایی و زمینی، اجرای همه تصمیمات مبنی بر دفع آثار حادثه و انتقال ساکنان منطقه را، زیر نظر داشت. مثلاً، در اواسط ماه ژوئن سال ۱۹۸۶، کمیته دولتی هواشناسی با استفاده از عکس برداریهای هوایی و زمینی، وضعیت رادیواکتیو در ۴۵۸ منطقه مسکونی اوکرائین را مشخص نمود. به جمهوریهای روسیه و بلوروس، پیشنهاد بازگرداندن اهالی ۲۳۷ مرکز مسکونی داده شد. زیرا، تصمیم به بازگرداندن اهالی هر منطقه، بعد از بررسی جداگانه و مشخص، گرفته می شد.

در مجموع، ۱۳۰ هزار نفر کوچانده شدند. تعداد قابل ملاحظه ای از آنها در در اماکن تازه ساز اسکان یافتند. برای کارکنان نیروگاه، شهر مدرن سلاووتیچ (Slavoutich)، با تمامی امکانات شهری، مدارس، مهد کودکها، مراکز پزشکی، استخرها و سالنهای کنسرت، ساخته شد.

یک نمونه دیگر. بعد از معاینه دقیق فرآورده های خوراکی روستائی، فعالیت در ۱۵۰ هزار هکتار از اراضی زیر کشت، ممنوع گردید.

گروه عملیات سریع و کمیسیون دولتی، عمدتاً، توجه خود را به اجرای تصمیمات گرفته شده در رابطه با کارهای بازسازی، معطوف داشتند. ارگانهای حزب کمونیست اتحاد شوروی، بطرز بسیار گسترده ای به این کار، جلب شدند. در جلسات گروه عملیات سریع، نمایندگان وزارتخانه ها، کمیته های ایالتی، کمیته های اجرائی استانها، رهبران اوکرائین، روسیه و بلوروس نیز شرکت می کردند. **برای اجرای برخی تصمیمات، چند ساعت و برای بقیه کارها، ۲-۳ روز مهلت تعیین می گردید.**

گروه عملیات سریع، با شرکت دانشمندان، شعب کمیته مرکزی حزب و شورای وزیران، پروژه کارهای کم و بیش بزرگتری را که، اجرای آنها به زمان زیادتری نیاز داشتند، تدوین و به هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست و شورای وزیران اتحاد شوروی ارائه می کرد.

همه تصمیمات اصولی دفتر سیاسی و دولت، بر مبنای توصیه های دانشمندان، گرفته می شد. دانشمندان و مجامع علمی موظف بودند، پیشاپیش، پایه های علمی مصوبات را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند.

هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در جلسه اختصاصی خود در ماه ژوئن سال ۱۹۸۶، پس از ارزیابی نظرات متخصصان دربار □ حادثه انفجار در نیروگاه اتمی، گزارش کمیسیون دولتی راجع به حادثه را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. در ارتباط با این مسئله قرار صادر کرد. گزارش این جلسه دفتر سیاسی و تدابیر اتخاذ شده برای تأمین امنیت نیروگاههای اتمی در مطبوعات شوروی انتشار یافت. در ماه ژانویه سال ۱۹۸۷، با هدف اعمال کنترل بر اجرای مصوبه مزبور، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، با شرکت دانشمندان و متخصصان، تکنسینها و طراحان، جلسه مشاوره برگزار کرد. در پاره مدرنیزه کردن سیستم اتمی وقت و تسریع تعویض آنها با رناکتورهای الکتریکی آبی - ۱۰۰۰، اتوماتیزه کردن کامل سیستم هدایت کننده و حفاظتی رناکتورها، تصمیم گرفت. **تدابیر مشخصی برای ساختن رناکتورهای حرارتی خنک شونده با گاز، در کوتاه مدت، اتخاذ کرد.** دفتر ویژه طراحی تشکیل گردید. بهره برداری از دو دستگاه اتمی تازه آزمایشی - صنعتی در پنج ساله هشتم (سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۵) را پیش بینی کرد. کارهای بسیار جدی در زمینه مدرن سازی رناکتورهای اتمی موجود، ارتقاء کیفیت آموزشی و مهارت کادرهای شاغل در رناکتورها، به اجراء گذاشته شد.

انفجار در نیروگاه اتمی چرنوبل، موجب پخش مواد رادیواکتیویته در مناطق مسکونی پر جمعیت، باعث آسیب دیدن و عذاب هزاران نفر گردید. حزب، دولت و همه کشور، تمام آنچه را که در توان داشت، برای تسکین و تخفیف آلام آنها انجام داد. این مبارزه ای بود در راه استخلاص مردم و حراست سلامتی آنها. علیرغم آن، همچنانکه گفته شد، متأسفانه، ۲۸ نفر، در نتیجه بیماریهای ناشی از تشعشعات اتمی مردند.

در کار های مختلف برای از میان برداشتن پیامدهای انفجار نیروگاه اتمی، بیش از ۵ هزار نفر شرکت کردند، تکنولوژی مدرن کنترل از راه دور و وسایل جلوگیری از تأثیر رادیو اکتیو به کار گرفته شد. کوچاندن اهالی مناطق واقع در حوزه تأثیر مواد رادیواکتیو، ضرورت پرداختهای اجتماعی، بهبودی ارائه خدمات پزشکی به آنها، کار بغایت سنگینی بود. بسیاری از امدادگران حادثه نیازمند بهسازی شرایط مسکن و تأمینات مالی خود هستند. آنها در شرایط سخت و فشرده کار کردند و برای نجات زندگی انسانها، شجاعتها و قهرمانیهای بزرگی از خود نشان دادند. بیش از ۶۴۰۰ نفر به دریافت مدالها و نشانهای شوری مفتخر شدند. دولتها و خلقهای زیادی با دولت و مردم شوروی اظهار همدردی کردند. بسیاری از آنها به اشکال مختلف، پیشنهاد کمک دادند.

در عین حال بودند کسانی که، بعد از گذشت چند سال، زمانیکه، پروسترویکا (بازسازی) به مرحله «بود و نبود اتحاد شوروی» وارد شده بود، بخصوص در «انجمن تحقیقات» اوکراین، تازه فهمیدند که، رهبری کشور و جمهوری اوکراین را به مخفی نگاه داشتن ابعاد حادثه نیروگاه هسته ای و سازماندهی گویا، نادرست کارهای بازسازی، متهم کنند. خود آنها که، مستقیماً در این کارها شرکت نکرده بودند، از بریده های نوشته های انتقادی مطبوعات وقت و بیانیه های دولتی استفاده کرده اند. اخیراً، شخص دیگری بنام کارالیتسکی، با استفاده از نوشته های جعلی روزنامه ها، در «اطلاعیه» خود، تحت عنوان «آزیر خطر»، بدون ارائه حتی یک فاکت، حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه و رهبر آن، گنادی زیوگانوف را، به فساد متهم کرده است. عجیب است، این قصه هنوز ادامه دارد! بسیاری از این اتهام زنان، با سربرار شدن به بدبختیهای مردم، به مقام نمایندگی مجلس رسیده، کتاب چاپ می کنند و «مشهور» می شوند.

بزرگترین نگرانی رهبری اتحاد شوروی، این بود که، هر چه زودتر بفهمند در نیروگاه هسته ای چرنوبل چه روی داده است، مقیاس حادثه و عواقب آن را مشخص کنند، به جوّ رعب و وحشت در جامعه دامن نزنند، تدابیر عملی اتخاذ نمایند و توان انسانی و اقتصادی - مالی کشور را به سمت هدف اصلی هدایت کنند.

اگر در تاریخ ۲۸ آوریل، هیئت سیاسی اطلاعیه ای در باره حادثه انفجار در نیروگاه اتمی چرنوبل صادر کرد و همان روز، کمیسیون دولتی تشکیل گردد، چگونه می توان از پرده پوشی حادثه صحبت کرد. همچنین در همین تاریخ، پ. ای. شربین، صدر کمیسیون دولتی، به در چرنوبل رفت. دوم ماه مه، اعضای گروه عملیات سریع در منطقه انفجار اتمی کار می کردند، روزنامه های «پراودا» و «ایزوستیا»، هم همان موقع، با تیراژ ۱۸ میلیون نسخه، در این باره، نوشتند. رهبری وقت کشور، از اعتماد مردم برخوردار بود، روحیه اعتماد بخود و آرامش را در جامعه برقرار ساخت.

در دو هفته اول ماه مه، کنفرانسهای مطبوعاتی با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی برگزار شد، با سفرای کشورهای خارجی دیدارهایی صورت گرفت، از خبرنگاران و دوبار از هیئت نمایندگی آژانس بین المللی انرژی اتمی، همچنین از نمایندگان پارلمان اتحاد شوروی و کشورهای خارجی، وزرا و شخصیتهای اجتماعی، دانشمندان آمریکا، انگلیس، فرانسه و کشورهای دیگر، برای سفر به چرنوبل دعوت به عمل آمد. هانس بلیکس، مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی، در مصاحبه خود اعلام کرد: مهم این است که، اتحاد شوروی در رابطه با انرژی اتمی شفاف و علنی عمل کرد.

درست از همان روزهای اول انفجار، هزاران نفر مکانیک، متخصص ساختمانی، سرباز و افسر در محل حادثه کار می کردند. دهها هزار نفر از منطقه کوچانده شدند. کارهای توضیحی و دیدارهای منظم با روستائیان عملی می شد. در نتیجه در سال ۱۹۸۶، دو فیلم مستند ساخته شد. پس، از کدام مخفی کاری می توان صحبت کرد؟ این، دروغ کینه توزانه ای است! در اینجا، غیر از تحقیقات علمی و تکنولوژی بازسازی امنیت هسته ای، راز نهانی باقی نمانده است.

البته، در پیشبرد چنین کار بزرگ و پیش بینی نشده، خطاها و نارسائی هائی محسوسی وجود داشت. در باره آنها، اغلب، علنی صحبت شده است، مهم این بود که، برطرف شدند. روشن است: همه آنچه که برای تأمین امنیت هسته ای کشور انجام شد، بنا به اعتراف متخصصان و آگاهان، فقط در حد توان اتحاد شوروی، ساختار

اجتماعی و اقتصاد برنامه ریزی شده آن بود که، قدرت تدارک ذخایر عظیم خود در کوتاهترین مدت، برای از میان برداشتن پیامدهای چنین حوادثی و بازسازی آن را داشت. موضوع مهم دیگر، این که، رشد نیروهای مولد امروزی، تأمین امنیت تکنیک نوین و تکنولوژی دوره انقلاب علمی- فنی، نیازمند تقویت نقش دولت در اقتصاد و در جامعه می باشد.

زندگی و یا مرگ.

جنبه های مثبت و پندارگرایانه مبارزه بر علیه الکلیسم.

معتاد کردن میلیونها انسان به مشروبات الکلی در دوره کنونی.

اگر انسانها به تخدیر، مست و مسموم کردن خود با عرق، شراب، تنباکو و افیون هم پایان دهند، تصور تحول مثبت در زندگی همه مردم مشکل است (ل. ن. تولستوی).

یکی مسائلی که، به نسبت بیشتر از هر مسئله دیگر مشخصه فاجعه جامعه روسیه است، پیردازیم، بی شک، جواب آن، چنین خواهد بود- روسیه با بازگشت از سوسیالیسم به عقب، به سرمایه داری، سالانه ۷۰۰-۸۰۰ هزار نفر انسان از دست می دهد. این پیش بینی سازمان ملل متحد واقعبین می یابد که؛ تا سال ۲۰۵۰، جمعیت روسیه از رقم ۱۴۵ میلیون نفر، به ۱۲۰-۱۲۵ نفر کاهش خواهد یافت و در آمریکا از ۲۸۰ میلیون نفر به ۳۵۰ میلیون نفر خواهد رسید. در دوره حاکمیت شوروی، نرخ رشد جمعیت سالانه روسیه، بین ۸۰۰-۹۰۰ هزار نفر بود.

تا کنون، دولت هیچ برنامه ای برای بیرون بردن کشور از بحران جمعیتی ندارد. حاکمیت سعی می کند، کاهش جمعیت کشور را به حساب نوزادان و مهاجران از کشورهای مشترک المنافع و حوزة دریای بالتیک، جبران نماید. در ضمن، شرکت کنندگان چهار کنگره خلقهای برادر و دو کنگره خلقهای دولتهای متحد بلوروس و روسیه که، پس از قطعه- قطعه کردن اتحاد شوروی تشکیل گردید، اعلام کردند که؛ مهاجرت مردم روس زبان از کشورهای مشترک المنافع، مسئله اصلی نبوده، بلکه، مسئله مهم، اتحاد داوطلبانه خلقهای برادر، بر مبنای اتحاد نوین دولتهای برابر حقوق جمهوریهای مستقل می باشد. لازم به یادآوری است که، سال به سال از تعداد مهاجران نیز کاسته می شود. اگر در سال ۱۹۹۷، تعداد مهاجران شامل ۵۹۷ هزار نفر بود، در سال ۲۰۰۴ به رقم ۱۱۲ هزار نفر کاهش یافت. تعداد مردگان، ۸۰۰ هزار نفر بیشتر از متولدین بود. بدین ترتیب، تنها ۱۵ درصد کاهش جمعیت را مهاجرین جبران می کنند.

بموازات فقر و شرایط سخت زندگی اکثریت مردم، میخوارگی و اعتیاد به مواد الکلی، یکی از علل بحران جمعیتی در روسیه می باشد. در این رابطه، لازم به گفتن است که، از مبارزه حاکمیت شوروی با میخوارگی، تجربیاتی بدست آمد. در اینجا، منظور «کارزار ضد الکلیسم» سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۸ می باشد. البته، در توضیح آن، مغلطه هائی هم بود. این مبارزه جنبه های مثبت و منفی هم داشت.

به تاریخچه آن می پردازیم. در آغاز سالهای ۸۰ قرن گذشته، انبوه نامه ها به کمیته مرکزی حزب و دولت، روزنامه ها و رادیو- تلویزیون واصل می شد (بسیاری از آنها را، زنان و مادران نوشته بودند) که، در آنها، زنان با درد و اندوه بی حد، میخوارگی را که، پسران و شوهران آنها را می ربود، کودکان را معیوب می ساخت، لعن می کردند.

استفاده از مواد الکلی به حد بحرانی، ۹-۱۰ لیتر الکل خالص به ازای هر نفر در سال رسیده بود. درآمد دولت از فروش نوشیدنیهای الکلی در سال ۱۹۸۴، به بیش از ۵۳ میلیارد روبل رسید، یعنی در فاصله ۱۹۶۴-۱۹۸۴، چهار برابر افزایش یافته بود.

از خواندن نامه های پردرد زنان لُرزه بر اندام انسان می افتاد. بیهوده نیست که، می گویند، هر قدر، مردان ودکا می نوشند، همان قدر، زنان و کودکان اشک می ریزند. بی توجهی به صدها انسان ممکن نبود. در سال ۱۹۸۴، هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کمیسیونی به رهبری م. س. سالامانتسوف، برای بررسی و یافتن راه های مؤثر جلوگیری از میخوارگی و الکلیسم، تشکیل داد. در سال ۱۹۸۵، تصویب نامه کمیته مرکزی

حزب کمونیست، شورای وزیران و قرار هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی صادر گردید. این اسناد، حفاظت از خلق، تحکیم سلامتی انسان، نجات کودکان و بزرگان از رنج و عذاب، ارتقاء توان کاری انسانها را هدف قرار داده بود. و به همین خاطر، حزب کمونیست و دولت به از دست دادن چنین درآمدی از بودجه دولتی راضی شدند. کار بی نظیری که، نمونه آن در جهان دیده نشده است.

با پشتیبانی مردم، بلافاصله اجرای مجموعه تصمیمات اتخاذ شده شروع شد.

تولید ودکا، ۴۰ درصد کاهش داده شد، کنیاک، بلا تغییر ماند و شامپاین ۵۰ درصد افزایش یافت. به تولید هرگونه فرآورده «مستی آور» از میوه ها و میوه های بوته ای خاتمه داده شد. نیکولای رئزکوف، صدر هیئت وزیران اتحاد شوروی، در کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی (سال ۱۹۸۶) اعلام کرد: « حزب مبارزه آبرومندانه ای را با میخوارگی و الکلیسم آغاز کرده است. خط سیر کاهش تولید و فروش مشروبات الکلی را، بدون انحراف به پیش خواهیم رفت».

در اجرای مجموعه تدابیر اندیشیده شده برای لغو میخوارگی، کفایت و کمال اجتماعی - فرهنگی نیازمندی های مردم اتحاد شوروی، نقش بزرگی بازی کرد.

آن وقتها، شبکه وسیع کانونهای فرهنگی، کلوبها، سینما- تئاترها، مدارس ورزشی کودکان در سراسر کشور گسترده بود. اما، اینک، دهها هزار مرکز آموزشی، فرهنگی و ورزشی، بسته شده است. بیش از ۸۰ درصد جمعیت شهرنشین، در منازل مستقل ساکن بودند. مسکن رایگان بود. الآن، ساخت مسکن دو برابر کاهش یافته است و مسکن رایگان نیز تقریباً وجود ندارد (علاوه مترجم: پس از اعطای استقلال به آذربایجان، رئیس جمهور وقت، با اولین فرمان صادره خود، مجتمع های خانه سازی را غیر اقتصادی خواند و همه آنها را تعطیل کرد).

در عین حال، در برنامه دوازدهم حزب کمونیست (سالهای ۱۹۸۶ - ۱۹۹۰)، ساخت ۶ هزار کلوب در مناطق روستائی، ۴۲ سالن کنسرت در مراکز استانها و شهرهای بزرگ، در نظر گرفته شده بود. برای ساختن منازل جدید برنامه ویژه ای تنظیم گردیده بود. در چهار سال اول نوسازی (سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۸)، طرح احداث مراکز تحصیلی، فرهنگی و خانه های مسکونی بطور کامل اجرا شد.

با بهره گیری از امکانات وسیع کشور، از جمله، رسانه های جمعی، ادبیات، هنر، ورزش، صنعت توریسم رشد یافت، در مجامع کارگری و یا محل سکونت، تبلیغ زندگی سالم برای مردم گسترش داده شد.

در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ا.ج. ش.س. (سال ۱۹۸۶)، در باره تشدید مبارزه بر علیه میخواری و الکلیسم، گفته می شود: «بخاطر سلامتی جامعه و انسان، ما تصمیم جدی گرفته ایم، با عادت‌های بدی که، در طول قرن‌ها شکل گرفته و ریشه دوانده است، مبارزه می کنیم. بدن اینکه محو دستاوردها شویم، می توانیم بگوئیم که، میخواری را در تولید عقب رانده ایم، اکنون در مجامع عمومی کاهش یافته است... نباید عقب نشینی کرد».

سیل نامه های تشکرآمیز به خاطر آنچه که حزب برای رهائی کودکان از میخواری کرده بود، به ارگانهای مرکز و محلی حاکمیت وارد شد. خانواده های زیادی نفس راحتی کشیدند، معتادان الکلی از ظاهر شدن در خیابانها پرهیز می کردند. مشخصاً به چه چیزی دست یافتیم؟ براساس آمار و به گفته متخصصان جنایتکاری ۲۰-۳۰ درصد، غیبت از کار، آسیب دیدگی در محل کار و در زندگی، حوادث رانندگی و همچنین بیماریهای قلب و عروق به میزان قابل توجهی کاهش یافت.

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست ا.ج. ش.س.، به کنفرانس حزبی (سال ۱۹۸۸)، آورده شده است: « آمار تولد در کشور بالا رفته و میزان مرگ و میر کاهش یافته است که، بی ارتباط با مبارزه بر علیه میخواری و الکلیسم نیست». تعداد متولدین در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ نیم میلیون نفر بیشتر از حد معمول بود. از میزان مرگ و میر در میان کودکان نیز کاسته شده است. در این سالهای سپرده های مردم به بانکها، ۳۵ میلیارد بیش از حد معمول بود. بازدهی کار تولیدی با سالانه یک درصد افزایش، ۱۰ میلیارد روبل به صندوق بودجه کشور افزود. با یک حساب شفاهی می توان فهمید که، هشیاری، سود بیشتری از فروش ودکا برای دولت، داشت.

در حزب و جامعه و در میان رهبری روحیه احساس مسئولیت بسیار عالی برای ریشه کن ساختن الکلیسم، خاتمه دادن به «مفتخواری» درسرفره دولت، شکل گرفته بود. هر کسی، در هر مقامی، حتی مقامات عالیرتبه، در استعمال مواد الکلی زیاده روی می کرد، از مقام خود عزل می گردید (این گفته نویسنده، حداقل در رابطه با مقامات عالی رتبه، بشدت قابل تردید است. چرا که، باریس (بوریس) یلتسین، یکی از کوتاچیان ضد

شوروی و اولین رئیس جمهور روسیه "مستقل"، نه تنها در استفاده از مواد الکلی زیاده روی می کرد، حتی، به گفته دوستان و دشمنانش، معتاد الکلی و دائم الخمر بود (به نقل از متن اخبار تلویزیونهای روسیه، یورونیوز، رادیو بی.بی.سی. و... در روز مرگ یلتسین) و تا ۳۱ دسامبر سال ۱۹۹۹، هنگامی که زبانش مشکل در دهان می چرخید و کلماتش به سختی مفهوم بود، بالاجبار، از حاکمیت کنارگیری کرد، به کارش ادامه می داد. مترجم»).

در باره حادثه دیگری. از استان اولیانوفسک نامه هائی در باره میخوارگی رهبر دبیر ایالتی حزب، به کمیته مرکزی حزب و بدتر شدن وضعیت استان واصل شد. پلنوم کمیته ایالتی، دبیر اول کمیته ایالتی حزب را از کار برکنار کرد. در بازگشت از اولیانوفسک (من چهار روز آنجا بودم)، زنی که کارمند هتل اقامتم بود، پیش من آمد و گفت: «الآن من و شما، به خانه می رویم. قبلا، وضع طور دیگری بود، مهمانان عالی مقام می آمدند و در معیت رهبران ایالتی ساعاتی زیادی خوشگذرانی می کردند».

متاسفانه در جریان مبارزه با میخوارگی اشتباهاتی روی داد، بالا به متدهای اداری، ممنوعیت و تبلیغاتی دست می زد. تولید الکل در خانه ها جان گرفت. اما، حتی، با احتساب مشروبات الکلی تولید شده در خانه ها، مصرف سرانه آن در سال ۱۹۸۷، فقط ۶ لیتر الکل خالص در سال بود.

به تصحیح اشتباهات پرداختند، تاکتیکها تغییر کرد، استفاده مفید از اوقات فراغت سازماندهی گردید. چرا که ما، متکی به اکثریت مردمی بودیم که، از ادامه کار دولت و سازمانهای اجتماعی در طرد بیماری قرنهای، پشتیبانی می کردند. کار و فعالیت همه کسانی که، برای حراست سلامتی خلق انجام دادند، شایسته افتخار است.

اما، در جریان نوسازی، اوضاع سیاسی کشور، حاد شد، نیروهای ضد سوسیالیست که، ارتباطات خارجی داشتند، سر بلند کردند، تبلیغات بر علیه میخوارگی و الکلیسم فروکش کرد. به اصطلاح دموکراتها، در فحاشیهای خود، از آن بهره می گرفتند، شایعه از بین بردن تاکستانها و خالی شدن خزانه دولت و سیستم پولی کشور را برسر زبانها انداختند. همه اینها، دروغ خصمانه ای بیش نبود.

با این همه، قبل و بعد از شروع «تبلیغات ضد الکلیسم» (در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۵) و (۱۹۸۵-۱۹۸۸)، محصول انگور در حدود ۵-۶ میلیون تن در سال بود. این ارقام در اسناد آماری موجود است. در عین حال، فروش انگور تازه در این دوره، از ۳۰۰ میلیون تن در سال به یک میلیون تن افزایش یافت. نهادهای اقتصادی مجبور شدند سیستم نگهداری و حمل و نقل انگور را بطور بنیادی سازماندهی نمایند. اما چرا در روسیه سال ۹۰ و سال ۲۰۰۰، همین حاکمیت فعلی محصول انگور را دو برابر کاهش داد؟ جواب این سؤال را باید دموکراتهای دروغگو، «حزب روسیه واحد» بدهد.

یاد آوری یک موضوع دیگر را لازم می دانم. آقای سابچاک که، نقش کمی در تخریب کشور نداشت، هنگام برگزاری کنگره نمایندگان خلقها، اعلام کرد که، ناحیه کراسنادار تاکستانها را می برند. نمایندگان کراسنادار از همین آقا (با تقبل هزینه سفر ایشان) خواستند به ناحیه سفر کرد و نشان دهد، در کجا تاکستانها را بریده اند. اما چه معنی داشت، چون ایشان و تاکستانهای بریده شده را سرما برد.

آنچه که، به تحلیل رفتن بودجه مربوط است، این، مسئله خطرناکی نبود، همانطور که، هنگام کاهش تولید ودکا، قیمت محصولات الکلی ۵/۱ برابر افزایش یافت.

اینک، بیش از ۱۰ سال است که، الکلی کردن عمومی جامعه ادامه دارد. در هر جا می خورند، در محل کار، در خانه و به هر سبب و بهانه ای می خورند. اگر در دوره حاکمیت شوروی رقم معتادان الکلی چند ده هزار نفر بود، الآن دیگر، سر به میلیونها نفر می زند. مصرف سرانه الکل به ۱۶-۱۸ لیتر الکل خاص در سال رسیده است. علیرغم اینکه، رئیس جمهور، در ارتباط با توسعه الکلی کردن جامعه، برای چندمین بار هشدار داده است، هیچ نتیجه مثبتی حاصل نشده است. واقعا هم مردم را به ورزش دعوت کرد. البته، این مشکل تنها با دعوت به ورزش کردن حل شدنی نیست. مجموعه تدابیر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باید بکار گرفته شود. تولید الکل و ودکا، باید در انحصار دولت باشد. سالها می گذرد، هنوز گاری همانجاست.

بجای اینکه همه مردم را با ارزیابی از نکات منفی و مثبت «تبلیغات ضد الکلیسم» و درک هدف اصلی آن- حفاظت از مردم، ممانعت از میخوارگی میلیونها انسان، رهائی زنان، کودکان، خویشان و نزدیکان از رنج و عذاب میخوارگی،- به این مسئله جلب کنند، به هذیان گوئی در باره گذشته مشغولند. در این کار، «حزب روسیه واحد» و شبه حزبی آنها، حزب لیبرال- دموکرات، گوی سبقت از دیگران ر بوده اند. عدم مبارزه با الکلیسم، باعث رواج

جنایت کاری و فقر گسترده شده است.

رهبران کنونی، «حزب روسیه واحد»، چندان تمایلی به حفاظت از مردم در مقابل میخوارگی ندارد. آنها در تلاشند مغازه ها را با مشروبات الکلی خوب پر کنند. اکنون، حاکمیت الیگارشها و بوروکراتهای دولتی، هیچ توجهی به میخوارگی عمومی و الکلیسم نداشته و از سود سرشار بازار الکل، به عنوان ابزاری برای انحراف اذهان مردم از اعتراضات اجتماعی، به شدت استفاده می کند.

شکوفایی روستاها در زمان شوروی و سقوط آنها در دوره کنونی.

خود کفایی روسیه بورژوائی

در زمینه گندم - افسانه جدید

بارها این گفته ای.آ. کرنلوف در جهان تکرار شده است که، دروغ زشت و زیان آور است، اما، کسی عمل نکرد. یک بار، و. و. پوتین، رئیس جمهور روسیه، بدرستی گفت: «مردم هر خطائی را به غیر از دروغ، می بخشند». ولی، دروغ گویی متوقف نشد.

در زمانهای اخیر، اغلب بیانات پرشور و شوق دولت و رئیس جمهور را می توان شنید و یا خواند که، روسیه، چند سال است که، گندم به کشورهای خارجی صادر می کند. به نظر آنها، روسیه به کشور صادر کننده غلات تبدیل شده است. در حرف، طنین پیروزی به گوش می رسد.

علاقتمندیم به موفقیتهای کشورمان افتخار کنیم، ولی، ممکن نیست. چرا؟ برای اینکه، «صادرات گندم»، یک دروغ دیگر حاکمیت است. پس واقعیت چیست؟ به آمار مراجعه کنیم. در طول پنج سال، سالهای ۱۹۹۹ - ۲۰۰۴، بطور متوسط ۷۲ میلیون تن گندم در کشور تولید شده است که، آ. گاردیف، وزیر کشاورزی روسیه هم گفت: «ما با آن، تولید نان و فرآورده های آردی و علوفه روسیه را کاملا تامین می کنیم»، حق سخن را نباید فراموش کرد که وزیر، در ماه ژوئن سال ۲۰۰۶، گفت: ما، ۱۵ سال پس از حاکمیت شوروی، «مجموع های صنایع کشاورزی را، هر قدر می توانستیم تخریب کردیم».

عجیب است. روستاها تخلیه می شوند، ویران می شوند، میزان مرگ و میر به دو برابر بیش از تولد رسیده است، هزاران موسسه بزرگ اقتصادی - کالخورها و سافخورها - و تاسیسات دامداری نابود شده است، کارگاههای به غارت رفته است، فرسایش تکنولوژی کشاورزی در دوره حاکمیت کنونی، به ۷۰ درصد رسیده است، اگر گفته حاکمان کشور قریب به واقعیت باشد، تازه توانسته اند فقط نان و علوفه دامی کشور تأمین کنند.

توجه داشته باشید، که در دوره حاکمیت شوروی، کالخورها و سافخورهای روسیه، سالانه بطور متوسط (مثلا پنج ساله ۱۹۸۶-۱۹۹۰)، ۱۰۵ میلیون تن برداشت می کردند. با اینهمه، علیق دامی از جمله، ذرت، سویا و چاودار، از بازارهای جهانی خریداری می شد. در رژیم جدید، با اینکه، تولید غله روسیه، تقریبا تا یک سوم کاهش یافته است، گویا، این مقدار برای تأمین نان و علوفه دامی کشور کفایت می کند. بلی، بدین ترتیب، مشکل گندم «حل» شده است.

معمما حل شد: با ندادن علوفه به دامها و ازدست رفتن آنها (بیش از سالهای جنگ)، کاهش تولید گندم و خوراک دامی، تخریب کالخور و سافخورها و مؤسسات دامداری، مشکل گندم «حل شد». میلیونها رأس دام به زیر چاقو کشیده شد. در سال ۱۹۹۰، در کشور روسیه، ۵۷ میلیون رأس دام، از جمله، ۲۱ میلیون گاو و ۳۶ خوک وجود داشت، که در سال ۲۰۰۶، با بیش از دو برابر کاهش، به ترتیب به ۶/۵ و ۱۳/۵ میلیون رأس رسیده است. تعداد دامهای اهلی به رقمی بسا کمتر از سال ۱۹۱۶، روسیه تزاری رسیده است. آن وقتها در کشور، ۳۳ میلیون رأس دام اهلی، از جمله، ۱۷ میلیون گاو موجود بود.

میزان تولید شیر و گوشت در روسیه سرمایه داری امروزی، تا سطح سالهای ۵۰ قرن گذشته پائین آمده است. مصرف سرانه گوشت و شیر در سال ۱۹۹۰، به ترتیب، ۷۵ و ۳۸۶ کیلوگرم در سال بود ولی، در حال حاضر، با تقریبا ۱/۴ کاهش، یعنی به ۴۹ و ۲۳۰ کیلوگرم رسیده است.

کشور استقلال خوار و بار خود را از دست داده است و میلیونها تن گوشت و محصولات لبنی، یعنی، بیش از ۴۰ در مواد غذایی مورد نیاز بازارهای داخلی، از خارج وارد می شود. واردات مواد غذایی با کیفیت مشکوک در پنج سال اخیر از ۱۰ به ۲۳ میلیارد دلار افزایش یافته است. برای «حل مشکل گندم» چنین بهائی، می پردازیم.

نیازی به توضیح ندارد- مسئله واضح است. تولید، سیر انحطاطی می پیماید، به شمار بیکاران در روستاها اضافه می شود، توانایی خرید مردم کاهش می یابد. برای مردم، مهم زنده ماندن است. با گذشت ۵۰ - ۶۰ سال، روستائی به کار سخت یدی که، جسم و روح انسان را می فرساید، وقت آزادی برای استراحت واقعی و خودپروری باقی نمی گذارد، باز گشته است. سهم تولیدگران فرعی شامل بیش از نصف حجم کل تولید گوشت، شیر و دام سرانه کشور می باشد و تولیدکنندگان خرده پا، تقریباً همه فرآورده های سیب زمینی و سبزیجات بطور کامل به خود اختصاص می دهند. اقتصاد روستائی ساقط می شود، کار دستی جای ماشین را گرفته است- اقتصاد طبیعی، جایگزین مؤسسات عظیم کشاورزی می شود.

رسانه های ارتباط جمعی وابسته به حاکمیت و الیگارشسی ها، این تصور را در جامعه القاء می کنند که، گویا در دوره تزارها، اقتصاد روستائی روسیه تحکیم یافته بود و غلات به خارج صادر می شد ولی، در زمان حاکمیت شوروی، از خارج خریداری می گردید. در صورتیکه، در روسیه تزاری سال ۱۹۱۳، تولید سرانه گندم، تقریباً ۳۰۰ کیلوگرم و در دوره شوروی ۷۲۰ کیلوگرم بود. به همین جهت، ملاکان برای بدست آوردن سودهای کلان، از خارج گندم وارد می کردند. این در حالی است که، برای تأمین تمام و کمال نان مورد نیاز مردم، تولید سرانه گندم باید تا میزان یک تن افزایش یابد.

در باره اوضاع روستاهای آن دوره، مجله «کلیسا» چنین می نویسد: «ما بخش زیادی را به هیچ قیمتی در حالی به خارجیان می دهیم که، خودمان بشدت بدان نیازمندیم... خودمان نان سیر نمی خوریم، یا، بطور کلی گرسنگی می کشیم، ولی، گندم طلائی خویش را به خارج می فرستیم. چه های ما فقط در مراسم عید پاک تخم مرغ می خورند، در عوض، ۵۰ - ۶۰ میلیون روبل از آن را روانه خارج می کنیم (آن وقتها، این مبلغ هنگفتی بود. نویسنده). اکثریت روستائیان، طعم روغن حیوانی را هم نچشیده اند». به این مسئله، ساده ترین نیازهای ضروری روستائیان، زندگی محقر و میزان بیسوادی در میان نسلهای بزرگتر آن را هم اضافه کنید.

در طول ۲۰-۳۰ حاکمیت شوروی، همه عرصه های زندگی روستائیان تغییر بنیادی یافت، میلیونها اقتصاد خرد به اقتصاد عظیم تعاونی تبدیل گردید- کالخور و سافخوزاها- و دهات بسیار زیادی آباد گردید. روستای روسیه، راه بیسوادی و نیمه طبیعی دوره تزارها را به سوی بسوادی همگانی، ارتش میلیونی متخصص و تکنسین طی کرد، از خیش چوبی (در سال ۱۹۱۰، در حدود ۷-۸ میلیون واحد از آنها وجود داشت)، به سوی مکانیزه شدن کارهای روستائی- صدها هزار تراکتور، کمباین، دستگاههای دوشنده-، به سوی الکتریکی کردن تولید و زندگی دهقانان راه پیمود.

درسالهای ۷۰-۸۰، دهها میلیون اراضی کشاورزی، وسیعاً احیاء گردید. در آن دوره، هزاران مجتمع مرغداری، خوکداری و گرمخانه مجهز به تکنولوژی مدرن و با شرایط خوب کار و زندگی، راه اندازی شد.

علاو بر همه اینها، باید این را نیز قبول کرد که، ۲۵ سال از ۷۰ سال عمر حاکمیت شوروی برای دفع تجاوزات خارجی و بازسازی اقتصاد ملی، صرف گردید. کارهای مربوط به بازسازی اقتصاد دهقانی در شرایط سخت طبیعی انجام می شد. این را هم نباید فراموش کرد که، امکانات بیواقلمی آمریکا، ۲/۳ برابر و کشورهای اروپائی ۲-۳ برابر بهتر از روسیه است. در اقتصاد روستائی هم هیچگونه رکودی نبود. همه اینها، جعلیات خصمانه است. کشور ما بلحاظ تغذیه در دوره حاکمیت شوروی، در ردیف ۷ در جهان بود اما، اینک روسیه جای ۵۰ را احراز می کند.

آنهایی که کشور تا مرحله از دست دادن خودکفائی خوار و بار کشاندند، مالکیت جمعی را لغو نمودند، مؤسسات عظیم تولیدی روستائی را در هم کوبیدند، خرید و فروش زمین را آزاد کردند، تولید خرد دهقانی را جایگزین تعاونیهای کشاورزی (کالخور و سافخوزها) نمودند تا، در روستاها، به پشتوانه میلیونها کارفرمای خرده پا، پایگاه اجتماعی خود را تحکیم بخشند. هدف نهائی سیاستهای کشاورزی همین است.

به نظر جون کریستال، بانکدار و کشاورز مشهور آمریکائی، مؤسسات کوچک خصوص کشاورزی که، ۲۰۰ سال پیش در آمریکا بوجود آمدند، مفلوک شدند و خوار و بار مورد نیاز مردم را نه آنها، بلکه، کنوپرانیوهای بزرگ تأمین می کنند. وی، چند بار به میهن ما سفر کرد و من بعنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد

شوروی با ایشان دیدار کردم. یک بار در یکی از دیدارهای اوایل دهه ۸۰، او از من پرسید: واقعیت را بگوئید، آیا این درست است که، اتحاد شوروی تصمیم گرفته است، بجای کالخوزها و سافخوزها، اقتصاد خرد روستائی را گسترش دهد؟

من با سؤال دیگری جواب سؤال وی را دادم:- نظر شما در این باره چیست؟

کریستال با ژست مخصوصی به سرش اشاره کرد وگفت: کسی که، این کار را بکند، واقعا «کله خراب» است و ادامه داد: فقط موسسات اقتصادی بزرگ می توانند از دستاوردهای علمی، وسایل و تکنولوژی جدید استفاده بکنند.

انگلسگارت(Engelgart)کشاورز و فنودال مشهور روس نوشت: «اقتصاد تنها زمانی می تواند واقعا رشد کند که، زمینها بصورت مشترک مورد استفاده قرار گیرند و کشت و زرع بطور جمعی انجام گیرد». رفورمیستها و پیروان آنها(حزب روسیه واحد)، بخش عظیم اقتصاد جمعی در روستا را ویران کردند. اقتصاد خرد با شکست کامل مواجه شد. صاحبکاران کوچک، با در اختیار داشتن ۷درصد زمینها کشاورزی، تنها، ۲درصد، فرآورده های روستائی را تولید می کنند.

خرید و فروش زمینهای کشاورزی باعث شد که، دهقانان بصورت جمعی زمینهای خود را از دست داده و به اردوی عظیم دهقان مزدور- کارگران فصلی به پیوندند. کمونیستها بر این نظرنند که، زمینها باید در اختیار دولت بوده و به اجاره طولانی مدت، به آنها داده شود که، روی آن کار می کنند. تنها، قطعه زمینهای برای استفاده خصوصی، ویلاها، ایجاد باغهای فردی، ساختن خانه و گاراژ خصوصی، با پرسمت شناختن کامل مالکیت شخص و حق فروش و وراثت آن، در اختیار مردم گذاشته شود.

سؤال این است که، چه هدفی را از اعلام کسب به اصطلاح پیروزی، در زمینه خودکفائی غلات و صادرات آن دنبال می کنند؟ این بدان جهت است که، در نهایت، با دادن اطلاعات نادرست و بزرگ نمائی موفقیتهای ناچیز، شکست سیاستهای کشاورزی را پرده پوشی نموده، مفید بودن اقتصاد به اصطلاح بازار را نشان دهند و تخریب موسسات عظیم تولیدی سوسیالیستی در دهات را تبرئه نمایند.

راه خروج کدام است؟ خرید و فروش زمینها نمی تواند از ویران شدن دهات جلوگیری کند(اینجا، بن بست است). فقط سیاست کشاورزی- صنعتی جدید و بخشهای ترکیبی آن می تواند به رشد و ترقی روستا و کشاورزان بطور موثری کمک نماید و آنها عبارتند از:

- ایجاد موازنه در قیمت محصولات کشاورزی و صنعتی، قیمت خرید قطعی، دادن وام ارزان و تخصیص اعتبارات دولتی؛

- تأمین مالی- تکنیکی دهات، بازسازی تولید تراکتور و ماشینهای مورد استفاده در کارهای کشاورزی(در سال ۱۹۹۰، مجموعا ۲۱۴ هزار، در سال ۲۰۰۴، کلا، ۸ هزار دستگاه تراکتور تولید شده است)؛

- رشد همه اشکال مختلف اقتصاد، در رأس آنها، موسسات تولیدی بزرگ در روستا، متمرکز و اختصاصی کردن تولید؛

- مدرنیزه کردن سیستم نگهداری و تبدیل کردن فرآورده های روستائی؛

- تربیت کادرها، تقویت انگیزه های جوانان روستائی؛

- ساخت انبوه منازل، مدارس و بیمارستانه؛

- حمایت دولتی از علوم.

برای آگاهی بیشتر: در آمریکا، سالانه ۵۰ میلیارد دلار و در روسیه کنونی، ۱۶۲ میلیارد روبل(۶میلیارد دلار)، برای توسعه کشاورزی اختصاص داده می شود که، شامل کمی بیش از یک درصد بودجه کل کشور می باشد. در مقابل، مجتمع های صنایع کشاورزی، سالانه در حدود ۱۰۰ میلیارد روبل مالیات می پردازند. از کجا می توان پول تأمین کرد؟ موجودی صندوق پشتیبانی، صندوق ذخیره ارزی طلا، بیش از ۸ تریلیون روبل است. باید از ریخت و پاش سرمایه ملی جلوگیری کرد. باید هزینه های بی حد و حصر دستگاههای دولتی تخفیف داده شود.

مالیاتیهای سنگین سازمانهای تولیدی روستائی کاهش یابد. مقررات مالیاتی مترقی بر درآمد پولی مردم به اجرا گذاشته شود. پرداخت مالیات یکسان ۱۲ درصدی از کل درآمد برای ثروتمندان و فقیران، عادلانه نیست.

تجربه اتحاد شوروی درستی موارد پیشنهادی در زمینه کشاورزی را ثابت می کند. زمانی بود که، اتحاد شوروی، صنایع مدرنی را در مدت زمان کوتاه و غیر قابل تصور ۱۰-۱۲ سال ایجاد کرد (بدون آنها، اشغالگران فاشیست، ما را در هم می شکستند). بدون آنها، نمی توانستیم اقتصاد روستائی را مورد حمایت همه جانبه قرار دهیم. در سالهای آخر حاکمیت اتحاد شوروی، ۲۰ درصد بخش هزینه های بودجه دولتی، صرف اقتصاد روستائی می شد. در ضمن، بودجه دولتی چند برابر بیشتر از بودجه امروزی بود. این بود مقیاس و آهنگ رشد سازندگی سوسیالیستی در جهت بهبودی زندگی انسان شوروی.

پانزدهمین برنامه اتحاد شوروی

برنامه مسکن و طرح ملی

«مسکن قابل دسترسی».

واقعیات و وعده ها.

حاکمیت کنونی- « حزب روسیه واحد»- و رسانه های ارتباط جمعی تحت کنترل آن، در باره دستاوردهای بعد از جنگ کشور شوراها، کمتر می گویند و بخش اعظم آن نیز، تحریف واقعیات است. و اما این، افسانه «دو برابر شدن در آمد سرانه»، انواع برنامه های مختلف و نظریه مسکن نبود، بلکه، واقعا رشد اقتصادی و رونق بی سابقه احداث مساکن بود.

رئیس جمهوری فدراتیو روسیه، در ماه آوریل سال ۲۰۰۵، بمنظور دستیابی یک سوم از اتباع روسیه به منزل تا سال ۲۰۱۰، سازماندهی بازار وسیع مسکن قابل دسترسی (ملی) را به عنوان برنامه کلیدی تامین مسکن ارائه داد. ولی، مقایسه ساده ۱۴ سال اخیر با مدت مشابه دوره حاکمیت شوروی، نشانگر ناتوانی حاکمیت کنونی در سازماندهی کار، بخصوص برای حل مشکل مسکن است. یک مثال نمونه دولت شوروی، در یک دوره کوتاه (۷-۸ ساله)، بعد از پایان جنگ کبیر میهنی، ساکنان شهرها و دیگر مناطق مسکونی را، که در تهاجم فاشیسم خسارت دیده بودند، با منازل مناسب تامین کرد. مؤسسات منتقل شده به شرق، به مکانهای سابق آنها برگردانده شدند. باتامین مسکن و اشتغال همگانی، مردم شوروی کارگاهها، کارخانه ها، معادن، ویران شده را بازسازی نموده حجم تولیدات بسرعت بالا رفت و همچنین با کار در محل مؤسسات منتقل شده، قدرت تولیدی بسیاری از بخشهای اقتصادی کشور، عملا تا دو برابر افزایش یافت.

همزمان با آن، برای توسعه و تطبیق تکنولوژی عالی در عرصه های مختلف صنعتی و علمی، برای گشودن راه دستیابی به انرژی هسته ای، تسخیر فضای کیهانی و رسیدن به اهداف استراتژیک، دهها شهر جدید احداث گردید.

در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۸۵، سه میلیارد مترمربع منزل مسکونی در اتحاد شوروی، مورد بهره برداری قرار گرفت (توضیح لازم: درسیستم ساختمان سازی شوروی، فقط مساحت اتاقها جزو مساحت عمومی ساختمانها حساب می شد، بدین ترتیب که، مساحت آشپزخانه، حمام، توالت، بالکنها، کریدور و راهروها، در محاسبات عمومی ساخت و سازها در نظر گرفته نمی شد. با احتساب این موارد، مساحت کل منازل مورد استفاده مردم بسیار بیشتر از سه میلیارد مترمربع را شامل می شود. مترجم). بیش از یک صد شهر جدید، دهها هزار روستا و شهرکهای کارگری ساخته شد. در این مناطق تازه ساز، میلیونها انسان در منازل رایگان اسکان یافت، و بر اساس رشته تخصصی خود، مشغول به کار شد. در این سالها، ۶۵ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شد.

تا اواسط دهه ۸۰، بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور با منازل و یا خانه های مستقل تأمین شده بود. در سال ۱۹۸۶ برنامه دولتی پانزده ساله مسکن اتحاد شوروی، تحت عنوان «مسکن-۲۰۰۰» به تصویب رسید. هدف این برنامه، تأمین تمام خانواده های روسیه با منزل یا خانه جداگانه بود. تأمین پشتوانه مالی، پیشرفتگی وسیع پایه های سازندگی، توسعه و تقویت توان ارگانهای سازندگی، واقعی بودن اهداف دولت شوروی را تأیید می کرد. (در

اجرای همین برنامه، در کنار شهر باکو، درست در مسیر رفت و آمد ما، در مدت نزدیک به دو سال، شهرک جدید «ینی گونشلی» با تمام امکانات شهری و منازلی با امکانات رفاهی بیشتر، برای اسکان ۳۰۰ هزار نفر، احداث گردید. البته، این شهرک علاوه بر ساخت و سازهای معمول همه ساله ساخته شد. (مترجم).

در پنج سال اول برنامه پانزده ساله (سالهای ۱۹۸۶-۱۹۹۰)، ۶۵۰ میلیون مترمربع مسکن ساخته شد که، ۳۴۳ میلیون مترمربع آن، سهم جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه بود، یعنی سالانه تقریباً، ۷۰ میلیون مترمربع بموازات احداث مسکن، قدرت تولید دستگاههای فنی، مصالح، طراحی و وسایل لازم در ساختمان سازی، افزایش یافت. بر میزان تولید سیمان، تولید قطعات بزرگ خانه های پیش ساخته، آجر، بتون، دیوارهای پوکه ای، کف پوش پلاستیکی تا حد قابل ملاحظه ای افزوده شد. فروش مصالح ساختمانی به مردم، عملاً دو برابر شد که، آن هم، موجب افزایش ساخت خانه های شخصی از ۱۶ به ۲۹ میلیون مترمربع گردید.

با توجه به تسریع آهنگ رشد خانه سازی، به تأکید می توان گفت که، پایه های مادی و فنی برای ساختن سالانه ۱۱۰-۱۲۰ میلیون مترمربع، حد مورد نظر- تأمین منزل برای هر خانواده، فراهم شده بود. بموازات آن، تعمیر و بازسازی وسیع آپارتمانهای پیشین نیز در نظر گرفته شده بود.

انبوه سازی مسکن بر پایه توسعه شبکه پیش رفته مهندسی، خدمات عمومی شهری و تمام بخشهای دیگر خدماتی استوار شده بود. مخارج مالی این کارها را دولت، نه از بودجه، بلکه، از کاهش هزینه های جاری تأمین می کرد. حجم ساخت و تعمیر شبکه خدمات، با ساخت خانه های تازه و حذف خانه های کهنه، برابری می کرد.

حاکمیت بورژوازی کنونی، وارث حاکمیت شوروی، ۱۰ سال بدون صرف هزینه های هنگفت، زمانیکه، ارائه خدمات عمومی به منازل را "به پایان" رساند و با راه انداختن هیاهو پیرامون اصلاحات در زمینه خدمات عمومی مسکن، بمنظور تحمیل بار سنگین بازسازی آن بر دوش مردم، دوام می آورد. (لازم به توضیح است که، کلمه اصلاحات یا «فورم»، از سالهای آخر حاکمیت اتحاد شوروی تا کنون، به مفهومی غیر از آنچه که، مورد نظر سیاسیون و برخی اصلاح طلبان است، استفاده می شود. این کلمه به معنی افزایش بی رویه و ناگهانی قیمتها، حذف خدمات رایگان دولتی، تعطیلی کارخانه ها و مراکز آموزشی و غیره به کار برده می شود. در طول سالهای بعد از تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی، هر از چند گاهی یکی از مقامات عالیرتبه دولتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شده و «خبر خوشی» را با آگاهی مردم می رساند: «با توجه به اینکه، نان در کشور ما بیش از حد نیاز تولید می شود، مردم به دامهای خود، نان می خوراندند. برای جلوگیری از آن، دولت تصمیم گرفته است، در قیمت آن اصلاحاتی بنماید. توجه داشته باشید، نمی گویند: «تغییرات»، می گویند: «اصلاحات». بنا براین، قیمت نان برای مصرف کننده را از ساعت ۲۴ امشب، چهار برابر افزایش می دهد». فراموش می کنند که، دو روز قبل از این، از کمبود نان "نگران" بودند. و یا مثال دیگر: « ما موظفیم قیمت خدمات را طبق استانداردهای اتحادیه اروپا تنظیم کنیم و با توجه به اینکه، سطح کیفی خدمات پزشکی رایگان پانین است، برای بالا بردن کیفیت این بخش از خدمات، دولت مصمم به انجام اصلاحاتی در این زمینه است و از فردا مراجعه کنندگان می توانند با پرداخت بها، از خدمات پزشکی استفاده کنند. همین بهار سال جاری (سال ۲۰۰۷)، در یکی از جمهوریها سابق شوروی، بهای استفاده از آب، برق، گاز و آسانسور، به یک باره، ۳ تا ۶ برابر افزایش داده شد. این شیوه اصلاحات در همه زمینهای زندگی، کاری، آموزشی و غیره، در همه جمهوریهای متحد سابق صورت گرفته است. اولین اصلاحات از این نوع، اصلاحات پولی گارباچف بود که، یک شبه، قدرت خرید روبل را ۳۰ تا ۵۰ برابر، در رابطه با قیمت کالاهای مختلف، بدون تغییر در دستمزدها، پانین آورد. با همین شیوه، در همان ۲-۳ اول بعد از شوروی، چند صد میلیونر و میلیاردر و دهها میلیون گرسنه و فقیر در جامعه شوروی پیشین پدید آمد. (مترجم).

تجزیه اتحاد شوروی و بدنبال آن " لیبرالیزه کردن" اقتصاد، نقطه پایانی بود بر موجودیت برنامه و اینک ما، صاحب صنایع تخریب شده ساختمانی شده ایم که، اجرای نیمه تمام برنامه مسکن، کمبود آن را تشدید کرد.

برنامه احداث مسکن اتحاد شوروی را اصلاح طلبان لیبرال «تخیلی» خوانده و متوقف کردند. در سالهای ۱۹۹۰، ساخت منازل نسبت به دوره شوروی، دو برابر کاهش یافت و نیمی از آنچه که ساخته شد، خانه های مجلل ثروتمندان و محقر حاشیه شهرها بود. ۱۳ هزار آبادی را بکلی از بین بردند. تعمیر و بازسازی آپارتمانهای شهری را متوقف کردند. فرسایش و حوادث در اماکن مسکونی، تا سه برابر افزایش داده شد (تا ۹۰ میلیون مترمربع). آپارتمانهای جدید نیمه کاره ساخته می شود، در نتیجه، مساحت اماکن محتاج به تعمیر، تا ۵۴۰ میلیون مترمربع افزوده شده است.

وضعیت مسکن به درجه حادی رسید. حاکمیت روسیه نیز بر این امر آگاه است ولی، از تغییر اوضاع عاجز است، بدین سبب، به چشم مردم خاک می‌پاشد. در سال ۲۰۰۱، برنامه مسکن «۲۰۰۲-۲۰۱۰» را تدوین کرد. پس از آن در سال ۲۰۰۵، پروژه ملی «مسکن قابل دسترسی و راحت- برای مردم روسیه» را بمیان کشید. هیاهوی تبلیغاتی در جامعه، کمکی به حل بحران شدید مسکن نمی‌کند.

درمورد برنامه مسکن دولت، خودتان قضاوت کنید. طبق برنامه تأمین مسکن برای یک سوم جمعیت روسیه (این برنامه را، رئیس جمهوری روسیه و حزب «روسیه واحد»، مطرح کرده است)، یعنی برای اسکان ۴۸ میلیون نفر، به عبارتی دیگر، ۱۲-۱۶ میلیون خانواده، تا سال ۲۰۱۰، باید ۹۶۰ میلیون مترمربع مسکن ساخته شود (۲۰ مترمربع به ازای هر نفر).

در حالیکه، برنامه «مسکن قابل دسترسی»، احداث ۴۰۰ میلیون مترمربع مسکن را در نظر گرفته است، برای متحقق ساختن آن، تأسیس دهها کارخانه تولید کننده قطعات، مصالح و مکانیزم ساختمانی، آموزش دهها هزار ساختمان ساز و مهمتر از همه، یافتن منابع تأمین مالی آن، ضروری است. بموازات آن، این را هم باید در نظر گرفت که، به عقیده متخصصان، برای یافتن مسکن از بازار آزاد و تهیه امکان خرید آن حتی به اقساط، نباید درآمد سرانه ماهانه هر خانواده، کمتر از ۲۵ هزار روبل باشد. در صورتیکه، متوسط درآمد ماهانه مردم روسیه، تقریباً سه برابر کمتر از آن است. درآمد دو سوم جمعیت کشور، پائین تر از حد متوسط بوده و بیش از ۲۰ میلیون نفر، با ۲۵۰۰ روبل، کمترین حد لازم برای زنده ماندن، زندگی خود را می‌گذرانند.

بخش اصلی افزودگیها به حقوق و مستمریهای مردم، صرف گرانیهای زندگی می‌شود.

حاکمیت روسیه، علیرغم اینکه، پولهای کلانی را که، از فروش نفت و گاز، در ارتباط با افزایش قیمت آن در بازارهای جهانی، بدست می‌آورد، عملاً غارت می‌کند، به تخریب بسیاری از بخشهای تولیدی، از جمله، تکنولوژی عالی و دارای قابلیت رقابت که، محل کار مناسبی با دستمزد نسبتاً عالی بود و می‌توانست باشد، ادامه می‌دهد.

بنابراین، ما با قاطعیت کامل می‌گوئیم که، سیاست مسکن دولت کنونی روسیه، هیچگونه چشم انداز روشن و محکمی ندارد. در شرایط سلطه فقر در جامعه، حل مشکل مسکن ممکن نیست، و نباید به فریب مردم ادامه داد. برنامه تازه مسکن- جز جنجال تبلیغاتی در آستانه انتخابات مجلس و ریاست جمهوری چیز دیگری نیست.

البته، اگر کاهش جمعیت روسیه با آهنگ باز هم سریعتری ادامه یابد، مشکل مسکن بخودی خود حل خواهد شد. احتمالاً، «تشکیل بازار مسکن قابل دسترسی»، بر این مینا پیش بینی شده است.

در غیر این صورت، برای خروج از اوضاع پیش آمده، دولت باید برای توسعه سریع ساخت مسکن، در حدود ۱۳۰-۱۴۰ میلیون مترمربع در سال، اقدامات جدی تری بعمل آورد.

برای پیش برد این کار، پول لازم است. در پایان دهه ۸۰، در جمهوری روسیه شوروی، سالانه ۵/۰-۶/۰ مترمربع به نسبت سرانه جمعیت (۷۰-۸۰ میلیون مترمربع)، منزل ساخته می‌شد. ۲۰ درصد آن با پول شخصی مردم و ۸۰ درصد مابقی (۵۵-۶۵ میلیون مترمربع)، به حساب بودجه دولتی و صندوق اجتماعی مؤسسات ساخته می‌شد. این پولها کجاست؟

دولت بورژوائی روسیه عملاً دولت را از مشارکت در ساختن مسکن آزاد کرده است. بخشهای متکی به بودجه، در اختیار بخش خصوصی گذاشته شده است، ذخایر عمومی اجتماعی به جیب الیگارشها و بوروکراتها سرازیر شده است، در بخش غیرمنقول، تیم فوتبال، جوجه های فابریک- وکسل برگ و فعالیتهای اقتصادی در خارج از کشور، تشکیل یافته است و در داخل، توده های مردم، با مشکلات خود، بی‌خانه و بی پول، تنها مانده است.

رئیس جمهوری فدراتیو روسیه که، باید از حقوق قانونی مردم دفاع کند، با پیشنهاد عفو غارتگران و تضمین کردن ثروتهای غارت شده بدست آنها، عملاً، با چنین وضعیتی توافق می‌کند.

دادن وامهای پیشنهاد شده در شرایط فعلی زندگی و درآمد مردم، چیز جز اجبار مردم برای رفتن به زیر اسارت طولانی مدت بانکهای خصوصی نیست (و یا به عبارتی دیگر، اجبار مردم برای مشارکت در تشدید گردش سرمایه بانکهای خصوصی است). با قیمتهای کنونی و رقم بالای بهره بانکی وامهای مسکن (۱۰-۱۵ درصد)، بهای یک منزل را تا آخر عمر هم نمی‌توان پرداخت.

بانکهای خصوصی، دست آخر، صاحبان اصلی انبوه مسکن مردم می شوند، شرایط خود را دیکته خواهند کرد و در صورت ناتوانی در پرداخت، مردم را بیرحمانه از خانه و منزل خود بیرون می اندازند، بدون در نظر گرفتن اینکه، براساس شرایط کنونی وامهای مسکن، خریدار عملاً بیش از دوبرابر قیمت منزل را به بانکها می پردازد. بدین جهت، کمتر کسی حاضر است، چنین هدیه ای را به فرزندان ونوه های خود، اهداء کند. اکثریت مردم روسیه اعتمادی به وامها نمی کنند و جلو تلاش برای تعمیم اجباری آن را خواهند گرفت.

تجربه جهانی دادن وامهای مسکن موجود است و بر پایه رشد اقتصادی کشور، بعنوان تضمین کننده افزایش منظم دستمزدها و ارتقاء سطح زندگی عمومی مردم، و با درصد پائین بهره بانکی، توسعه می یابد. به گزارش بانک بین المللی اروپا، در سال ۲۰۰۳، متوسط بهره بانکی در اتحادیه اروپا، ۵درصد و بالاترین حد آن در سوئد، ۴/۵ درصد و پائین ترین میزان بهره بانکی، ۲/۳ درصد در فرانسه بود.

راه دیگری هم وجود دارد و آن اینکه، دولت می تواند و باید ساختمان سازی را به لوکوموتیو مخصوص توسعه اقتصادی کشور تبدیل کند. باید به کنه مطلب پی برد، سرمایه گزاری برای ساختن مسکن، امروز منافع زیادی در پی دارد. قیمت تمام شده یک مترمربع ساختمان (۱۰-۱۲ هزار روبل) می باشد، یعنی، سه برابر کمتر از قیمت فروش آن (۳۰ هزار روبل) در بازار غیر ثابت مسکن، که، قیمتها نه روزانه، بلکه، هر ساعت، تغییر می کند. سرمایه گذاران، بنگاههای معاملاتی، بانکها، شرکتهای بیمه و نهایتاً واسطه ها، از این گرانیها، سودهای کلانی می برند. با اتخاذ تدابیر لازم، می توان این «چربیها» را، به سوی خزانه دولتی هدایت کرد، قدرت سازندگی را در جهت توسعه احداث مسکن بکار گرفت. سازمانهای خانه سازی و مؤسسات انبوه ساز مسکن (ارزان)، باید از امتیازات تشویقی دولت در پرداخت مالیاتها، عوارض، اخذ وامها و غیره برخوردار شوند.

در این سمت لازم است عدم استفاده بی رویه از صندوق بزرگ ثبات پیش بینی شود. از هزینه های سرسام آور دولتی برای حراست ارگانهای عریض و طویل اداری کاسته شود، از افراط در تجهیز ساختمانهای متعدد اداری، دفاتر تشریفاتی پر طمطراق و امثالهم جلوگیری شود.

روشن است هر روبلی که، برای ساختن مسکن، ذخیره می شود، باعث توسعه صنایع وابسته به ساختمان سازی، از قبیل، تولید مصالح ساختمانی، شیمی جنگلی، ماشین سازی، الکتروتکنیک و صنایع سبک نیز خواهد شد. این یعنی، میلیونها محاکار، دستمزد، مالیات که، به صندوق بودجه دولتی اضافه می شود و امکانات مردم را در دستیابی به مسکن گسترش می دهد.

این کارها، بدون نشستن در انتظار رسیدن سرمایه گذاران خارجی به کشور، چیزی که، عالی ترین مقامات کشور ما، چشم به آن دوخته اند، باید به اجرا گذاشته شود. بویژه اینکه، به هر جا که، پای آنها(گذاران خارجی) رسیده است، بدون چشم مسلح می توان دید که، به نحوی از انحاء، با «خط لوله» نفت و گاز مرتبط است. سرمایه گذاری خارجی هیچگاه هم باعث توسعه اقتصادی روسیه نخواهد شد. در خارج نیز، کمتر کسی یافت می شود، با پول خود در کشوری که، میلیاردها پولش، به قیمت فقر عمومی مردم، به خارج برده می شود، سرمایه گذاری کند.

در باره تاکتیکهای حزب حاکم سرمایه

و استراتژی حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه.

حقیقت را چه در قاب طلا بگیری، چه در لجن دفن کنی- در همه حال، حقیقت، حقیقت است (ضرب المثل ملی).

تا انتخابات مجلس و ریاست جمهور روسیه، انتخابات ارگانهای محلی و منطقه ای حاکمیت، اعتراضات عمومی، برآمدهای عظیم اجتماعی، زمان زیادی نامانده است. بنظرم، امروز، روشن ساختن مواضع رقبای طبقاتی، تشریح اهداف سیاسی آنها، ضروری است.

در اینجا، پیش از هر صحبتی، باید جواب این سوال داده شود که، کدام نظام اجتماعی در روسیه برقرار گردیده و چه تغییری در تاکتیکهای نیروهای متخالف داده شده است.

در کشور، نظام تولیدی سرمایه داری جایگزین نظام سوسیالیستی گردید. هجوم بزرگ سرمایه خارجی تدارک دیده می شود. در مطبوعات، پیشنهادات بشدت خطرناکی مطرح می شود- باید شرایط ورود آزاد سرمایه خارجی، بویژه آمریکائی، آلمانی و کشورهای دیگر به سیبری، فراهم شود، «بگذار آنها خود در فکر دفاع از سرمایه گزاریهای خود باشند. در آن صورت، آنها نگران منافع عمومی ما خواهند بود». عجیب و وحشتناک است!

مردم زحمتکش این کشور، متحمل تلفات بسیار سنگینی شد. مالکیت اجتماعی، کار دائمی، دستمزد خوب، حقوق و مستمری بازنشستگی، تحصیل و مراقبتهای پزشکی رایگان، اطمینان به زندگی و امنیت آن، حاکمیت قدرتمندی بنام اتحاد شوروی، را از دست داد. بجای سازندگی سوسیالیستی، تخریب آغاز شد. افزایش مرگ و میر و کاهش جمعیت، جایگزین بهزیستی و رشد جمعیت گردید. چقدر باید بی شرمی بود که، ضمن ویران ساختن کشور، ادعای دروغین و جعلی به سیمای خلقهای شوروی و حزب کمونیست لجن مالید که، کشور را در راه ترقی و تعالی پیش بردند، به کشوری قدرتمند و بزرگ تبدیل کردند، زندگی شایسته و هوشمندانه ای برای مردم فراهم ساختند.

حزب حاکمیت سرمایه، «حزب روسیه واحد»، علاوه بر اینکه، از کنار تغییرات ریشه ای اجتماعی با سکوت می گذرند، تازه، چهره خود را در پشت نقاب هم پنهان می سازند. آنها، با در نظر گرفتن دیدگاه منفی اکثریت جامعه نسبت به حاکمیت سرمایه داری و الیگارشی- پلوتوکراسی (حکومت ثروتمندان)، نام دیگری بر آن مینهند. و از این طریق، در باره جامعه مدنی، آزادی، دموکراسی، اقتصاد بازار و تجارت، افسانه سرائی می کنند.

در واقع در روسیه، سرمایه داری معمولی با ویژگی های روسی، با بهره کشی کارگران، تصرف ابزارهای تولید توسط بورژوازی، تصاحب حاصل زحمت دیگران از طریق بدست آوردن ارزش اضافه، تسلط یافته است. افسانه «جامعه مدنی»، ماهیت طبقاتی سرمایه داری را توضیح نمی دهد. در روسیه، حاکمیت بورژوازی کمپرادور و بوروکراسی دولتی برقرار شده است. مفهوم «اقتصاد بازار»، ماهیت آن را می پوشاند. بازار- وسیله ارائه کالا و خدمات، تعیین کننده رابطه عرضه و تقاضا است. بازار، در درون نظام اجتماعی- اقتصادی جای دارد. ولی، سطح رشد آن متفاوت است. در حال حاضر، ما با اقتصاد بازار سرمایه داری سر و کار داریم.

مقوله مالکیت شخصی را از دور خارج کرده و آن را در مقوله مالکیت خصوصی ادغام کردند. آنچه را از دولت (ثروتهای اجتماعی) دزدیده اند و آنچه که، برای زنده ماندن زحمتگشان مانده است، همه با یک معنی، مالکیت خصوصی، توجیه می شود. کارخانه ها، موسسات، از یک سو، از دیگر سوی، منزل، ماشین، هم اینها و هم آنها، مالکیت خصوصی نامیده می شوند. هدف همه اینها، تحمیل مردم، پرده پوشی استثمار سرمایه داری و ماهیت تغییرات در جامعه است.

گاهی اوقات سخنان تهدیدآمیزی بر علیه بورژوازی بزرگ و الیگارشی می شنویم. پیام سال ۲۰۰۶ رئیس جمهور به مجلس، با سخنانی پر سر و صدائی در باره آنچه که، در میهن ما روی داد، در تایخ آن بی سابقه بوده است، آغاز می شود. گوئی، در نهایت، آرزوهای کوزما پروتکوف، «به ریشه نگاه کن!»، تحقق یافته است: طبیعتاً، ما انتظار داشتیم که، علتها ریشه یابی گردد، تدابیر مقتضی برای جلوگیری از ادامه بزرگترین جنایت قرن، اتخاذ شود. اما، چنین نشد. پرونده جنائی خادارکوفسکی تغییری در آرایش نیرو نداد.

الیگارشی- پلوتوکراسی چنین بیانیه هائی را در حکم آهی ارزیابی می کند که، مردم از روی نارضایتی می کشند. به همین سبب، گاهی، ارباب منشانه، تکه استخوانی به جلو فقرا می اندازند.

عدم تغییر در سیستم دولتی حاکم و حراست میانی تاریخ سرمایه داری، مهمترین مسئله حزب حاکم «روسیه واحد» و رهبران آن است. آنها از مردم فقط برای مشارکت در «تکمیل» آن، بدون تغییر در ماهیت استثمارگرانه سیستم و برای حراست مالکیت بزرگ در دست قشر بالائی بورژوازی- الیگارشی- پلوتوکراسی، دعوت می کنند. برای کسب آراء رأی دهندگان، به ایده و شعارهای نیروهای چپ میهن پرست اوپوزسیون متوسل می شوند، بدون آنکه در فکر تحقق آنها باشند.

حزب «روسیه واحد» با مانیفست «راه پیروزی ملی»، در انتخابات مجلس چهارم شرکت کرد. تأمین رفاه، پاداش خوب برای هر زحمتکش، «ارتقاء کیفیت زندگی تا سطح استانداردهای بین المللی»، حتی، «تحرك بخشیدن به عدالت اجتماعی» و تلاش برای دستیابی «نیک بختی همگانی» را هدف خود اعلام کرده بود.

چه نتیجه ای داد؟ از یک طرف، رشد قشر بندی طبقاتی جامعه، میلیونها بی کار، بی خانه، تعمیق فساد و رشوه

خواری، افزایش شدید شهریه برای تحصیل و مراقبت‌های پزشکی، تداوم فروش بقایای دارایی های ملی، تجاری کردن موسسات علمی، تحصیلی، پزشکی، هنری، محصول «مانیفست» بود. از دیگر سوی، ظهور صدها میلیارد دلار که، به حساب مردم زحمتکش، به زندگی مجلی دست یافته اند، شاید، واقعی ترین موفقیت حزب «روسیه واحد» باشد (تنها، آبرام اویچ، به ۱۹ میلیارد دلار ثروت دست یافته است) که، با حقوق متوسط بازنشستگی یک سال ۱۴ میلیون باز نشسته روسیه برابر است. این بود، نتیجه واقعی وعده ها. در جواب همه اینها، فقط می توان گفت: هو - هو.

رهبران حزب «روسیه واحد»، این بار هم، برای بدست آوردن اکثریت کافی در مجلس و با آگاهی از حسن توجه مردم ما نسبت به تاریخ دوره حاکمیت شوروی، چندان هم بی میل نیستند بخشهای جداگانه اجزاء تشکیل دهنده آن را به شیوه لازم ارزیابی کرده و (در حرف) به ابزار دست خود تبدیل کنند.

صدرشورای عالی حزب «روسیه واحد»، ب. و. گرنزلوف (روزنامه «پارلمان»، ۲۸/۴/۲۰۰۶)، برای اولین بار از میان رهبران کشور، گفت: سیستم شوروی، در زمینه تضمین تأمینات اجتماعی عالی، «شرکت دادن نمایندگان گروههای مختلف اجتماعی و متخصص در ارگانهای حکومتی، توسعه منظم سیستم حقوقی و ایجاد مکانیزم همکاری متقابل بین نمایندگان و انتخاب کنندگان»، برتری های زیادی داشت. اعتراف بسیار جالبی است.

واقعا هم، در دوره شوروی، نمایندگان کارگران، دهقانان، متخصصان موسسات اجتماعی و همچنین، نمایندگان خلقهای بومی نواحی، استانهای خودمختار و جمهوریهای ملی، در همه سطوح ارگانهای انتخابی حاکمیت، حضور داشتند. اینک، آن نمایندگان در چنین ارگانهایی حضور ندارند و اگر هم باشند، تنها مورد استثنائی است. حتی در مجلس تزاری، کارگران ۷ نفر نماینده داشتند. اینک در مجلس ملی روسیه و مجالس قانونگذاری نواحی ملی، استانهای خود مختار و جمهوریها، تا حدود قابل توجهی، نمایندگان ملت‌های دیگری که، خارج از محدوده اراضی آنها زندگی می کنند، حضور دارند. زیرا همه این کارها را حزب حاکم «روسیه واحد» سازماندهی می کند. این، اهانت است! **دستان بخش اعظم خلقهایی که، ارزشهای مادی و معنوی می آفرینند، از حاکمیت کوتاه شده است.**

در گزارش صدر حزب «روسیه واحد»، دوباره، مسئله عدم تغییر در قانون اساسی روسیه مطرح شده است. طبیعتا این سؤال پیش می آید که؛ چرا حزب حاکم «روسیه واحد» نمی خواهد تغییری در قانون اساسی موجود داده شود؟ رهبران آن در این باره سکوت می کنند. در زیر، دلایل آن را برمی شمارم.

ی. و. استالین در گزارش مربوط به «قانون اساسی اتحاد جمهوریهای سوسیالیستی» آورده بود که، بین برنامه حزب و قانون اساسی تفاوتی وجود دارد. «در عین حال، همچنانکه در برنامه در باره رسیدن به کدام اهداف آتی نوشته شده است، قانون اساسی برعکس، باید در مورد آنچه که موجود است، آنچه که دست یافته ایم، به چیزی که واقعا، نائل شده ایم، تاکید کند».

قانون است اساسی موجود روسیه بورژوازی، بجای دستاوردها، وعده های تظاهری را منعکس می کند. و اگر به تغییر قانون اساسی پرداخته شود، ممکن است تهدیدات واقعی در چهارچوبه آن بروز نماید.

در قانون اساسی موجود، باید تغییرات کلی داده شود. بخصوص، موردی که ضرورت آن را ایجاب می کند: «جمهوری فدراتیو روسیه - دولت اجتماعی، سیاسی است که، در جهت بوجود آوردن شرایط و تأمین زندگی خوب و ترقی آزاد انسان، تلاش می کند». واقعا هم، دولت اجتماعی با ۴۰ میلیون گرسنه، با کاهش جمعیتی سالانه ۷۰۰ هزار نفر، تخلیه جمعیت سیبری که، پیشرفت و توسعه آن باعث تقویت تواناییهای شوروی و روسیه گردید.

چه فکری در پشت سه ماده قانون اساسی که، عملا مبارزه اجتماعی، اعتصابات فقط مربوط به مسائل کاری را ممنوع می کند، ایستاده است؟

اعلامیه مستقل آمریکا تاکید می کند که: «در صورت مشاهده سوء استفاده های زیاد، غضب کردند... فاش شدن اقدامات مبنی بر تسلیم مردم به حاکمیت استبدادی نا محدود، مردم نه تنها حق دارد، بلکه، موظف است چنین حاکمیتی را سرنگون سازد». اعلامیه حقوق بشر فرانسه، حق «مقاومت در مقابل ستمگری» و اعلامیه جهانی سازمان ملل متحد نیز، حق «قیام بر علیه ظلم و ستمگری» را برسمیت می شناسد.

من گفتم که، حزب «روسیه واحد» و رهبران آن، برای لایوشانی سیاستهای ضد مردمی خود، در پشت ایده و شعارهای حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه پناه می گیرند. و همیشه هم نمی تواند سیاست کی برکی را راحت تشخیص بدهند. اخیراً، از محافل رهبری صداهای بگوش می رسد مبنی بر این که، ما باید به اقتصاد برنامه ریزی شده روی آوریم. ولی فکرهای اساسی وجود دارد که، خطوط اصلی را جدا می سازد. حزب «روسیه واحد» در این باره سکوت می کند. **موضوع مالکیت ابزار اساسی تولید، یکی از خطوط عمده جداکننده حزب کمونیست و متحدان آن با حزب «روسیه واحد» می باشد.**

موضع روشن هر حزب سیاسی، هر جنبش سیاسی نسبت به خصوصی سازی جنایتکارانه اموال دولتی و نگرانی واقعی آنها نسبت به سرنوشت روسیه و خلقهای آنها، نشاندهنده سیمای واقعی آنهاست.

حزب «روسیه واحد» گزارش دیوان محاسباتی در باره خصوصی سازی جنایتکارانه را، به بوته فراموشی سپرده است. در این حزب، هستند کسانی که، پس گرفتن اموال غارت شده از دست الیگارشها را، عادلانه می خوانند. اما، آنها تصور می کنند که گویا، این کار مانع توسعه نیروهای مولده خواهد شد. افراد دیگری هم هستند که می گویند: آن مهم نیست که، مالکیتهای بزرگ در اختیار چه کسانی است، مهم شیوه رهبری آن است. گویی، نوع مالکیت از ارزش چندانی برخوردار نیست. نه، آقای محترم، **مالکیت بزرگ در دست هر کسی باشد، حاکمیت هم از آن اوست!** خود مالکیت هم اعتراف می کند که، نوع مالکیت، اجتماعی و یا خصوصی سرمایه داری، تعیین کننده مهمترین مسئله، مسئله حاکمیت است.

این موضوع را نیز نباید فراموش کرد که، حاکمیت و «روسیه واحد» بر غیر مؤثر بودن مالکیت دولتی تاکید می کنند. در حالیکه، خصوصی سازی، سطح نازل بازدهی مالکیت خصوصی را ثابت می کند. ضمن اینکه در اینجا، موسسات و شرکتهای رها شده بخش اجتماعی (مسکن، درمانگاهها، کلوبها، تأسیسات ورزشی و غیره)، در نظر گرفته نمی شود.

حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه و احزاب کمونیست متحد، خواهان برقراری مالکیت اجتماعی بر بخش کلیدی اقتصاد بوده و همچنین، از واگذاری بخشهایی از اقتصاد، در زمینه تولید و عرضه کالاهای مصرفی و خدمات، به بخش خصوصی، پشتیبانی می کنند.

استرداد داراییهای غصب شده به مردم زحمتکش - این نه به مفهوم تقسیم مجدد داراییها، بلکه، اقدامی برای اجرای عدالت اجتماعی است. به ما می گویند: جنگ داخلی روی خواهد داد. بگذار ما را نترسانند! مردم زحمتکش به حق، چشم دیدن الیگارشها-پلوتوکراتها را ندارند. مردم، از خادارکوفسکی، گوسینسکی، نئوزلین و دیگران پشتیبانی نمی کنند. اما، حراست وضعیت موجود، بالاخره، به اعتراضات عمومی زحمتکشان، تحولات اجتماعی منجر خواهد شد. تاریخ گواه این است.

زدیدن اموال مردم و بدنبال آن، از طریق استثمار وحشیانه منابع زیر زمینی، عدم پرداخت مالیاتهای بزرگ، در نتیجه قیمتهای بی سابقه گران مواد خام در جهان، بورژوازی به ثروتهای کلانی دست یافته و بموازات آن، میلیونها انسان به اعماق فقر و بی حقوقی رانده شده است. تنها دارائی صد میلیارد دلاری، سر به ۲۵۰میلیارد دلار، یعنی، برابر بودجه یک ساله روسیه، می زند. سال گذشته، درآمد آنها دو برابر افزایش یافت.

حزب «روسیه واحد»، در باره همه اینها سکوت می کند. علاوه بر آن، و. یو. سورکوف، معاون رئیس دفتر رئیس جمهور روسیه، فراخوان «حراست، نوازش و حمایت» از بورژوازی ملی و کمک به تکامل بوروکراسی دولتی می دهد. در آن صورت، به نظر وی، می توان به آینده میهن ما، مطمئن شد. لازم است از آقای و. یو. سورکوف، بعنوان رهبر ایدئولوژیک و سازمانده حزب «روسیه واحد»، به خاطر افکار بکرش، سپاسگزاری کرد. نگو که، نه طبقه کارگر، دهقان و روشنفکران زحمتکش، بلکه، سرمایه بزرگ- بورژوازی ملی و بوروکراتها، نیروهای محرک جامعه هستند. عجب دنیائی است.

در باره یکی دیگر از فنون تاکتیکی حزب «روسیه واحد». اغلب شنیده می شود که، مقامات کشوری و محلی مامورین را بخاطر کوتاهی در انجام وظیفه و رشوه خواری، مورد سرزنش قرار می دهند. من از ماموران طرفداری نمی کنم، ولی باید بگویم که، «روسیه واحد» برای گریز از مسئولیت شکست، اذیت و آزار داده شده به مردم، اذهان عمومی را به راه انحرافی سوق داده و مسئولیت برگردن مامورانی که، به شیوه خاصی و همچون دولت خود، شکل گرفته اند، می اندازند. ولی، ماموران وقتی که، می بینند، حاکمیت الیگارشها و پلوتوکراتهایی را که، دارائی های عظیم مردم را غارت کرده اند، مورد عفو قرار می دهد، چگونه دزدی نکنند، رشوه نگیرند. حزب «روسیه واحد»، قانون «عفو سرمایه» و تخفیف مدت اقامه دعوی از ۱۰ (به ۳ سال، بر علیه دزدان

دارائیهها هنگام خصوصی سازی را، به تصویب رسانده است.

فراخوان حزب، برای استرداد (نه «پس گرفتن و تقسیم») دارائیههای بزرگ به صاحبان واقعی آنها- دولت خلقی، کارگران و زحمتکشان و همچنین برقراری حاکمیت شورائی خلق، برای هر انسان ساکن این مرز و بوم چه مفهومی دارد؟ آیا ارزش آن را دارد که، بخاطر این امر مبارزه کرد؟ البته که دارد. فقط در سایه این مبارزه میتوان، واقعا، آزاد بود، «مامور مزد بگیر» نبود، در مالکیت عمومی شریک شد، از شرّ الیگارشی و پلوتوکراسی خلاص شد، در افزایش تولید و توسعه میهن شرکت کرد، از خطرات عدم امنیت زندگی، از دست دادن کار و آینده فرزندان رها گردید، دستمزد، حقوق بازنشستگی و مستمری کافی، دریافت کرد، از مزایای منزل، تحصیل و طب و مراقبتهای پزشکی رایگان، بهره مند گردید، بر فقر و بی کاری غلبه کرد و به دموکراسی واقعی دست یافت. فقط مبارزه در این راه می تواند، زمینه و شرایط احیای استقلال روسیه، توان دفاعی کشور و تشکیل دولت متحد خلقهای برادر را فراهم می سازد. برای نیل بدانها، حل مسئله روسیه مهم است. تقاضای حزب برای بر گزاری فراندوم، نه تنها، در جهت خلاف، حتی بر عکس، با اهداف استراتژیک حزب منطبق است.

برای واقعیت عینی بخشیدن به فراخوان استرداد مالکیتهای بزرگ به زحمتکشان و برای برقراری حکومت شورائی خلق، باید همه این مسائل را به خلق تشریح کرد، آنها را سازماندهی نمود و به مبارزه فعال جلب کرد. این، وظیفه ماست.

راه رشد سرمایه داری نمی تواند در حل مشکلات روسیه، در تبدیل آن به دولت مقتدر و مستقل، مؤثر باشد. زیرا، سرمایه داری، توان پیشبرد و ترقی جوامع به سوی تمدن عالی را از دست داده است. به همین سبب، احزاب کمونیست متحد و حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه، بر مبنای نظریه لنینی- **بدون سمت گیری سوسیالیستی، پیشروی و تعالی، امکان پذیر نیست**- حرکت می کنند.

مندرجات

پیش گفتار نویسنده

واقعتهای تاریخی و دلایلهای سیاسی.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و اغتشاشات دوره های آغازین قرن هفدهم

تبدیلات دروغین ضد کمونیستی در مقابل واقعیات سرمایه داری.

و. ای. لنین، حزب بلشویک در باره جنگ داخلی و ترور.

رد پای خونین سرمایه داری.

در باره آمادگی اتحاد شوروی برای دفع تهاجم نظامی خارجی.

اکاذیب و حقایق.

کلیسا، حاکمیت، حزب کمونیست.

آن سالهای گرامی.

جعلیات خصمانه در باره «دوران رکود».

فقط اتحاد شوروی قادر به رفع خطر هسته ای بود.

زندگی و یا مرگ.

جنبه های مثبت و پندارگر ایانه مبارزه بر علیه الکلیسم.

معتاد کردن میلیونها انسان به مشروبات الکلی در دوره کنونی.
شکوفائی روستاها در زمان شوروی و سقوط آنها در دوره کنونی.

خود کفائی روسیه بورژوائی

در زمینه گندم- افسانه جدید

پانزدهمین برنامه اتحاد شوروی

برنامه مسکن و طرح ملی

«مسکن قابل دسترسی».

واقعیات و وعده ها.

در باره تاکتیکهای حزب حاکم سرمایه

و استراتژی حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه.

در باره نویسنده

ایگور کوزمیچ لیگاچف، در سبیری زاده شد، مدت طولانی در سبیری و استان تومسک زندگی و کار کرد. تحصیلات عالی خود در رشته های فنی و علوم انسانی را در مسکو به پایان رساند. در نواسیبرسک در کارخانه هواپیما سازی «چکالوف» و در مقامهای دبیر اول کمیته ایالتی حزب کمونیست اتحاد شوروی، صدر هیئت رئیسه شورای نمایندگان زحمتکشان استان، دبیر کمیته ایالتی استان، به کار مشغول بوده است.

در سالهای آغاز دهه ۶۰- معاون رئیس شعبه حزب کمونیست اتحاد شوروی، از سال ۱۹۶۵ تا سال ۱۹۸۳ دبیر اول کمیته حزبی حزب کمونیست اتحاد شوروی در استان تومسک، از سال ۱۹۸۳، مجدداً، مدیر شعبه در کمیته مرکزی و دبیر کمیته مرکزی، ۱۹۸۵ تا سال ۱۹۹۰ عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، بود.

در سال ۱۹۴۲ به عضویت حزب کمونیست در آمد. چند بار به نمایندگی شورای عالی اتحاد شوروی و جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه انتخاب شد. نماینده دومای سوم می باشد.

در حال حاضر، معاون صدر شورای رهبری احزاب کمونیست متحد است.